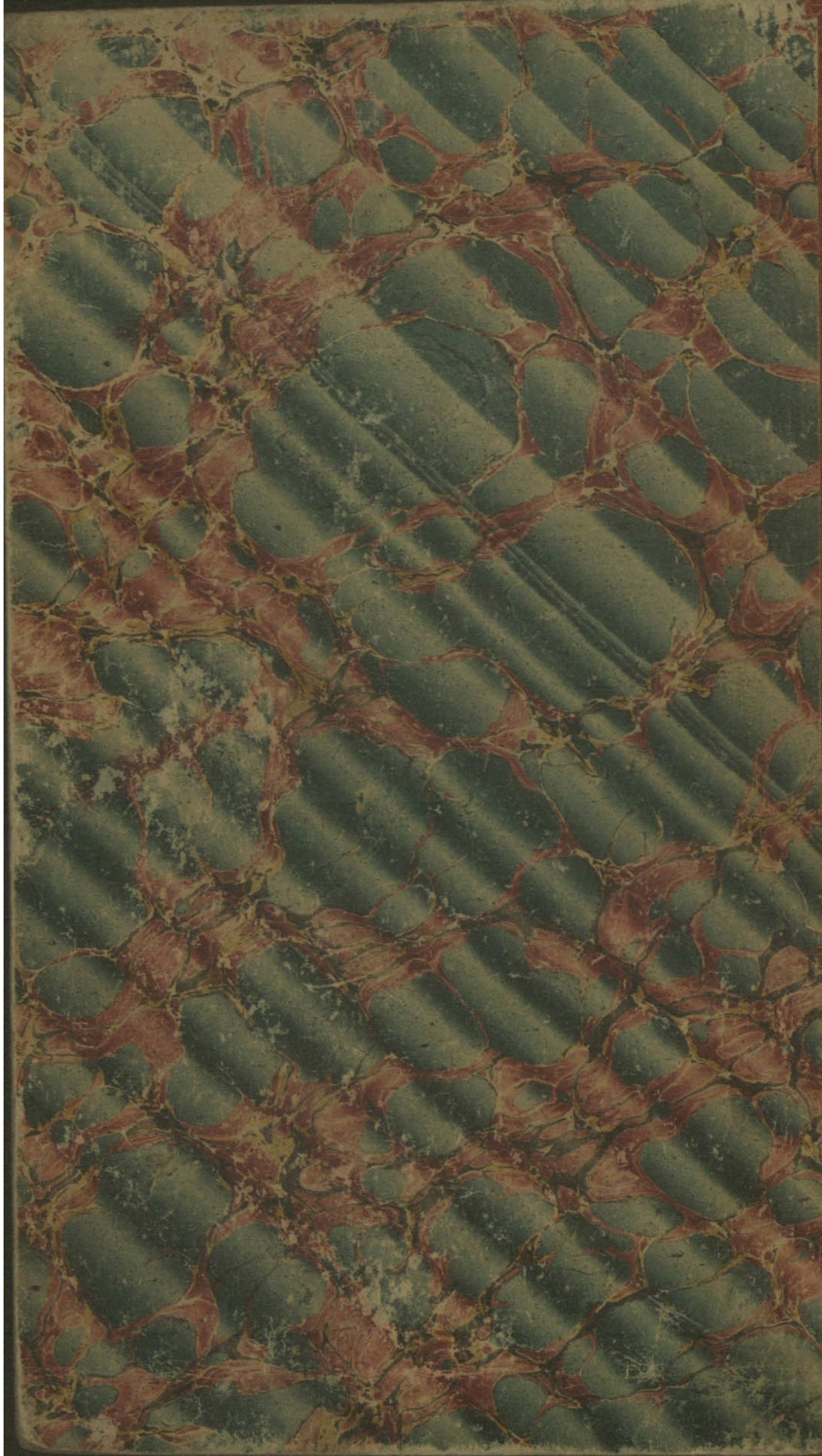
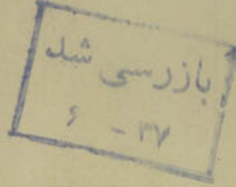
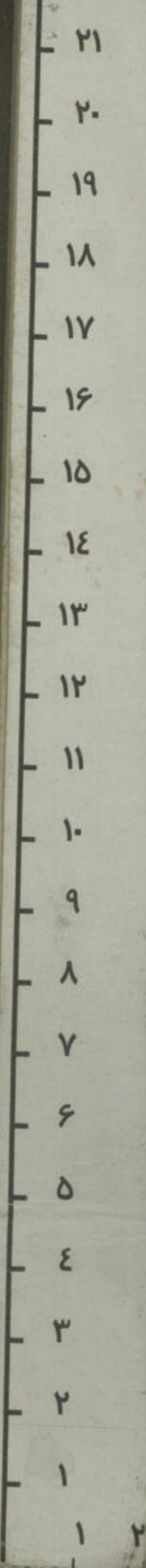








كتبه مطرز الضراب سمناه الدائره
وهو من مؤلفاته في حال
الوزارة شهر
جمادى
الاولى
١٢٦٩

تعالی شأنه
صحیفة الفضلیة في المعارف الالهیة

بسم الله الرحمن الرحیم

ثناء متلألئ بارق وستایش متشعشع شارق زیبنده نور جلال
جمال ذات متعالی الصفات است که بهیمنه اشراق طلعتش متقمص ملا
تدرکه الأبصار و تقیومیت تراکم عکوس طمطام ذاتیت
کافورش بر جمع من الوصف الی الوصف منعوت و ما
عدی را بقهاریت قدرت ذات بحت بات کان الله ولم یکن
معه شیئ منقهر بل معدوم صرف و تجلی قیومی هو الأول و
الآخر و الظاهر و الباطن ارشاد فرمود که لم یخل منه مکان
ظاهرش بنبوت مطلقه و نفس ظاهر خلافت مطلقه و نقش نقش الله الجامع
و آیة الهدی الساطع اللامع که اثر تلاطم امواج قاموس قدرت متجلیه آن
از بیدای لم یکن شیئا مذکورا بفیفای فاحببت ان اعرف
ظاهر ندای ما عرفناك در طور امکان اکوان و اعیان بلند

و صیحه ما بلغناك را بسامع لاهوتیان ناسوتی رسانیده که
الطریق مسدود تا آنکه از خود سلجلج نفی تا بخود راجع بعرفان
میزان فوجد الله عنده بر صراط صمدانیت انما تجد الأدوات
انفسها بمضمون حقیقت مشحون و فی انفسکم افلا تبصرون
فایز و مستقیم و از کاس کوثر وحدت نشان از انهار اربعه ارکان
ریان در ظل محبوب دیان آرمیده فسبحان من خلق الخلق
بما هم علیه کما هو علیه و اشهد الله بما هو علیه فی الازل
کما شهد لذاته بذاته لم یزل بانه لا اله الا هو و احمده علی
ذلک حمدا ازلیا ابدیا ابدیا علیا و بعد زینت آستان شرف
مطرز سدره از ساحت عزت جلال ملیک لایزال و قدیر فعال
متعال حضرت طلعت اتر عیه لا زوال بر قصبه مستجع با قوة با مضای
اراده مقدر بقضا دشیئ بشیئت کرد بر ما مور بطوف حول
اراده بهندسه جوهریه مقتضی باب بداء موجل و درجریده دیوان
کتاب بمحو الله ما یشاء و یثبت بلمعان در آمده و تسبیح سبوحیت متلجلج
و تقدیس ذاتیت منور و مستظهر که تا آنکه کاینات جوهریه و مجعولات
ظهوریه را بر مرکز ینبوع افاضات مستدیر و مستفیض و حایم بر حول نقطه

بحکم سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین با نعام نعمت یسبحون
اللیل والنهار لا یفترون شمول بدارد و از آنجا بوادی
انا لله وانا الیه راجعون سیر داده بموطن فتوبوا الی
بارئکم بعد از فعل فاقتلوا انفسکم در خلوتخانه کنت سمعه
و بصره و یده ولسانه الناطق به بر سریر توحد و تفرد متکی
چون شجره طور مثمر ثمره توحید ظهور از برای آیات من فی القبور کلیم است
تا آنکه سر الراد علیه کالراد علی الله و هو فی حد الشرک بالله واضح
و بعد چنین گوید ذریه رسول الله صلعم تراب اقدام آل الله علیهم السلام
که ظهور مقام سالکین طمطام ظلام بسیر الی الله و سلوک الی مرضات
الله است بلطف مرکز اراده ابداعی در کل تعینات اختراعی و آن
موقوفست بر عرفان نفس جامعه که متوقفست بر مهیا ساختن مشاعر
بعضی از بعضی در کر ذاتا و فعلا که مراة اقلیم انسانی است و جمیع عوالم
نشأه جامعه محصور بست مشاعر نیز محدود بشمار الا آنکه کلیات آنها
بعدد اسم هو است و آن عبارت از حواس عشره خلقیه و قوای حقیه
است پنج از آن باصره و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه و پنج دیگر
خیال و فکر و واهمه و ذاکره و عاقله است تا حس مشترک

العدد ۱۱

بنظر واقع محبوب باکی از ظاهری و باطنی است چنانچه شأن مطلق بر آنست
و اما فؤاد در مشعر انسان و مدرک عرفان محرم است پس ادراک آن
بدون رسم مقدمات و تمهید قواعد و شرایط و شروط است
بل آن ادراک میکند بنوعیکه مندرج در تحت قاعده و مستنبط از اصطلاح و نتیجه
از شیئی نباشد بل هر شیئی را کما هو مشاهده نماید بنفس نفیس بعد از کشف
سبحات و رفع عشوات بل در مقام فوق اضداد که تعبیر میشود
از آن بذاتیکه در مقابل غیر است نه در مقابل فعل و فوق آنکه
غیب امکان و سر اکوان ولب اعیان و نور ازمان و دایر تحت
و آن غیب مستغرق است و مستور منیا نوا آنرا سبحات مراتب
و مقامات و محجوب نمیشاید اغطیه عبارات و حجب دلالات
و سحب اشارات و سمات امارات و جهات آیات و
صفات ذاتیات و او را و هو الاسم المکنون المخزون عنده
محجوب عند حس کل متوهم منفی عند الاقطار مبعد
عند الحد و هستی غیر مشهود چه آن شعر ایست که مغنی ما عدای
و معدم ماسوای حق است و اوست نور الله و آیة الله و مثال الطف
و حقیقت نفس و ذات و فطرت توحید و شمس مغنیه تحت بحر القدر

بتقریر دیگر

الذی اذا قیل لم وبم وکیف وفیم وعلی م فقد ضاد الله
فی ملکه ونازعه فی سلطانه و آن بست کلمه که اصحاب
جناب قائم آل محمد علیه السلام بعد از انکشاف نقاب از
طلعت آن متفرق و منهزم و ندارند بصاحبنا طاهر کرهو و عرفان
ذاتی فؤاد آنست که احدی غیر از واحد فرد تعالی شانه الصمد آنرا
نشناسد واما عرفان فعل آن اینکه نظر عارف در حق ازل نظر الله
باشد لم یزل تا اینکه عابد صنم نباشد هر که مشاغل شود و در ای و فؤاد
معبر است بانا ونفس و در فارسی بمن و خود چنانکه میگوئی جسم من
روح من عقل من کم من کیف من جهات من اسماء و صفات من
اول من آخر من ظاهر من باطن من است حقیقت انسانی لیس کمثله شیء است
من عرف نفسه فقد عرف ربه و وجه انحصار مشاعر
با حد عشر در واقع چهار مرواحد است اینکه مشاعر لاهوتی
وجبروتی و ملکوتی و ناسوتی باعتبار تنوع معلومات مرتبه اربعه
چه معلوم یا محدود است که برا از حد و دیانه مشعر ثانی فؤاد است
شعرم وانکه محدود است یا کلی است یا جزئی کلی یا معنویست یا صوری اول عقل
ثانی نفس است و ثانی یا جزئی غیب است یا شهودی اول وهم و ذاکره

وفاکره وخیال

وفاکره وخیال است دوم باصره وسامعه وشامه و ذائقه ولامسه است
در ادراک خصوصیات والوان واشکال و روایح و طعوم و ملموسات
لینه وخشنه بارده و حاره و غیر آنها مینماید و میزان
صواب وخطاء معلوم در نزد عیون کدره کتاب و سنه و آفاق
و اجماع عقول بر آن و در نزد ارباب صفا تطبیق با جعل و ایجاد
بل اتحاد و وجدانی است و فؤاد مشعر اهل شهود و عیان و غیر آن
مشاعر ارباب دلیل و برهان است یکی اول را متطرق نگردد
بخلاف ثانی معلومات اهل الله مفطور و شهود معلومات برهانیان
مظنون و موهوم است و ادله ایشان ثلثه است بخلاف زمره
جعل و عیان که دلیل در نزد ایشان بر طبق مدلول واحد است
چنانچه کل مشاعر باعتبار مدرک واحد و تمام آنها جهات
ظهورات فؤاد و مظاهر رب العباد است ان الله یطلب
بکل مکان خواه اول باشد یا آخر ظاهر باشد یا باطن و در مرتبه
ذات مقصود جز امر واحد چیز دیگر نباشد چنانچه در ظهور و تجلی و اهل فؤاد
مفتقر میزان نباشند بخلاف اصحاب خلاف و ارباب حجب و کثرات
که فرمود در حق ایشان فما شئت لک برهانا اصطفیته وما اخفی

عنك ضوءه بفيئته و مستشرقان بفؤاد معلوم شد
بلکه طایف بر حول اراده اند بحکم کریمه و لا تطرد الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه
ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک
علیهم من شیء بل اراده طایف بر فؤاد و تعین طلعت
لا من شیء آن است چنانچه اراده بدون فؤاد مستحق نشود کلا
عکس و چنانچه اراده تو آیة الاراده و ذات آیة الذات است
تعرضت عن قول بلیلی و تارة بهند لا لیلی عنیت و لا هند
و میزان در نزد ارباب واقع آنکه مطلوب در ذهن و خارج و فرض
و اعتبار و وهم و عیان و برهان و وجود و وجدان نفس
موزون و نقش و ارتسام و لفظ و کلام و صفت و اسم
و رسم همان ذات محبوب است در مقام علم و اقبال الی
العلم و الجدال کما هو الثابت عند اهل الحال و اصحاب الکمال
و سبحان الله ربک عما یشرکون ع هر که غیر از این بداند مشرک
است علم تعین علم و نفس آن است چنین انوجاد و ایجاد
ع همه جام است و نیست گویی می فسبحان الذی لا اله الا هو و سبحانه

عما یتوهم الظانون

عما یتوهم الظانون الذین هم یختلفون والذین هم فی الله
یجادلون کلا سیعلمون انهم ان هم الا یخرصون ان هم
الا مع الرب ینازعون فسیعرفون نبأه بعد حین بانهم
فی ضلال مبین الا الذین اهتدوا بالله وهم مسلمون
بعد از معرفت شاهد [illegible] مملکت وسیعه وجود جامع شئون
ذات صفحه عبودیت آن نگشته ربوبیت است ختم آمده که حرکات
و سکنات فعلا دال بر کمال فاعل [illegible] التعطیل چنانچه کمالات
ذات صفه ربوبیه دال بر اصول و نقش حقایق مدلول است [illegible] جامعه فرد
وصول وجه الله البالغة التام المقبول لمن له قلب او القی السمع وهو شهید
و اصل این معرفة الله است که اول عبادة الله است و آن بادنی تأمل
در عالم آفاق و انفس و فروع و اصول و ازمنه و فصول و اختلاف
لیل و نهار و سموات عالیات و ارضین سافلات و کائنات بلا
نهایات از انواع نامیه و حیوانات و اقسام جمادات و نباتات
و اختلاف حالات و جهات و صفات و تبدلات محویه و اثبات [illegible] نظر
نماید اقوی شاهد و اظهر بینه است بر ثبوت وجود مفیض لا شریک تعالی
ظهوره الابدی الذی لن تجد لسنة الله تحویلا و لن یوجد فی فیضه تعطیلا

که تجلی از مفصل و مختصر از مطول آیات بینات و کرات دائرات
اطوار محجوبات از برای ناظر در سطور مطرزات و ظهور منشورات سطرات
در مقادیر نشئات و مقدورات که مرتب آنها شئونات اطوار
نطفه آدمیست بحالات متفاوتات از صحت و سقم و کبر و صغر
و سمن و هزال و الوان و هیئات مختلفات و انهدام کیفیات
و ترکیبات بدن از عظام و اورده و عروق و اعصاب و آلات و
عضلات و افاعیل مختلفة النهایات و تاثیرات متنوعة البدایات
و نیک و بد عزیمات و ارادات و تدبیرات غیبیه و تصرفات در ظاهر و باطن
مراتب و مقامات و اخراج طواویس و طیور و ایجاد آنها از بیضات
و احجار متطورة الاضراب و انواع جواهرات معادن و و انبات انوار و ازهار
نباتات مختلفة الاقسام از بذورات باراده کامله بدون تروّی و
تفکر بل اراده شاء احداثه فی ظاهر است این مصنوعات با اختلاف اصول و فروع
و ارکان و موالید و مرکبات از علویات و سفلیات از غیبیات و
شهادات و مبادی آنها از سرمدیات و ازلیات بلکه از اقصای
عالم انشاءات تا اقصای عالم زمانیات بحکم و ما خلقکم و لا
بعثکم الا کنفس واحدة و بتغییر تام ان ذکر الجنة کنتم اقرب له و اصله

دره

و هر عد و صعد نزو ما و نه و منتهاه با تضاد آنها در طبایع
و امزجه و تاثیرات و فوائد و انفعالات نهایت تناسب و تألف
دارند بنوعیکه هرگاه جزئی از ذرات ضعیفه غیر محسوسه نباشد تمام کائنات
معدوم گردند مانند اجزاء بدن انسان و اجزاء ساعت از برای آنکه
کل عالم شخص واحد است مرکب از عناصر جسمانیه در ظاهر آن با قطع نظر از
خصوصیات آنها عناصر دهریه و باطن باطن آن عناصر سرمدیه است
و بتقریر دیگر آنکه چون قطع نظر از خصوصیات عنصریه نموده منتهی بجسم کل
و امر واحد گردد و جسم واحد تنزل عالم ارواح و ارواح متکثره
بعد از سلب خصوصیات و عدم ملاحظه تعینات منتهی بروح واحد
و با قطع نظر از خصوصیات روحیه و جسمیه و التفات بجهة اجتماع آنها
در اراده صلوحیه امر واحد است موجود بنفسه است بحکم تجلا لها بها فقد قام
اراده الله بنفسها در قیامات اربعه از حضرت ربّ مذهب است
که ما بین اراده و ذات مرید فصلی و نه وصلی که از صفات متعلقات
اراده است نباشد چه فصل و وصل اثبات وجود مغایر منفی است مستلزم
فرجه و وجود ثالث است و لا ثالث بینهما چون نظر دقیق محیط جز
امر واحد شد هر که نکند که سراج و شعله همان الرحمن علی العرش استوی است نور

اجزاء عالم موجود
ظاهر آن
اصل نتایج

ثانی منیر باشد و سلسال وجود از طولیه و عرضیه منتهی بنقطهٔ مبدأ است
بترجح نفائی چنانچه در کن فیکون واضح است که بحکم اقام الاشیاء
باظلتها هر شیء لازم شیء بنفسه قائم است الحمد لله الذی لا
من شیء کان و لا من شیء کون ما قد کان تا آنکه در مقام
دلالت لم یلد و لم یولد صمدیت الوجود متقوم بحضرت معبود بحجه
مستلزم نقصان و عجز و ترک اولیائش و هر یکی از مراتب
وجودیه از سلسال خلقیه در مقام تعبیر مظاهر بر چهار نقطه ظاهر و
از منافاتی با تثلیث کیان و تسبیع عیان و غیر آن از تکثرات
دهر و زمان و مکان باشد و تمامی وجود از غیب و شهود متقمص بقمیص
تفرد و توحد و متجلبب بجلباب عجز و افتقار بنفس دلالت بر وجود پروردگار
است هستند و بتقریر حصر و اجمع آنکه ناظر بر فقر خود است تجلی وجود
غنی و نظر بکمالات و صفات متوحد الذات و شئونات
دال بر حضرت کامل بحت ثابت است و چون دقیق النظر شود کمالات را
نفس ذات و ذات را عین کمالات شناسد و هر گاه از این دقیق تر نظر افگند لا فی
در میدان عرفان فارس وحید کمیت او ادنی را بجهت بی جهتی در تمام
شئونات بجولان در آورد نفی صفات نموده بسفینة النجاة ذات در محیط لجه

احدیت

احدیت در راکب و مرکوب و آلات و اسباب و جهات و کیفیات آن
بالتمام از آنجا حقیقت متوحد در جاری متحد است راکب و در سیر بأثر
لا زال با حسن احوال در ظلال محبوب متعال با نشاط و طرب و سکر در صحو مستانس
و منفتح العین ع هم بچشم یار بین یار را ۱۲ و نیز از برای تو یقینی هر گاه
منکشف شود غطاء موهوم از برای تو و تعجب عارض گردد تو را هر گاه
امور عجیبه و آثار غریبه ملاحظه نمائی بلکه کالجبل لا تحرکه العواصف
و لا تزیله القواصف ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم و بعد از معرفت صانع بحجت بطلعت
اشراقات کون تمامی انواع و فنون عرفان اصل دین محتوم
است و اصل آن بشهادت صدق وجود و شاهد موجود در نشأه
غیب و شهود وحدت حق و خلق است لا ثالث بینهما بنفی
ثالث اثبات وحدت نمود که آن نفی ثانی است و گرنه مستلزم
الهه قدیمه لا نهایه خواهد بود هر گاه ثانی باشد سبحان ربی الواحد الاحد
الفرد الصمد الذی لا اله الا هو فی العالمین نوراً مبیناً و این منافی
با اعداد و انداد و اضداد و اشباه و امثال و اجناس و
انواع و افراد و کل و جزء و ظهور و بطون و طواطی و تشکیک

وحدت؟

وانوار وظلام وحرکات واستقامات واستدارات
وسکون واستقلالات واشتقالات جوهریه وتبدلات عرضیه
واطلاق وتقیید وعموم وخصوص ورقت وغلظت و
وحدات وکثرات والفاظ ومعانی ونسبه حدود
وکیفیات خواه زمانیه یا دهریه یا سرمدیه وخواه هویات
ازلیات وکینونات کافوریات واسماء وصفات
سازجیات در تمامی کورات ودورات بکل مشاعر وادراکات
در جمیع بدایات ونهایات بلکه در همه لابدایات ولانهایات
منافی نباشد در نظر اهالی ملأ اعلا بلکه لغات واصطلاحات
والفاظ وعبارات ولطائف ودقایق وحقایق واشارات
ومفاهیم ومصداقات ومعانی وبیانات مترادفه شد
چنانچه کیستی بحکمه عدلیه وما امرنا الا واحدة وبمتبوعه
جامعه ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله وفرعه لم یزل در
بحر توحید جمع سابحند وظهور بعضی از مراتب با خفاء بعضی از آنها
منافی با جامعیت مطلوبه نیست چنانچه احتجاب شمس در وراء حجاب
سحاب مانع حد از ظهور منافی با وجود نور شمس نباشد ولا مانع اقوی

از مقتضی است وبعد از رفع آن نور مقتضی ظاهر است وآن در
دولت حقه که رجوع هر شیء باصل خود حاصل خواهد بود والآن عز الله کما کان
ولکن اکثر الناس لا یفقهون وجمیع اسماء وصفات
واشراق تجلیات ومقامات وعلامات حق تعبیر است
از برای تفهیم متعلمین مبتدئین تا آنکه بعلم فطری قلبی فایز و
بعده بمبدئیات جاریه از فواره قدر متنعم گردند وبالبدیهه
اسماء وظهورات آثارند وآثار ثانی مؤثر وضد وی
نخواهند بود بلکه مؤثر در تمامی آنها باشراق طلعت نور صبح
الازل خود متجلی است بلکه آثار نیستند مگر نفس اشراق محبوب
ومرآت او چنانچه آثار وافعال زید از قیام وقعود وغیره
آنها ثانی او نیستند آیا نمی بینی که هرگاه سؤال شود با کیه در خانه
کیست میگوئی زید است با سکوت از ذکر آثار وی چه آنها
در جنب طلعت مؤثر معدوم بحتند بلکه خداوند تو هیچ چیز
باور نبود والآن کما کان بکر وحدت وی در اعداد وانداد
واضداد وصفات وجهات ووحدات وکثرات ظاهر
است نفس آنها تا آنکه بر هر یک محکمه فخلقت الخلق لکی اعرف

و عرفان حق جل ذکره اصل دین و فرع آن است الی ما لا نهایة له
و فروع ظواهر حق و مظاهر او بند اول نهایی و ظاهر ظاهر
ها و خلیفة الله فی الانام و ظاهر ظاهر ظاهر شریعه جا که ازل
و ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر معاد و شؤون محشر که همه آن مبدء است
و ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر ظاهر شجر اعمال فرعیه و احکام حلال
و حرام و آن را در زمره عیون کدره برحسب وقوف ایشان است
در مقامات متجدده و مراتب و درجات الکده متجدده و عند
العلماء الراسخین والبلغاء الکاملین السابحین فی اللجة الاحدیة
اعمال مطلقه لابشرطی است که از رشح فؤاد و اراده اطلاقی
ذات است منعقد میشود برحسب قرانات و نسب خارجیه
از الفؤاد من النفی والاثبات بالفطرة الساذجة المستقیمة
الالهیة لطائفة حول الارادة اولئک هم العلماء النبلاء
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل علوم مطلوبه مخزون در قلوب
ایشان هر گاه متغیر نشده باشد فطرت ثبوتات دینویه و عرفان بآیات
خمسه مطلوب اصول و علم بانبعاث ارادی از عبادات و معاملات
اختیاری فروع است نعت کتاب الله الفائق الناطق الفاتق
الراتق و کل شیء احصیناه کتابا و جامعه عدلیه و احکام

و وجه الله است در هر مقام و کل شیء هالک الا وجهه مقتضی
هلاکت جبال و ارواح و نفوس و آثار ماسوی است و فروع این مسئله را
غایتی نباشد تفکر ساعة خیر من عبادة الثقلین این دین
قویم و صراط قیم مستقیم در توحید مطلع علامات و مقاماتیکه
لا تعطیل لها فی کل مکان و ذات نور اشراقی طالع از صبح
ازل بر هیاکل آخر و اول تجلی فرموده ولا زال بدون تعطیل
و انجلا در ذوبان است تا آنکه قوس صعود متصل باصل خود شود و مولات
و ارادات و بواطن و شهادات متحد احکام انفس و اختیار و افعال
حمیده بروفق رضای محبوب لایزال ظاهر گردد و هر یک بفضل ربوبی از
ذل ظلمات دهماء عبودیت تکلیفی بر مرکز سریر عبودیت ارادی
بصدوقه و لکم ما تشتهیه الانفس در آمده از طمطام کثرات
حدیه و انیات ضدیه قدم بدایره نیستی نهاده منغمس بستر
الآن کما کان و مصبغ بصبغ الله کلا من عنده گردیده
در لجه احدیت سابح و بلباس تجلیات امواج اسماء حسنی
متلبس در طرق لا شرقیه و لا غربیه بنور حرف بین الکاف و النون
بسر لیس للمحبتی غایة و لا نهایة در فیافی ترابی بذوبان

باحراق نارحب در هوای حبیب بلمعات محامد ساطعات
وثنا رجو وستایش معبود حاضر مفقود که از طفحات رشحات
بجداد استعداد فؤاد بقلم مراد بر الواح اسماء وصفات
سنه کرم و وداد بکیونت نفسانیه منعوت کرود سبحان ربه
العلی المجید الذی له السموات العلا والعروش الاولی وما وجد و
یوجد بالمنظر الاکبر الاعلی وسبحانه عما یصفون الجاهلون

و هرکه از ممکنات مدعی عرفان ذات بحت متعالی الصفات
حضرت پروردگار ربه است کاذب بل کافر و مردود است بوی او
معقولات او ولی در مقام قدرت متجلیه علم نافذ ومشیت
ماضیه است خلق الله الخلق باهم علیه کما هو تعالی علیه لا
فرق بینه وبینهم الا انهم نوزه و خلقه الا انهم اسمه و
ظهوره و نسیان نفس نسیان خداست ولا تکونوا کالذین
نسوا الله فانسیهم انفسهم چنانچه وجدان نفس و عرفان وی
عرفان خداست سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید
و ایات نفسانیه معارف الهیه و معالم نبویه و دلائل ولویه

نفس حق

وظاهر

وظاهر جوامع مظهریه است درکل اوان بمشاهده وعیان
و ازبرای هر نفسی سه صفحه مقدر است سفلای آن عبودیت
و وسطای آن ربوبیت و علیای آن فوق معقولات ومسموعات
ومدرکات است وآن بحسب ازمان صعودی واطوار وجودی عزیز
موقوف است بجدی از حدود مسطوره در صحف نازله بر انبیاء
مقربین واولیاء کاملین خاتم نبی وآتم الایجاد وبدیع الانوجاد
وذلک لم یکن فیه تعطیلا و بصفحتین نفس در تفسیر وفی انفسکم افلا
تبصرون ازشموس عظمت وجلال انوار ساطع که العبودیة جوهرة
کنهها الربوبیة اولی صفحه فقر و احتیاج ثانیه صفحه کمال اشراق
نه عارف شهودی شیئیه و مثلی ازبرای کمالات متجلیه و صفات موجوده
درخود نمیبیند و لحاظ جامعه نفس برظاهر و باطن و سر و علانیه بدون
تعطیلی بحسب اقتضای عدالت مطلوبه استوای آن درکل مراتب و
مقامات غیر محقق ورجوع صفات و واردات واشباح وامثال او وی
بغیب بعد از نزول وظهور آنها در نشأه دنیا بحکم کما بدأکم تعودون
بدار المعاد ظاهر است ومشاهده نفس قبل از فیض اقدس و تجلی
اشراقی در مقام کنت کنزا مخفیا و بعد از ابداع آن در رتبه

[illegible]

فاحببت ان اعرف در شأنه فخلقت الخلق لکی اعرف
شئونات محسوسه و انوار مصنوعه واقع و بتجدد آثار متعاقبه بمفاد
والحق هو بینهما مثاله فاظهر عنهما افعاله بعین الغیب و الشهود
معاینه نماید تا آنکه ایقان بحضرت کریم رحیم رحمن در هر آن بدون
ریب و الحان بنحوی از انحاء کتاب نفایس که حجة الله البالغه است محظوظ و
ملتذ بلقاء پروردگاری بعمل صالح خود مرزوق گردیده با عباد صالحین
در دار الرضوان بر ارائک اطمینان مستریح و شمول عنایات لم
یزل باشد و اما شرح صفحه ثالثه که اصل مطلوب و سر محجوب است نیز
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم فیها قیاما
مانع از بیان و محجوب از نظر تبیان و قشر آن مودوع در فقره
والآن کما کان است و آنچه ذکرش در معرفت نفس بدلیل حکمت است
و آن است موصل بعین که بر امور آن بگرد ظنون و اوهام
شکوک و شبهات و وساوس حجب غفلات و مانعات لا حالکه
مقام فوق رتبه بینش و عیان نیست و معاینات شهودیه بر چهار نوع است
اول مشهودات سابقة الاذهان دوم اختراعیات انشائیه
لازال در آنات لیل و نهار باشراق طلعت پروردگار شئ

مطلب

اطوار

سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون

اطوار

بعد از شئ و امری بعد از امری در عوالم کائنات متوجد و اشکال نو [illegible]
و تجدد ذوات بعینه تجدد ظهورات و صفاتست و علمیت
مگر ظهور معلوم خواه آن ذاتی باشد یا آنکه فعلی ذاتی مانند آثار متصله
و مراتب مرتبه شئ از عقل و روح و اشباح برزخیه و جسم
و فعلی مانند آثار جسمیه از قیام و قعود و رکوع و سجود و غیر آنها
و تجدد ذوات و صفات در استمداد و استفاضه آنهاست
از باب تجلی لها بها و اقام الاشیاء باظلتها کالنهر المستدیر
عاید عین ذاهب است تا لازم نیاید ابطال شرایع و دیانات
هرگاه اتحاد ما بین عاید و ذاهب نباشد و گرنه لازم آید در زید
طایع و عاصی و شخص دنیوی و اخروی غیر یکدیگر باشند و حال آنکه
هو هو و هو غیره چه هر چیزی جاری متجدد است و جریان استمدادی
از سنخ مستمد است و گرنه لازم آید خروج شئ از ما هو علیه
و زید زید است در کل انتقالات و تعاور حالات و معارف
الهیه بر حسب درجات اهل عرفان و طرق اصحاب بیان بعدد انفس و حقایق
و انفاس خلائق است ولی کلیات تعبیر آن بر چهار نوع است
اول آنکه حق بذاته مغایر خلق است چنانچه میگوید او قادر و عالم

وعزیز وحی وقدیم بالذات وممکن فقیر وعاجز ومسبوق بالغیر ومستمد
بالذات است یا ایها الناس انتم الفقراء والله هو الغنی وقال
کل ما فی الخالق یمتنع فی المخلوق دویم معروف است بکمال
اثری که از انها استدلال کند بر کمال مؤثر مانند مشاهده علم وقدرت
وحیوة وغیر آنها از اثار قدرت متجلیه در عباد حضرت استدلال
از حضرت خلط فان الهی امرتنی بالرجوع الی الاثار فارجعنی الیها
بکسوة الانوار وهدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها
منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیها ومرفوع
الهمة عن الاعتماد علیها انک علی کل شیء قدیر چنانچه از نور
بر منیر استدلال کنند سیم عرفان مؤثر است اولا و استدلال
از آن بر کمال مؤثر ان الله اجل ان یعرف بخلقه بل الخلق یعرفون
بالله چنانچه از فاضل خلط بر جمیع استدلال انانیه چهارم معروف حاجت
بحجت بهر شعور در هر حال اعرفوا الله بالله چنانچه زید را بزید و عمرو را بعمرو
و ابیض را بان و اسود را باسود و طویل را بطول و عریض را بان شناسند
قال علیه السلام بک عرفتک وانت دللتنی علیک ودعوتنی
الیک لولا انت لم ادر ما انت یا من دل علی ذاته بذاته

ادوم

من زعم انه یعرف الله بحجاب او بصورة او مثال فهو مشرک لان حجابه وصورته ومثاله غیره وانما هو واحد موحد ...

من عرف نفسه فقد عرف ربه وقال علیه السلام وکیف
یوحده من زعم انه عرفه بغیره وانما عرف الله من عرفه بالله فمن
لم یعرفه به فلیس یعرفه انما یعرف غیره لیس بین الخالق والمخلوق
شیء والله خالق الاشیاء لا من شیء ع دلیل وحدت وغیر اوست
و معارف برهانیه عقلیه ونقلیه موهوم وباطل قال علیه السلام
واما التوحید فالاتتوهمه چه موهوم محدود و مستلزم تعطیل است
بخلاف معارف عیانیه بجل مشاعر و ادراکات در خارج و ذهن
و واقع ونفس الامر و فرض و اعتبار و از این تشبیه باطل لازم آید
لاجل انکه تمام عوالم ما یری وما لا یری وکل نشآت ما یبدع
وما یبدع ممتلی از انوار جمال ذات و مطلوب کل طالب است
ان الله یطلب بکل مکان ولم یخل منه مکان فاینما تولوا
فثم وجه الله ع غیرتش غیر در جهان نگذاشت تا انکه تشبیه لازم آید
ایکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک
متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک ومتی بعدت
حتی یکون الاثار هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک ولا
تزال علیها رقیبا وقال علیه السلام لا یحجبه عن الادراک ولا یسمع صوته

وهر شیئی از کائنات واجد کمالات حقیه و دارای صفات
ذاتیه است تا الحکمة حجة الله بالغة وقدرة الله تامة باشد و تا لازم نیاید
عجز و جهل یا ترک اولی است شجره طیبه علم دائم الاکل مثل
کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها
فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها
هر شیئی شجره مثمره وجود دائمة الاثمار جامعة الفواکه و
منعوت ببل هم فی لبس من خلق جدید است تا نتیجه لکی
اعرف در هر تجلی مستور نباشد و احدی را عذر و حجتی بر پروردگار موجد
غیر کامل نباشد بلکه میزان و کتاب جامع فطری و انطباعی و ابداعی
مقرر داشت ذرات کونیه را بر جمیع عموم قدرت و شمول علم
ازلی و غنای دیمومی خود سبحان القادر المتعال الغنی العادل
المفضال عن نعت الناعتین و وصف الواصفین بنقصان الفعل
الکمال و کمال معرفت نفی الصفات و کمال کمال ورود
لجهٔ احدیت است بملاحظه صانع توحید و کمال ضد ثبوتی و سلبی
فرع ثبوت و ضد است و لا ضد له الآن و لاشریک له
و لا اله الا الله از برای رفع غبار اوهام ضعفاء است لکن

الا الله و اسمائه و صفاته اسم همان صفت است و صفت اثر است
و اثر سبب است و متقوم بموثر است و ضدیت مستلزم اتحاد رتبه
است و ممتنع معقول نباشد و لا ثالث غیرهما تا کسی از برای حق
و خلق نباشد چه ثالث حادث است یا قدیم در صورت اول اثر
و خلق است و در صورت ثانی مستلزم تعدد قدماء است و هر
گاه ممتنع شیئی شد قسیم واجب و از افراد محسوب نگردد و هر چه
در ذهن در آید در خارج موجود و مجعول اراده حق و از خزائن
نازل است و ان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا
بقدر معلوم و اراده احدی در موجود ذهنی یا خارجی بر اراده
الله سبقت نگیرد و بجز خدا و نه خالق اشیاء است کائنة ما کانت
و بالغة ما بلغت و امتناع تعبیر قسمی از ممکن است که ظهور شر
برفع مانع و وجود مقتضی است و چون کمال نفی صفات و ورود لجهٔ
احدیت مرتبت ادخلنی لجة احدیتک لهذا مستغرق آفل
حق کامل باشد بر انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
وما انا من المشرکین که آن حرف رابع و کلمه جامعه و مظهر ارض و مظهر مفاد
یملأ الارض قسطا و عدلا تا بکمه لیظهره علی الدین کله و یکون

الذین کلهم صادق ومفاد کریمهٔ اجعل الالهة الهاً واحداً
ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا و
اصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد در حرکت جهت
کالنار علی المنار او کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار گردد
قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تکلم بما تسارع العقول الی انکاره وان
کان عندک اعتذاره ولیس کل ما تسمعه نکراً اوسعته عذراً
چنانچه ابوذر هرگاه بر باطن الضمیر سلمان مطلع میشد اورا تکفیر یا قتل
میکرد قال علی بن الحسین علیه السلام انی لاکتم من علمی جواهره
کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا ورب جوهر علم لو ابوح به
لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ولا استحل رجال مسلمون دمی
یرون اقبح ما یأتونه حسنا وقد تقدم فی هذا ابو حسن
الی الحسین ووصی قبله الحسنا وقال علیه السلام لا کل ما یعلم
یقال ولا کل ما یقال حان وقته ولا کل ما حان وقته
حضر اهله و اما قوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزلنا
من البینات من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک
یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون در صورتیکه عالم مبسوط الید وحق

عالم

غالب باشد و کر حفظ مراتب نکنی زندیقی و جمیع سلاسل وجودیه
نورهاکه شیعه نقیب و آن نورهاکه از امام و آن نورهاکه از نبی
و آن نورهاکه از حق بنفسه بلا واسطه و در قوس نزول سلسله عالیه منیر و سافله
منور است و در قوس صعود هر یک از سافل ظاهر مرتبه عالی
و فرع آن است چنانچه مراتب معارف سبعه که در خبر جابر یک اصل
و باقی فروع عند و هر جزی هم اصل است هم فرع هم منیر است هم نور
هم مؤثر است هم اثر هم کل است هم جزء کل اینها در مرتبهٔ
اسماء و تعینات آن است و اما در مرتبهٔ ذات جز ذات
چیزی نباشد و احدی را طریقی بمعرفت ذاتی نباشد جز ذات و محالست
و ربط در رتبهٔ ازل مقطوع و کثرت و اختلاف منافی ممنوع و مردود است
قال علی علیه السلام ان قلت مم هو فقد باین الاشیاء کلها فهو هو و ان قلت
هو هو فالهاء والواو کلامه صفة استدلال علیه لا صفة تکشف له و ان قلت
له حد فالحد لغیره و ان قلت الهواء نسبه فالهاء من صفته رجع من
الوصف الی الوصف وعمی القلب عن الفهم والفهم عن الادراک
والادراک عن الاستنباط ودام الملک فی الملک و انتهی المخلوق
الی مثله والجأه الطلب الی شکله وهجم الفحص علی العجز والبیان

وهجم بدل

على الفقد والجحد على الياس البلاغ على القطع والسبيل مسدود
والطلب مردود دليله آياته و وجوده اثباته و توهم
تعطيل از تنزیه مفهوم بخبر رضوی ممنوع است و کنهه تفریق
بينه وبين خلقه وغيوره تحديد لما سواه و ضديت
موهومه و تغایر و تقارن و تشابه و ارتباط نیز از صفات
مخلوقات و راجع بخلق است بتشعيره المشاعر عرف ان لا
مشعر له وبتجهيره الجواهر عرف ان لا جوهر له وبمضادته
بين الاشياء عرف ان لا ضد له وبمقارنته بين الامور
عرف ان لا قرين له ضاد النور بالظلمة والجلاية بالبهم
والجسوة باللين والصرد بالحرور چگونه
موصوف کرد بصفاتیکه خود آنها را جاری فرموده مع ذلك
الذات غيبت الصفات چنانچه رندان آثار خود را غایب ساخته
و او اظهر و اجلی و انور است از آنها ما رايت شيئا الا
و رايت الله قبله طلعت حق و وجه الله المحيط المطلق بدایات
و نهایات و جهات و صفات و اعراض و ذوات و کینونات
و ارکان و امکان و اکوان و احیان و ازمان و غیر آن را بر همه است

بنحویکه هرچه معقول شود موجود باراده در خزائن الهیه موجود است
و هر موجودی متصف بحیوة و کمال وجودی و صاحب اثر و دلیل
بر مؤثر بلکه صفت اوست و تنزیهات کلا ملکیه خیالات
باطله و آراء کاسده ارباب تحدید و تخصیص است و
اقامه برهان بر اثبات توحید حضرت سبحان باطل و شرک است
التوحيد ظاهره في باطنه و باطنه في ظاهره ظاهره مطلوب
در هر مکان شد عو بکل لسان سؤال از آن جهل و توهم غیر و
جوابش الحاد و کذب و او است اکبر و علی و اجل از سؤال
و جواب و توصیف بر نحو صدق و صواب سبحانه سبحانه لا سبيل لاحد اليه
لا بالذكر ولا بالبيان ولا بالنعت ولا بالايقان ولا
بالشتاء ولا بالتبيان ولا بالسكوت ولا باللسان ولا
بالصحو ولا بالسكران ولا بالحجة ولا بالبرهان ولا بالصفات
ولا بالقرآن ولا بالغيب ولا بالعيان ولا باسم الله ولا بالرحمن
يا من دل على ذاته بذاته و استدلال در رتبه وحدت لا ازل
دلیل بر وجود منافی و اثبات مخالف و آن عین شرک و ضلال است
قال الرضا عليه السلام العجز عن الصفات انما تكون المعلمة لنفي خلاف

ولا بالسلطان ولا بالحرمان

ولم يكن هناك شيء يخالفه فتدعو الحاجة الى نفي
ذلك الشيء عن نفسه بتحديد منها مخالف مستلزم تحديد و
تحديد مستلزم وقوف وتعطيل وآن مستلزم تشبيه وتشريك
وفقدان ونقصان وآن در عرفان كامل عين كمراهى وبطلانست
ماعرفناك ٥ الهي تعرفت لي في كل شيء فرايتك ظاهرا
في كل شيء ع دليل وحدت او غير او كيست اولم يكف
بربك انه على كل شيء شهيد فكشفنا عنك
غطاءك فبصرك اليوم حديد ٤ هركه اندر حجاب
جاويدست ٤ مثل او چو بوم خورشيدست ٤ حجاب حق
تجلى طلعت واشراق حضرت اوست فبابها محجوبست
و دليل در هر مرتبه ارسخ مدلول بل عين اوست فالذات في
عينها والفعلي نفسه و كل دليل بر كل است در مقام دلالت
ذاتى در مقام علم و قبال حرث البحث والجدال لا يدركه الا
اولوا الكمال من ارباب الحال المرفوع من الشرك والضلال
المضموم بحضرة القدس المتعال المنصوب لهدم بنيان
البرهان والاستدلال سبحان الله عن القيل والقال و تكثير المقال

بعلم

فان العلم نقطة كثرها الجهال و در عرفان ذات فرقى
مابين اشرف مجعول و ذره در وصول و عدم
آن نباشد بلكه شناختن شعره وكائنات اول كه ايشان
ست بانيكه هر كاه فرقى ملحوظ كردد فيمابين هر
آنيه از ساحت عز مقطوع وار شرف ملاقات محبوب ممنوع
ومحروم است و هر كس هرچه اراده الله اورا داند و در حجب مراد بروى
متمكن هرچند خرد ليرا دانسته باشد ٤ دانش حق ذوات
را فطريست ٤ دانش دانش است كان فكريست ٤
و اسهل از عرفان محبوب مطلوب و اظهر از وى چيزى نيست
ازبراى انكه شيئى نيست كه موجب حجاب وانسداد از
عرفان او باشد انما خفى لشدة ظهوره واستتر
لعظم نوره ولاجل ظهور عرفان عقايد و معارف حقه
حق سبحانه تقليد بر كافه كائنات وتقصيرات بر زمره
مكلفين و مكلفات كرديد و هركه انكار ذره از ذرات
وجوديه نمايد على ما هو عليه انكار حق قديم و مطاع كريم نموده و هركه
اقرار بجز ذلك نمايد اقرار بحق نموده فسبحان من هو دان في علوه

عالٍ فی دنوه قریب فی بعده بعید فی قربه وسبحان
الدانی العالی القریب البعید وسبحانه عن نعت ما سواه
وسبحان من طلعة نور جماله القدیم الذی لا اله
الا هو ولا منعوت الا هو ولا مذکور الا هو ولا مشهود
الا هو ولا یدرک احد شیئا الا ایاه فهو هو وحده لا
شریک له لیس کمثله شیء ولا شبیه فی الوجود ولا
مرئی فی الموجود الا هو ولا واصف ولا موصوف الا هو
وسبحانه عما یصفه المشرکون و فرض تعدد آلهه مستلزم
تعطیل وتحدید وترکیب وحدوث مفروضات است در نزد
عیون کدره در طرازات موهومه و تخصیص احد المفروضات
بصنع ترجیح بلا مرجح بل تعطیل در فیض وتشبیه با ممکنات
ولزوم فساد در اکوان لو کان فیهما آلهة لفسدتا
ووجود شریک عین نقصان وفقدان و فرض تواطی آلهه در
امتیاز مفتقر بمعین خارجی و توحید تشکیکی چون صدق نور
بر منیر و اشعه در قوة وضعف مستلزم اختلاف است و تقسیم وجود
بر وجوب و امکان و امتناع مستلزم وجود رابع مقسمی

و اثبات ضد و ترکیب از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز
و لزوم فردیت واجب و اندراجش در تحت کلی و اثبات
مثل از برای او در فردیت است و برهان حکماء بر وحدت
وجود مثبت کثرت و ربط ما بین واجب و ممکن مستلزم
حدوث است بل ایجاد هر شیئی باوجادات
لامر شیئی است کن فیکون بان آن بدیع وما
یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون
ارباب حکمت که ذات واحده را مختلفة الصفات میپندارد
در مفاهیم وخود را از بارقه شوارق مشکوة هدایت کلمه باقری ع
که فرموده بلا اختلاف الذات ولا اختلاف معنی محتجب کرده
در ظلمات و دهماء عمیاء عادات منکس الرئس در طیران
نازل باسفل سافلین است و مانند اوست محدد صفات ثبوتیه و
مثبت صفات سلبیه ضدیه و قائل بقدم اراده و کسیکه در
ایجاد و آفرینش توهم وجود ما سوی و مدخلیت عددی نماید
هر چند غیر مستقل باشد بمثل ضال است در توحید صفات چنانچه
هر گاه صوری در آنی غیر از محبوب را مشاهده نماید و با و محتجب گردد

از توجه خالص پروردگار فرید لاشریک له در زمرهٔ مشرکین
در وادی سحیق با بطر و دین از بزم انس و زلفی معذب
بعذاب حجاب و حرمان و محترق بطلعهٔ النیران مخلدات
الا من رحم الرب الکریم لا راد لامره و لا مانع لحکمه و لا مرد
لقضائه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فسبحانه عما یشرکون

توحید

و بر عارف لازم است در عرفان ذات حق کشف سبحات موهومات
جلالیه و رفع نقابات مانعات جمالیه از طلعت محجوب و ابتلا حظ
حجب الجبلیه ظاهرک للفناء و باطنک انا بتأکید فرقان
ما عندکم ینفد و ما عند الله باق در حصینه
و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها در بیت
لنا مع الله حالات نحن فیها هو و سر سر ربوبیت بعد
از قطع نظر عبودیت در ظل محبوب مستأنس و متذکر بذکر قل
الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون بل بذکر الله اکبر
بلسان کینونت فوق عالم اسماء و صفات و مبادی
آن که نشأه او اد نی است در رتبه هویات و اشارات
و علامات و دلالات و ظهورات در کل شئونات الهیه متترنم

و در عرفان توحید صفات ایقان نماید بانکه ما یذکر و ما لا یذکر صفات
متشعشعات ذات بحت بات احدیت اجمالا است که
ظاهر آنها دال بر باطن و علانیه اش عنوان سر است و بمنزلهٔ
مدلولی جز ذات یکتا نه و نه موصوفی مگر حضرت مقدس صمدی او
تعالی شانه عن الشریک در این نظر در تمام مجالی و مظاهر
و کل شئونات و تطورات و انحاء اشراقات و عکوسات
جز قیومیت و هیمنه جذب احدیت در نفی صفات ملحوظ باشد
هنیت کمال انقطاع لم یزلی و استناره ابصار و مشاعر ازلی
که خرق حجب و استار است باتحاد صفت و موصوف
بعینه صفت هر کجا ذات شد زلف هم او وحدت اثبات شد
فسبحانه لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و در عرفان
توحید افعال اذعان بوحدت مصدر جمیع صدور آثار متصله
و مراتب انوار و مراتب مرتبه در سلسله وجود از غیب و شهود
مانند ترتب فؤاد و اراده و عقل و نفس ملکوتی و جسم شهودی
و آثار سراجی از اشراقات و عکوسات نیز از مصدر شعله
سراجیه از نار غیبی انوجاد نیکو با لحاظ مضمون نور با قر علیه السلام

الی ادراک صدور در عرفان کرتم [illegible] افعال الی [illegible] حاجت نیست [illegible]

و ارض قلوب مستشرق بآن است که ان الله لم یکن خلواً من الملک
قبل انشائه و هر چیزی در قدرت مستطیله و علم مکانی
در یمین و قبضهٔ حضرت مالک الملک است مدد و دهر و زمان
و غیب الامکان و علانیة الاکوان بیده و بیده ملکوت
کل شیء و الیه یرجعون و عرفان امتیاز کائنات
در تفاصیل انواع اجناس و افراد و خصوصیات انها
در اکوار و ادوار عالیات و سافلات در توحید افعال لازم حتم است ایت
طمطام یم وحدت که رتبه فصول و انفصال امواج
و تعین نقطه موصول عرش در کرسی صمدیت و سیارات
ثاقبات و ثوابت راکدات و خنس جاریات و کنس ظا
هره است در وی مضمون حدیث مشحون فخلقت الخلق
لکی اعرف را در عوالم التعینات بنداء نفوس کمش ها
لائح و در هیاکل هویات لانهایات الهیات ساطع است
و مستهلکات امواج متلاطمه بحر نقطهٔ اصل و احد مصدری
و ظاهر از باء بسمله جامعه و کلمه تامه از کثیر و تند کاهی موسوم
باستعلاء و طرفه موصوف باستیعال گرفتار ند نجات نمیابد.

از آن مگر متفردان که مستفیضی بنور شمس عنایتند
و علامت ایشان در حالات و واردات و صادرات است
نظر بنقطهٔ ینبوع ظاهر در حروف عالیات جداول جاریات و شرب
از سه کوثر اقمار اولیات است در وراء قلزم نبات افلاک قصبات مسبعات
کافوریات از مشتقات نوریات فوق اقلیم منطقات سطحیات
ذلک سهم الاوفی من الرقیب والمعلی لمن هو فی المنظر الاکبر
و ایمان بتوحید حضرت معبود در ذات و حرکات و سکنات بر عبد یکه
عین علمه بالله و الیائه بونه من الخلق و الدال دنوه من الخالق بلا
کیف و لا حجاب است لازم است و عبادت حرف رابع و نتیجه
ایجاد و ثمرهٔ ایجاد و سر و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون است و در رتبهٔ کلمهٔ جامعه ازبرای افاده معنی مقصود
و غایت غیب و شهود است ابواب اثر بعثه لا یصلح اولها الا
باخرها صنف اصحاب الثلثه و ثانیها هو اینها بعینها و ظهور معنی از
کلمه است بعد از تألف حروف مرجاة مقطعه مسبوقه بنقطه ذات
و عبودیت صحیحه در نزد اهل الله در مقام صورت شده اولی ذاتیه
که آن رکن ایجاد و نفس ایجاد است ازبرای کل کائنات در عوالم لانهایات

توحید

در الدعا سبحان من ذانت له السموات والارض بالعبودیة
واین عبودیت مطلق صلوة و اتصال ابدی بنده که حضرت بی زوال است
والذینهم فی صلوتهم دائمون که استمداد ذاتی بالذات فی
الذات که تقدس تسبیح اشیاء است بنفس اشیاء با تمام تیسیر بدون تعسیر
قال صلی الله علیه وآله کل میسر لما خلق له وکل عامل بعمله
و صحت کمال و ایقان بوقوع آن از انسان بتسویه مراتب و نفخ روح
الله است در وراء عوالم محدوده فلما سویته ونفخت فیه من روحی
زیرا که معنی در تسویه و نفخ متحد است با زمان فاحببت ان اعرف یعنی آنکه
مسبوق بالشیء و این زمان منشاء دهر و زمان است و ظهور تمامیت این روح
که روح الله است باین است که حامل آن ید الله و لسان الله و عین
الله و اذن الله باشد تا آنکه عبارت کند از رب او کما قال تعالی
ما یتقرب العبد الی الا بالنوافل حتی احبه فاذا احببته
کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی
یبطش بها ولسانه الناطق به چنانچه قاری در حین قرائت یا ایها
الذین آمنوا در جواب خطاب رب الارباب میگوید لبیک اللهم
لبیک مخاطِب و مخاطَب واحد است و عبادت حق بلسان او

فوق

فوق عالم کل شیء هالک الا وجهه در بزم سکر و صحو معراج المؤمن
واجد است و لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما
تقولون و تخصیص صلوة و عبادات ببعضی از معانی سکر منهی عنه است
و نفی سائر معانی وارده از شموس عصمت و طهارت علیهم السلام کفر و عبادت
انسان در عالم ذکر و نسیان از ما عدای معبود مستعان است
به فؤاد فوق اکوان و امکان در عالمیکه تغایر و خلاف نباشد
بلکه نفس واحده اعمال و ذکر خداوند متعال بلسان حال و سکوت
وجلال متحد باشند قال علیه السلام یا رب اسئلک بحقک و قدسک
واعظم صفاتک واسمائک ان تجعل اوقاتی فی اللیل والنهار
بذکرک معمورة وبخدمتک موصولة واعمالی عندک مقبولة
حتی تکون اعمالی واورادی کلها وردا واحدا وحالی فی
خدمتک سرمدا و وصول عابد این مقام را العرفان نظر عدم
کائنات است الکون عند ذلک بقیا بانیکه در بحر الذات اعدمت
الکائنات سالک باشد از حق بحق بی لحاظ تمایز و تعین بلکه فرقی
در قبال ذاتی ما بین حضرت قصبه تسبیح اولی و تسبیح عینی بعوضه در مرات
نداند ما رأیت شیئا الا و رأیت الله فیه پروردگار عرش و کائنات

مغایرت
میته م

بدون قرب بجزی و بعد از جزی تعالی بتفاوت استواء دارد خواه در حالت نسیان یا احتجاب یا مقام عرفان خواه در اقرار یا در انکار این الکلیثیون
این البابیون این النوریون این الطوریون این الناریون این الطائیون این الالهیون المحددون این الربانیون المعطلون این المشبهون النفاتیون این المتکبرون الصائحون این الساکتون الخائفون این اصحاب السکر والصحو این اللبانون این الفانون این الباقون این المتضادون این الموحدون الهوائیون علموا الی مشرب الجمع والتفرق والاقرار والانکار والسکون والقرار والجهل والادراک فان الکل فی الکل بالکل للکل عند الله معدوما وما موجودا فلا اله ولا موجود ولا معبود الا الواحد الاحد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد تعرضت عن قوله بلیط و تارة بهند لا بلیط عنیت ولا هند دوم عبادت فعلیه نوریه است که آن حرکات و سکنات و تجع فواد و انبعاثات اراده مقامات ظاهرات از اعضاء و جوارح جسمانیات است در مقام اسمائی و فرق تعینات چنانچه گاهی ملحوظ و قفی بر مقام امور ملکیه است که آن عابد و معبود و عبادت است و وقتی منظور بر بایدت عبودیت

دوجدان بحق

در الصفات

و عادو دار کار

و تفاوت درجات و مراتب و مقامات عابدین در این رتبه است بر حسب قرب و بعد سلاسل مرتبه وجوبیه نسبت بمبدء و در این رتبه مفاد حسنات الابرار سیئات المقربین مصداق بدیهی و صحت عبادت عابدین بمقام مشاهده آیات و علامات و انوار طلعت پروردگار است در کل کائنات در تمام جهات بطراز لا یری الا نوره و لا یسمع صوت الا صوته و بطلان آن باحتجاب انوار طلعت شهودی و اقبال بموهوم است ثمره آن دنیوی و در آخرت عمل وی هباء منثور است و التفات بطلوع طلعت جمال نور الازل در اطوار وجوبیه و مرآیای الهیه بی لحاظ ترجیح و اولویت بعضی است بر بعضی و گر نه مستلزم تحدید و آن تعطیل و اثبات مغایرت است سبحان الله رب العزة و رب العالمین عما یعمل العابدون تذنیب ذات کینونات نفس عبودیت است و گر نه متوحد نگشتی و باقی و مستمد نبودی و شئی در مقام اقبال عرفان ذاتی از حد وجود تجاوز نکند و گر نه معدوم شدی

در مقام وحدت ظهور

حاشیه: خارج نباشد اقبال کارات

بکاتب در هیئات ادوات تجاوز نماید و مانند معرفت
نمله که از زبانیتین میکند از برای صانع و آشکار اکمال
و عکس نیز از حد مرتبهٔ خود تجاوز نماید بعاکس و حال آنکه
مرادش نیست مگر عاکس در حرکات و افعال و هیئات مهیا کل
شبحیه کینونات بحرکات و سکنات عبودیت فعلیه و
مطلوب ظاهر در اشباح بی ملاحظهٔ ظهور معبودیت
حق معبود تعالی تفاوت کینونت و اشباح مقصود است
بل عبودیت واقعیه در هر حال از برای هر شیئی بای
نحو کان واقع و فرقی مابین ذات و صفات و
اشباح و دلالات و انوار و عکوسات و جهات
و لاجهات و سبحات و اعراض و اعراض اعراض الی
ما لانهایة له و حقیقة الحقایق و کاین اول شبابی بر هر چه
بنگرم تو نمودار بجهة بلکه پنهان و رزدی خرگاه را
کج نتاند رفت سالک راه را او مرجع توحیدات اربعه
وحدات و سهام مراتب علوم و عرفان در نظر اهل الله
فرقی ندارد و گرنه مشرک است هر گاه توهم آن نماید

چنانچه علم بعکس مراتی شعره خنزیر در مرات سبعمائه بذات کینونات
اولیات و قصبات اجمات لاهوتیات بل با تمام عنوانات
معتبره و معنویات لا اسم و لا رسم متحد المراد است فسبحان
من هو هکذا وحده وحده لا اله الا هو و هو ربی و رب
کل شیئ و سبحانه عما یقوله المشرکون جمیعا و عبادت بطمع رضوان
و خوف از نیران در نزد اهل عرفان که انسان لا انسان
و تمام الا یانند صحیح است بلکه همه گاه مطلوب و مراد
در عبادت امکان خردل پوسیدهٔ دنیوی است محبوب
و مقبول است و در آن نظر که بقلم نور حق بر صحیفهٔ حق
بامر حق مسطور شد تمامی اعمال مثوبه و غیر آن که از هر عامل
از برای هر غایتیکه واقع شود خواه از مقر صادر شده یا از
منکر و خواه از عاصی یا از طایع و خواه از عاقل یا از غافل
حسنات الابرار سیئات المقربین
و خواه از شاعر یا از ذاهل و خواه در نوم یا در یقظه خواه
از جماد و خواه از نبات و خواه از حیوان و خواه از انسان و خواه
از اشراقات یا عکوسات شان الی دوام دیمومیه حصر سبحانه
کلا در مجال و مراتب و مقامات خود مقبول و موثر و مطابق

خداوند محیط است فمن کان یرجو لقاء ربه
فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه
احداً هذا خلق الله فارونی ماذا خلقوا الذین
من دونه واصبروا علی الهتکم ان هذا
لشیء یراد هو الذی ارسل رسوله بالهدی
لهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون اجعل الالهة الهاً
واحداً ان هذا لشیء عجاب لقد رای
من ایات ربه الکبری افرأیتم اللات و
العزی ومنوة الثالثة الاخری الکم
الذکر وله الانثی تلک اذاً قسمة ضیزی
قالوا اتخذ الله ولداً سبحانه هو الغنی
له ما فی السموات وما فی الارض قل هو الله احد
الله الصمد الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت
من لدن حکیم خبیر کل احکام کتب الهیه وادیان
سابقه در قران وانچه در تمام قرانست در فاتحة الکتاب

وانچه در فاتحه است در بسمله پس کل آنها در باء بسمله قال ع
وانا النقطة تحت الباء العلم نقطة کثرها
الجاهلون ظهور نقطه علم در حینیت که ارض غبراء
بمکنه جند الله از غبار اوهام شرکیه مطهر و ممتلی از
قسط وعدالت گردد در دولت سلطان عادل که غیب
هکار و علانیه اکوان است و در آن که یوم الله است
معروف و مشهود معبود و مطلوب و اعمال و احوال
و اذکار و انفعال و اوراد و اقوال و حرکات و سکنات
حق و مراد و مامور به باشد با مر که ناشی از ارادات
کینونات و طلب فطرت ساذجات و میولات وجدانیه
سبحانیه است فهنالک یقال فی کل حین الحمد لله رب العالمین
و معبودیت وجه الله که در دعا وارد است باستثنا
وجوبت و کینونا کما فی الدعاء وکل معبود مما دون
عرشک الی قرار ارضک السفلی باطل مضمحل
ما خلا وجهک الکریم مقرر است با نکه عرش تمام وجوب
تمام وجه الله و تمام ظاهر و باطن و اول و آخر است و غیر

وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین ما خلقناهما الا بالحق ولکن اکثرهم لا یعلمون

البعث

آن موهوم و باطل است و ملاحظهٔ مسمی در اسم بدون آن
در ملاحظهٔ ذی الوجه است از مقبولات است بتعیین است و مرایای
طلعت جمال حق که تمام عرش وجود و وجه الله المعبود است بجامعه
رتب جامعهٔ کبیره ثابت است ان ذکر الخیر کنتم
اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأویه و منتهاه
وجود کائنات ما کان خیر است در آن موصوفند کل اشیاء
حتی مهیات و قوابل و استعدادات که جهت انجعال
و تعین اشیاء است و بلحاظی فرع الاصل و فصل الذات
بوجود رحمانی و جهت عرش سماء و ارض موجودات از ابتدای
ظهور کلمهٔ توحید ممتلی است و رحمتی وسعت کل شیء
کل شیء رحمت و نعمت و قدرت و مشیت و آیات و علامات
و دلالات و بینات و حقایق و کنایات و اسماء
و صفات فعلیه اند در نزد نفی و اثبات در علوم منجمده
و کر نه شیء واحد من حیث هو خارج از حدود در ترکیبات
غیب و شهود است بلکه در آن واحد شیء واحد موسوم بسمات
عدیده و ملحوظ بلحاظات مختلفه که بحسب اختلاف مرایای

لاحظین چون تجلی واحد در مرایای مختلفه الالوان و الاشکال
در صفا و کدورت و اعوجاج و استقامت و الا فالشیء
وجهه قبل القبل فی ازل الآزال من غیر انتقال و لا زوال
موصوف باسماء و موسوم بصفات حادث است و فی
الکافی کل ما وقع علیه اسم شیء فهو مخلوق
ما خلا الله فان الله شیء لا کالاشیاء و ذات منفی
الصفات نفس کمالات و کمالات نفس ذات است فکله علم
و قدرة و سمع و بصر و غناء و حیوة و قدم و عدل و
اختیار بدون اختلافی در مصداق مفهوم و در ذهن
و خارج و فرض و واقع و نفس الامر و کل اسماء و صفات
در مرتبهٔ ازل مترادفند و اختلاف تعبیرات لاجل تعریف
و تفهیم است قال الرضا علیه السلام اسماؤه تعبیر
صفاته تفهیم و حیوة ذاتیه متعلق نکند همچنین سایر
صفات که نفس حیوة اند پس علم ذاتی نفس ذات است هر چند
بگوئی که ما کان و ما یکون معلوم اوست چه معلوم ذاتی
نفس ذات است و علم نفس معلوم است و کان علیما قبل

اقتضاء

ايجاد العلم والعلة الا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير
وهر گاه علم عين معلوم نباشد لازم آيد كه شيئي معلوم نشود ابدا
هر گاه معلوميتش متوقف باشد بر غير بلا نهايه بالضروري
بلكه هر چيزي ظاهر و معلوم بنفسه است ابيض بابيض سود باسود
مستقيم بمستقيم معوج بمعوج جوهر بجوهر شيء بشيء مدبر بمد
دهر بدهر جسم بجسم روح بروح معقول بمعقول
محسوس بمحسوس كثيف بكثيف [illegible] محدود بمحدود غير
محدود بنفس خود [illegible] متوحد بمتوحد متكثر بمتكثر ذهني بذهني
خارج بخارج وما ليس كذلك بما ليس كذلك وگرنه لازم آيد
كذب هر گاه ابيض باسود يا بعكس شناخته شود و لازم آيد صدق
هر امري بر هر مسمائي بلكه علم نفس معلوم است ان كان ذواتا فذوات
وان كان فعلا ففعل وان كان مفعولا فمفعول والكل ذوات
والكل علم والكل معلوم ولا يعزب عن ربك من
مثقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا
اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين كتاب مبين
نفس جامع و ذات محيطه است قال عليه السلم

لم يزل الله عليما سميعا بصيرا ذات علامة سميعة بصيرة
عالم و معلوم و سميع و مسموع و بصير و مبصر در ذات وحدت است و علم تو خود
نفس تو و ذات تو است و اخبار كه دلالت ميكند بر عدم علم
و قدرت و سمع و بصر بنا بر ثبات فعليه ظهوريه است
در تنزلات آن و ابداع مثل آنچه وارد است كه خداوند رب
اذ لا مربوب و اله اذ لا مالوه و عالم اذ لا معلوم و خالق
اذ لا مخلوق و سميع اذ لا مسموع است و خبر جامع است در مرتبه ذات
لم يزل الله كان والعلم ذاته ولا معلوم و
السمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا
مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور فلما
احدث الاشياء وقع العلم منه على المعلوم و
السمع على المسموع والبصر على المبصر والقدرة
على المقدور و علم اذ لا معلوم ذاتي و علم واقع اشراقي
ابداعي است كه نفس معلوم است در عالم اشراق لا شرق الارباب
تجلي لها بها واقام الاشياء باظلتها اي بحقايقها
واما در عالم آله حالت منتظره و تعطيل نيست چنانچه خطبات نبوي

در لیلة المعراج در ملأ اعلی هر یک از کائنات را در محل حوش ارکه
وارد بعالم زمان یا خارج از آن شوند بتمام شؤونات
وتطورات لا نهایه در دهر شاهد فرمود و مرجع اخبارات
انبیاء و اولیاء و ملائکه و جفارین و رمالین از مغیبات زمانیه
بمعلومات موجوده در وراء زمان است فالعلم علم ازلا و ابدا
والمعلوم معلوم ازلا و ابدا فسبحان الذات المنزهة عن
الاقتران و الاختلاف تسبیحا علیا ولعنة الله علی المشرکین
و اطلاقات علوم انطباع و اشراقی و کینونتی و علم جامعت
که ام الکتاب ولوح حفیظ است و کل شیء احصیناه
کتابا علم کینونتی که تقسیم قسمین در کرت و جهر از علم جامع است
و اشراقی همان علم قذف است کما قال صلی الله علیه واله
لیس العلم بکثرة التعلم وانما هو نور یقذفه الله فی
قلب من یشاء کما قال ع العلم ما یحدث باللیل
والنهار الامر بعد الامر والشیء بعد الشیء الی
یوم القیمه علم نفس معلوم است و معلومات و اشراق
ومتمد التجلی است بی انجمار و تعطیل و ظهور کینونت در مدارک

و انطباع آنها

و انطباع آنها علم انفعالی و احوال اعیان موجودات بسبیل
ارتسام در نزد مقابله با آنها در مرایای وجودیه مشاعر
عشره منقش گردد لا من شیء و کل اطلاقات عند الواقع اذوقی
است نه ثبت قذف علوم و اشراق و انطباع از خارج
نیست اشراق و قذف فؤاد است انها را در مشاعر عشره
یا انطباع بعضی از مشاعر است از بعضی چنانچه خیال از فکر و
علم فکری از وهم و وهم از ذکر و ذکری از عاقله
منطبع است و ملاحظی اشراق و قذف است از عالم فوجد الله عنده
شرح در تر ما و سعنی ارضی و لا سمائی و انما یسعنی قلب عبدی
المؤمن تمام علوم بنظر محیط ذاتی است هر چند کتاب آن
از افواه رجال یا نقوش رقمیه ائمه مفضال یا هیئات
ذوات جوهریه آیات آفاقیه و نفسیه که رقوم کونیه
و علامات و مقامات خداوند متعال است و الله من
ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ
و از شؤون الهیه وصفات متجلیه بعد از تجلی الحروف
ذات قدیمه حق است که اشاره فرمود حقیقت آن از انقش اشیاء

لا من شیء بی آنکه ربطی و قرانی ماده و صورت فیما بین ملحوظ شود
کما قال علیه السلام ان الله خلق المشیة بنفسها چون نسبت
اطلاقی تو که بنفسها است و مانند نوریت نور و دسومت
دهن که بنفسه است و قال علیه السلام لیس بین الخالق
والمخلوق شیء والله خالق الاشیاء لا من شیء
ثالثی مابین خالق و مخلوق نباشد بلکه خداوند واحد
صمد غیر محدود و غیر مقید بفصل و وصل و صاحب شئون است
ذکر نه مستلزم بینونت و حدوث یا قدم و استقلال و کثرت
و تحدید و تعطیل است الحمد لله الذی لا من شیء کان
و لا من شیء کوّن ما قد کان حضرت صمد
خداوند لم یلد و لم یولد دلیل آفرید شیئی که از برای خود
بحیث لا فرق بینه و بینه الا انه عبده و خلقه الا انه
شأنه و وصفه الا انه نوره و ظهوره و حجابه فی
خبر المفضل قال علیه السلام ان القدیم هو مع
بلا کیف و لما شاء ان یظهر حجاب ذاته اخترع
نورا من نوره لا بائن عنه مفتوقا و لا ملتصق مرتوقا

فاقام

فاقام بنفسه مخترعا له شعاع ثم قد بینونت فتق و انفصال
و اتصال رتق مستدعی اثنینیت و ثبات در هویت مستقلات
و نور شئی در شأن حجابی و طلعت جمالی اوست تا نه دوی باشد
آیا نمیبینی سراج صاحب انوار را که از وحدت خود بیرون
نرفته و نورش ثانی اوست و کرانه ببینی در توحید شهود شئی
در وجوه معانی ممکن نبود که ممکن شأن واجب است و از برای
وی مقامات است در مقامی موصوف بوصفی که خارج
و مغایر نفسش باشد نیست ان السموات والارض کانتا
رتقا ففتقناهما آسمان و ارض که تعبیر از کل امکان
و شئون خداوند رحمن است قبل از انفتاق جوهر فریده
بود نه پس مفتوق شد و حضرت ایزدی در شأن تجلی معانی غنی
فرد و غنا فرید قال الرضا علیه السلام ان الله لم یخلق شیئا
فردا قائما بذاته للذی اراد من الدلالة علیه و جوهر
عبودیت مستتر ربوبیت است و هر شأنی بجهه ارتباط مثلث است
چنانچه هر موجودی که مصداق اسم شئی واقع شود اسمش آدم
و صاحب مقام توحید و مؤلف از عناصر کامله شود در مقامات علی

موسی ع و جهوت انا آدم الاول و اسم این آدم بر تمام کائنات
مطرّزه سطور است و از هر شئ چنانچه حرف توحید و نبوت
مستنبط و مشهود است اسم علی ع که آدم است نیز مرئی و
محسوس و تعینات حروف و ادوات بنقطه و
ذوات ابنیه مشتقات باین اصل واحد است و بجهت اجتماع
ثلثه شئ مربع الارکان است و مرکب شئ خلقناه زوجین
که آن جهت لا تعین و تعین و شأن نبت و اثبات است
که باین شکل تربیعی تجاذب در حروف متخالفه امکانیه و ادوات
وجوبیه هویدا و بانضمام متممات ثلثه قرنیه که آن دو اذن
و اجل و کتاب است مسبع الهی و کلمه جامعه از افق غیب با اشراق
و اتیناک سبعا من المثانی که اشاره بسبعین است ظاهر
که مخصوص با قولی الامر حرف تثلیث در سبع اول بر قضاء
اصل مقدم بر حرف مربع آمد و حرف تربیع در سبع دیگری
بر استدعا فرع تقدم گرفت و مدور در وزن بدیع
که دوره نیر اعظم و حرف قضاء و رکن نار حمراء و مادهٔ
حرارة و یبوست است مسبع علوی در تمام کائنات جدیده الانوجاد

ظاهر کما فی الحدیث و لا یکون شئ فی الارض و لا
فی السماء الا بخصال سبع بمشیئة و ارادة و قدر
و قضاء و اذن و اجل و کتاب هر شئ بحکم و ما
امرنا الا واحده مثلث الکیان مربع الکیفیه یوم الاحد مقدم
بر سبت و نهار بر لیل در آفاق مستویه بعد از انهدام بنیان
آفاق مائله و افول نجم سرطان مغار و لا اللیل سابق
النهار بحکم تأویل و النهار اذا تجلی با بلاج نهار در لیل
حکم طفره باطل یوم الجمعه بر لیل آن سبقت گرفته تا در
اوان ظهور و القران العظیم که جامع مسبعین و محیط بر اربعین
است احکام نهاریه انحصار پذیرد ان اجل الله لآت
و لات الحین حین مناص فانتظروا انی معکم من المنتظرین
و مرجع مسبع بمثنی است کما قال علیه السلام یا جابر علیک
بالبیان و المعانی بیان معرفة الله است بتوحید فؤاد ذاتی
اعرفوا الله بالله عرفان وصف بنظر موصوف عرفان موصوف
است و لحاظ فؤادی در عرفان در طراز واقع است که
در توحید کیفیات لایعلم تم در ادراک موجودات و ذوات

اشیاء کما هی قسم اول در تحت قاعده و ماخوذ از نتیجه
نتایج و اما قسم ثانی در هر عالمی بر حسب اقتضاء آن عالم است
و بجمع بیان و معانی که اشاره بلحاظین فؤاد است اسم فاعل
و کلمهٔ جامعه و قرآن عظیم شارق است و لا تؤتوا
السفهاء اموالکم و قولوا لهم قولا معروفا و کفران
بقرآن عظیم و شرک بنور کریم ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط
… فنای بحت و عدم
انوجادست و هر موجودی را اقرار مطلق
کمال فطریست لکن با الحاد در اسماء و جهل فتقعد ملوما محسورا
بموقف منجمد گردیده نه متثبت المعرفة و انا السلیم
الموقف فتذکر و نیز بوجه ماهر کامل معطل معرفت
بکمال معطل از برای عامه موجودات بنحوی که ثبات کائنات بوادی عدم رسیدی
چگونه این عرفان از برای اهالی امکان ثابت باشد و حال آنکه اونه
جعلی را در محل احتیاج طالب و جاذب اند پس چرا صانع لطیف
و رئوف و ولی و الوف و کامل عطوف را بر سبیل اطلاق
اقرار ننموده باشند بلکه اقرار بخود در پرتو جلال جمال ذات مقدس
ازلی است اقرار بکمالات لازم دارد در مقام فطرت و تکوین

و لکن یعرفون نعمة الله در تکوین ثم ینکرون و نهاد در تشریع
بلکه تکوین نفس تشریعست و شرکی بالنظر منجعل نیست و فرق
ما بین شیء و شیء نباشد اعراض و جواهر و ذوات
و کینونات از لیات و حقایق لاهوتیات
ازمنه و اصل بل نفس واحده و تعبیرات … فتدبر اقرار بذره
اقرار بکل است بل انکار نفس اقرار است قال علیه السلام
النفی شیء و قال علیه السلام لیس بین النفی و الاثبات
منزلة هر نفیی باطنش اثبات و هر اثباتی حقیقتش نفی است
چنانچه ظاهر نیر اعظم حار و غیبش بارد و قمر بعکس است و حرف
اثبات و نفی در ادوات متحد اند و لکن بتقدم الف
بر لام اثبات و بتاخیرش نفی است چنانچه علما و علیم و حرف
مذکوره از برای اثبات کلمهٔ توحید که ان لا اله الا الله است
و کلمهٔ جامعه نفی و اثبات قرآن عظیم و زلزلهٔ یوم القیامة است
در مقام کینونات بلکه در نفی و اثبات شکی مجهول نیست   مقام جامع
بلکه در حرف توحید و حرف نبوت و حرف ولایت
و حرف شیعه که مقام تقابل و کثرات امواج طمطام یم وحدانیت واقع است

و شبه که مقام شیعه وجود وی اشارت از شرک مقامات ثلثه
و تمام مراتب امکانیه محدوده در تحت هیمنه اسم اعظم فؤاد و شجرة
المراد و بحر الصاد و اسم الکافور و البحر المسجور و نار الطور و
شمس القدر و الرمز المقدر و الامر اللامع المسطر فی الرق
المنشر کشمس الکوکب المقمر سلام الله علیه ما کر اللیل و ضیاء القمر
و تمام مقامات ظهورات و تعینات و اسماء فؤاد اند
الاسم ما انبأ عن المسمی و اسم لفظی کل اسماء و الفاظ
امکانیه و اسم معنوی تمام ذوات کائنات است و اسم
اعظم حقیقی مسمای ام سبع المثانی مذکور است و صنافی بعرفان
قرب و بعد از انجاب است بل کل اسماء عظام مند
در بحر نفی صفات و القاء تعینات ملاحظه ستر و حضرت ذات
و ستر غائب در اسماء و محتجب بانتهات ماته غیبوبت نار
در سراج و حجاب نور نیر در ظهور و اقسام غیبوبات ترتیب
کینونت لا اسم و ذکری و صلوحی و استجانی اول حق غیبوبت
شی بنفسه فی نفسه ثانی حق غیبوبت اشیاء در مشیت و اعمال در تثبیت
ثالث حق غیبوبت سریر و باب و صنم در خشبه و نقوش در مداد رابع حق

اول مقام الخفاء رتقه العلی الاعلی و هو العلی الکبیر الاعظم

غیو

غیبوبت ولد در والدین و دهن و قطار در حلیب جامع غیبوبات
و محیط بر مقامات اربعه صورت انسانیه است که اکبر حجة الله و
دارای لوح محفوظ و صراط المستقیم بر هر خیر و کتاب الله الجامع
و حجة الله بر کل جاحد و شاهد بر هر غائب است و از شئون
الهیة در طلعت طاهره از ان ظاهر اختیار و جامعیت
صلوحی و استطاعت قابلیات و انطواء استعدادات
کل علل و اسباب و مبادی و نهایات و جمیع امور متقابلات است بر نحو استوا
الرحمن علی العرش استوی بنحو که لیس شیئا اقرب الیه من شیء
و تسمیه هر شیء به اسمی از اسماء لا نهایات کونیه و بدیعیه
انشائیه سائغ در مرتبه صلاحیت مطلقه که مثبت منشأ اختیار
و دلیل بر عرفان اختیار پروردگار بلکه ظهور همان اختیار است
بود و ای خبر تفسیر ذر و جعل فیهم ما اذا سئلوا اجابوا
چنانچه کائنات لا نهایه را از صلب آدم اول تا آخر تمام
حجاب و مظاهر و مقامات در ازمنه قیود و امکنه حدود
آنها ظاهر نمود در چهار مشهد که عوالم عهد و میثاقات
لباس کینونت ایشان سؤال جواب نمود تحت السالمون و الحیوان

در شهد اول سؤال الست بربکم و در ثانی محمد نبیکم و در ثالث
علی واو اولاده الاثنی عشر و فاطمة الصدیقة
ائمتکم واولیاءکم ودر رابع عهد اوالی من
والوا واجانب من جانبوا که تولای دوستان
ایشان وتبری از دشمنان کرفته ونقیب شیعه را
قرینه ظاهره وباب لام زمان مقرر داشته امر بدخول
بیت الولایة ومدینة النبوة از آن باب فرموده
که ادخلوا الباب سجدا وسیروا فیها لیالی
وایاما آمنین فقالوا ربنا باعد بین
اسفارنا فقهره فقال اهبطوا مصرا فضربت
علیهم الذلة والمسکنة وباؤا بغضب
من الله والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا
تعلمون شیئا لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم
اذان لا یبصرون بها اولئک کالانعام بل
هم اضل اولئک هم الغافلون هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون ام هل

تستوی الظلمات والنور من کان فی هذه اعمی
فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا لا تعمی
الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور
ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة
ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی قال رب
لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلک
اتتک ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی
ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر
واسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
ایات اربعه در هر شیئی موجود بل از مراتب وجودیه
آن است تا که صدق وما امرنا الا واحدة ومقام وفیک
انطوی العالم الاکبر وکل شیء احصیناه کتابا
ظاهر کردد وتذکرة العلم نقطة تنبیه الغافلین و
ایقاظ النائمین لمن سبقت لهم من الله الحسنی فی الملأ الاعلی

و جامعیت کلمه بآیات اربعهٔ لاهوت و جبروت و
ملکوت و ناسوت که وجهی از آن جامعیت مطلقه و صلوح
شؤونات و منشأ اختیارات است مستدعی اقتضاآت
مختلفه است از شؤون ربوبیت و غیر آن العلم یهتف
بالعمل فان اجابه و الا ارتحل و اعمال هر اقتضائی
لازم الظهور است و در هر حین غلبه شأنی و احاطه حکمی است
تا اینکه در آن واحد کلمه واحده در تمام حروف متجلی است
پس استعجال و تقمص بقمیص حزن ثمری ندارد بلکه بکریمه
سبحانک من مقتدر لا یغلب و ذی اناة
لا یعجل حکایت عارف آنرا لازم دارد و چیزی از کمالات
مودوعه فوت نخواهد شد احدی را فان الله علی کل شیء قدیر
و انه لصادق فلا یخلف المیعاد افحسبتم انما خلقناکم عبثا
و انکم الینا لا ترجعون در رجعت عباد مستضعفین
بامامت ظاهر شوند و اشیاء لم یزل ظاهر بآیات اربعه و لا
زال در رجوع اند بل شیء همیشه در رجعه و ممد هر چیز و مستمد
از هر چیز است ولکن علم بعلم ندارد و هر کا چنین باشد

سفر حق م

کا

کامل باشد پس موجود باشد چه وجود و اختیار متساوق الوجود
بل متحد الوجود له و اختیار ذاتی نفس ذات و اختیار فعلی نفس
فعل است بلکه فرقی مابین ذوات و افعال نباشد
که هر شیء من حیث انه هو ثابت الوجود و مشهود و من حیث انه ام
الا انه [illegible] اقرب فعل [illegible] هو در این معنی که حق و
کل شیء است کل شیء را هر چیزی در باطن و ظاهر مستغنی است
بدون حیف و میلی در حکومت وی و ظلمی در تقدیر او چه حق
بلکه ظاهر فیه موجود است هر چیز را در نهایت استطاعت و وسع و احاطه
آن بالتسویه مابین ضعیف و قوی در حرف جامع و کلمه فصل است
چنانچه عرض ولایت مطلقه بنور تمام ذرات ظهورات وجودی
و بر قاطبه عکوسات تطورات ظلی و جعل الظلمات و النور و
خلق الخیر و الشر پس هر چیزی محل حمل و محل عرض امانت قرار
داد آنرا الکن جوابا کردند از حمل آن بلکه اختیار در ظلال حق
اختیار در صادر اول است او لم یروا الی ما خلق الله من
شیء یتفیؤ ظلاله عن الیمین و الشمائل سجدا لله و هم داخرون
و بحکم نقطه مصدری که مقومه و ان من شیء الا عندنا خزائنه

وحدت م

وما من لدناه الا بقدر معلوم جمیع وجوه متصف بصفت
وان من شیء الا یسبح بحمده گردیده در قبهٔ لیبلوکم
ایکم احسن عملا بسر فمن کان یرجو لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا مستریح از کأس کان
مزاجها زنجبیلا نوشیده در استعداد محبت لایزال
متصاعد اند بی آنکه فتوری بر ایشان عارض شود ولکن سؤالات
وجهات تعلقات بر حسب اقتضاءات قوابلیه مختلف شود و تا شتر
هر چیزی بهر نحوی عبودیت اوست و قوابل اشیاء بان رحمت
وسیع چیزی خالی از این سر نباشد پس هر چیزی در ایجاد و
انوجاد و وجوه خود سائر بحبر است باختیار ذاتی و فعل بدون
جور و جبر و تفویض و ستم و طرق سیر و انحاء جهات سلوک
بر حسب طلب طالبین است هر چیز که هست آنچنان میباید
آنچیز که آنچنان میباید نیست قال علیه السلام لو علم الناس
کیف خلق الله الخلق لم یلم احد احدا از برای
آنکه هر چیزی باختیار قائم مقام رضا بامور سبعهٔ وجودیه
که آن مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب است

بنفسه لنفسه بدون تفویض و اجبار در ذوات و آثار
بایجاد حضرت پروردگار متحقق است والله خلقکم و ما
تعملون و ایجاد انوجادی که بستر فاعلیت کن فیکون
واقع است در اطوار کل کائنات از ذوات و صفات
بعلم و احاطهٔ خداوند است بر کینونات بر حسب اختلاف
میولات و ارادات ایشان باغنای صانع از ایجاد الوصالی
در ظاهر و باطن و اول و آخر و حکم و استواء استطاعات
قال علی علیه السلام غنی فی الاول و الآخر مستغن
فی الباطن و الظاهر لا جور فی قضیته و لا
میل فی مشیته و لا ظلم فی تقدیره و لا
مهرب من حکومته ازاح العلل فی التکلیف
وسوی التوفیق بین الضعیف و الشریف
مکن اداء المأمور و سهل سبیل اجتناب
المحظور لم یکلف الطاعة الا دون
الوسع و الطاقة استطاعات مادی و اختیارات
ذاتی بقرانات جدیده لانهایه مقتضی اختلافات جدیدات

که از تناکح قرانی از بین الامرین المقرونین بقدر و
تصرف هر یک از شیئین ایجاد گرفت و بعد خلیت
هر یک از امرین از باب مفاعله بفعل و انفعال
جبر و تفویض موهومی باطل است فاستمسک بالذی
اوحی الیک و محشار مبدء میلین متضادین است
از فعل و انفعال قد ذ الله فی افعال العباد کالروح
فی الجسد و فعل و انفعال (هر یک از) شیئین قدر خود است
و نتیجه هر دو امری که فی الجمله تقابل و قرآنی تمامی متقرین
امر بین الامرین و منزله بین المنزلتین است به اختیار جانبین
و بحکم کل یوم هو فی شأن شئونات جدیده و
ایجادات طریفه از انتسابات و اضافات مالانهایه
اشیاء ظاهر است و در هر آنی بحسب کلیات عوالم
موت و خلق هر شیئی را حاصل است و آن برای شیئی
در عالم غیب ورود او حدوث جاودانه لک در عالم شهادت
ورود شیئی از خزینه امکان با کون او دهری خلق و خروج
بعالم زمان موت و ظهورش در زمان خلق و خروجش

شیئی واحد
در یکدیگرم
حاصل است
با اینکه

موت است و در هر آنی این احکام از برای اشیاء ثابت است
بلکه مراتب شش است هر گاه ملاحظه رجوع با مکان شود سابع
آن خروج از التفات امکانی است بقبض نفخ روح در یوم
الله یتوفی الانفس حین موتها و کل شئون با امر
بین الامرین است بعلیت خصال سبعه و اختیار امرین
وجود امر ثالث از ما بین امرین بشهود و عیان در رتبه
بحکم قرآن است که خلقکم من نفس واحدة و خلق منها
زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء و باتقان
وحدت امر الله حکم ببرهان (عرفان) و عیان در ذات ممکن است
چنانچه سکنجبین که امر ثالث حاصل از خل و دبس است در اصل
امر واحد است که آن عسل است و همچنین است جمیع مزدوجات
وجوبیه تا اینکه منتهی بمبدء واحد ارادی که قبل از وی طبیعی
و اشراقی نیز نیست و آن نیز بعموم ان الله لم یخلق شیئا
فردا قائما بذاته للذی اراد من الدلالة علیه از برای
مشیت بلحاظ نفس و تعین آن و ماده و صورت او نیز امرین
ثابت است و در آیات انفسانیه نیست کو اعیانات فاستمع القرائک

(یعنی هر یک از نفس آدم و انسان)
و بادی

و فرض اثنینیت متباینه در مصدر ذوات و افعال که
تعبیر باو شرک است بل در صورت وقوع جبر صوری
و تفویض صوری منشأ واحد و اختیار ثابت است چنانچه
مشاهده کرده زید ضارب نفس خود یا علاج مرض خود نماید
باستفراغات و فصادات بمباشرت نفس خود بلکه در نظر
محیط کل فرزند از رحم واحد و از صلب واحد اند این جامع
کل رافع شرک و دوئیت صوریه است و هر که بجبر یا تفویض
قائل باشد در ذوات و افعال کافر و مشرک است قال الوصی علیه السلام
من قال بالجبر فقد کفر و من قال بالتفویض فقد اشرک
در تفویض استقلال هویت ملحوظ است بخلاف جبر که هویت خود را
کالمعدوم انگارد و حق اینست که در مقام ذوات و افعال
فرقی بعین الله نباشد بلکه سؤال از فرق و غور در مسئله
قدر و نظر در سر مستور سطر مختوم بخاتم الهی است
و هر که مشمول عنایت خاصه است اوسع میان ابرا
ازمابین سماء مشیت تا ارض اراده و الا ادق از شعر
و اخفی از اثر رجل بعوضه بر صفا در لیل الیل ظلماء ظلمانیات

دارم

و سر غموض مسئله فرض امرین متخالفین است و حال آنکه
بشهادت و ما تشاؤن الا ان یشاء الله رفع
تخالف است در اراده چنین احراق حدیده محمیه از آتش
و آتش است بحکم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی
مشهود است که تأثیر نار از آن ظاهر است بدون
تخالف فعل احراق و تباین آن ولی تباین در مظهر است
و مظهر تعین طلعت نار است چون فیکون مفعول نسبت بکن
در فاعل است [illegible]
و این نار اراده است در سراج وهاج حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله
غیب است یا نار مشیت غائبه در اراده است یا نار لا شرقیه
و لا غربیه مقام بیان است که در غیب معانی که ذات مشیت است
مستور است یا نار شرقیه و غربیه است که در غیب بیان پنهان و
عیان است و تمام خیر در عرفان این مقام است بی آنکه
بدا و محو او را طاری شود و بدا از خصال سبعه جاریست حتی
بعد از کتاب که مرتبه سابعه است چنانچه صریح منطوق کریمه و ما
کان لرسول ان یأتی بآیة الا باذن الله لکل اجل کتاب

يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب
وام الكتاب لوح حفيظ است كه اشاره بان شد بلكه استيفاء
بعد از خلود ارباب جنت ونار مؤيد قوت كه فرموده خالدين
فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء
ربك عطاء غير مجذوذ پس خير كل الخير عند الله
است در لوح حفيظ در سه عالم بيان وكل شئ ما خلا الله باطل
در دعاء ليلة آخر شهر رمضان فرموده كل الخير عندك
وكل الشر بمشيتك لا ينسب اليك ولا يرفع
لديك ولا انت تحبه وترضى به در آنچه اسم موجودات
براو اطلاق شود در عالم امكان ومرتبه خصال سبعه وقصبه
ياقوت عارض شود براو محو وبدا چنانچه متصف ميشود باثبات
مگر خداوند حفيظ كه ممكن نيست در وي زوال وفناء
واضمحلال كل شئ هالك الا وجهه اي ذاته بلكه بدا عند الله
از براي هيچ موجودي باشد غيبت وظهور شيئي از حالي
بحالي از جائي بجائي از طوري بطوري موجب فنا وهلاك
ومحو وبدا نيست بلكه ثباتي است بعد از ثباتي وكل انوار و

ظهورات عند الله ما بدون حالت منتظره در محال والا كه موجودات
وقضاء الهي بر حسب استحقاق كينونات است بطلب شان
قال الرضا عليه السلام ان القضاء هو الحكم عليهم بما
يستحقون به قل لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا وان
بر حسب منطوق هو المالك لما ملكهم والقادر
على ما اقدرهم عليه سائح بستان را بر حسب طلب وي
سقي ميكند چنانچه نير اعظم بر قبضات متشرقات وامداد غذاء
در ظاهر وباطن بدن از روي استعداد مستمدات است
اينست معنى قضاء الهي در حق طالبين خيرات وشرور ودر
تفسير فقره الجميد كه واسعدني على ذلك القضاء
ولا تجعلني فيما تعرفني جرى علي فيه قضائك
جبر از براي آن نباشد هركاه حكم خداوندي نفس طلب او باشد
ارباب اقام الاشياء باظلتها ارحقايقها مجازات
نفس است بر وصف آن كاهي والهيا حاكمها ناظر بان است
وشبهه اشاعره از آيه ام حسب الذين يعملون السيئات
ان يسبقونا ساء ما يحكمون باينكه خير وشر هر چه

عدم رضای خدا است ممنوع است بمثل آن از آیه ذکر فرموده
ام حسب الذین اجترحوا السیئات
ان نجعلهم کالذین آمنوا وعملوا الصالحات
سوآء محیاهم ومماتهم سآء ما یحکمون
وخداوند راضی بکفر بنده ولا یرضی لعباده الکفر بلی
کل اعمال در قوس اضداد در بعون که ره باراده
پروردکار است نه بامر ورضای وی کما فی خبر مولانا الصادق
که امر الله ولم یشأ وشاء ولم یأمر امر ابلیس ان یسجد لآدم
وشاء ان لا یسجد ولو شاء لسجد ونهی آدم عن اکل
الشجرة وشاء ان یاکل ولو لم یشأ لم یاکل نظرات
بحیثیکه مشیت دو مشیت است عزمیه وحتمیه متعلق عزمیه
طاعات ومتعلق حتمیه سیئات است و سر در مطلق اعمال
اختیار ورضای عبد است هرگاه القای نفس وافنای
اراده خود نموده باشد باین معنی که بطلبات سر وعلانیه راضی
وبواردات داخل وخارج خوشنود باش در مقام عبودیت
واما در شان حرف ولایت وربوبیت سخن بنفی واثبات

[illegible]

ولم وکیف کفر محض وشرک خالص است قال علیه السلام
ویل لمن قال کیف ذا وکیف ذا هرگاه عرفان
بطلعت ظاهره ونور صبح الازل حاصل شد التفات
از کثرات متدافعه وسبحات ظلمانیه وعیون که ره
مانعه از انوار ساطعات لم یزلی مرتفع مطرز بطراز
هستی بی از نیستی خواهد بود ولا زال در صنع لا یزال
بمؤدای این مقال از قران که وما خلقنا السموات
والارض وما بینهما لاعبین ما خلقناهما الا
الا بالحق ولکن اکثر الناس لا یعلمون ناظر ولی
حجاب آیات رب الارباب بچشم حق بین شاهد ولسان
صادق ناطق است که ربنا ما خلقت هذا باطلا
واین منافات با انتساب معاصی بعباد در مقام تنزه پروردگار
از نقصانات امکانیه در دوره قوسین وظلمات ضدین
در نزد متحدین بباب الانیه والهویه ندارد چنانچه در حق
اهل این مقام نازل است فما اصابک من حسنة
فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک

قل کل من عند الله کما قال قل الله خالق کل شیء
وخبر ولولا انکم تذنبون لذهب الله بکم وجاء
بقوم یذنبون محمول بر اظهار لطف و عفو و
رحمت است وگرنه حکم ثواب و عقاب و امر شرایع و دیانات
وارسال رسل و انزال کتب و تبیان ایات لغو و باطل شدی
بلکه باب امر بمعروف و نهی از منکر مسدود و سلسله نظام
مکونات غیر منتظم گردیدی بلکه در حدیث قدسی فرمود که انی
جعلت معصیة ادم سببا لعمارة الدنیا
و چنین معلوم است که هر شیئی را سه مقام است سافل
و عالی و محیط بر هر دو که جامع است تعمیر دنیا باول
و تعمیر اخرت بدوم و ثبوت مطلوب بثالث است
و هیچ چیزی خارج نشود از اقتضای ذاتی پس مقام
عبودیت مقام اسفل که حسنه دنیویه و مأمور بهاست
و شبهها در حسنات الابرار سیئات المقربین منهی و مردود
است در نحو مقام عالی در رتبه عقل معادی است و حسنات
عقلانیه اخرویه نیز در نحو مقام ثالث مردود و از کاس

ایات

محرم

محرم است الدنیا حرام علی اهل الاخرة والاخرة
حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله
و حکم صحابت سیئات که از اهل ولایتند بشرط دخول ایشان
در بیت العرفان از باب تبدیل است اولئک یبدل
الله سیئاتهم حسنات بلکه اهل الله مؤول باشند از عصیان
خود بنص کریمه ولا یسأل عن ذنبه انس ولا جان
و اهل الله کسانیند که در مقام عبودیت بنفوس خود اعتراف
عصیان و خطا و محض دعوی میدهند تا آنکه از این مقام ترقی
نموده بنفی صفات از اضداد خود بین سیئات بجد ابتهال و اجلال
در لجه احدیت سابح از سلام الله علیهم ما طلع کوکب الابداع
و غرب نجم الاختراع و این انوار الهیه از نجباء سلسله و وجوه
و وقف بر غیب و شهود در مقام عیان و طائفه
رجال اراده غوث و بوسطه نقباء و ارکان و مقام سلاسل
دیگر برتر است چنانچه بآن جلت اشارت و از شئون الهیه طلعت
حضرت ایشان متعین بخصال سبعه مختومه است در مقام
فعل و ایجاد طراز طلعت تعالی مفعول است که از برای

وجوه وطاعات

طرازهم

این مفعول طرازات مفصله وطلعات مبین العلل شروح
الاسباب است اطغی حتی که هؤ ای الفی فی هویتها
مثالله فاظهر عنها افعالا جعلک [illegible] از وی در اصل
ایجاد وطاعت او جاد ثابت است و اثر کامل کامل است
و تشبیع خصال اثبات فضل لم یزل و عدل حضرت لایزال
چه متعلق مشیت که ذکر اول و اراده در تعین و تاکید اوست
موآد تمام اشراقات لابدایات و عکوسات لانهایات
مترادفات و متقابلات است برحسب عموم قدرت
و شمول علم و عنایت عز متعال و متعلق قدر در هندسه جوهریه
و موآد جزئیه و قضاء در اتمام شیء است مشروحا مفصلا
جامع امکان و اکوان از سرمد و دهر و زمان و هزار هزار
عالم بل عوالم لانهایه است و در هر عالمی اذن و اجل
و کتاب از برای شیء برحسب آن عالم ثابت است و هر یک
از مراتب سبعه نسبت بتحقق شیء اصل و لکن ثلثه اخیره
نسبت باربعه از لوازم و ارکان ذاتیه اند و این سبعه
ملک کبیر حق است سعه آنرا بجز حضرت مالک الملک کسی نداند

شؤن م

و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا
چنانچه در صحیفه سجادیه آنرا وصف فرموده که وصف
واصفین عاجز از ادنی مقام آنست و استعلی
ملکک علوا سقطت الاشیاء دون
بلوغ امده و لم یبلغ ادنی ما استاثرت
به من ذلک اقصی نعت الناعتین و در دعا
وارد است که اللهم انی اسئلک باسمک
العظیم و ملکک القدیم و تغیری در ملک
خداوند نعمت حضرت صمد جل و علا نیست مگر باختیار عباد
ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
و در این مقام اشیاء ذوبان دارند که تعبیر میشود از آن
بمحو و اثبات و بداء که نفس استمداد و معانی است با حفظ
شیء چه آن لازال جاری متجدد است که آن جف القلم
و کل یوم هو فی شان است و قدر ابتداء از برای
خداوند عالم در مراتب اشراقات و ملائکه و اسباب
و قضاء است اکوان از لوازم دینیه است و بداء عبارت

[illegible]

از ظهورست کهٔ آن نسخ تکوینیات است بر حسب طلب قابلیات و اضافات اشیاء که بآن اثبات صانع و خلق جدید و استمداد و فقر اشیاء حاصل و اعظم عبادات است قال علیه السلام ما عبد الله بشیء اعظم من البداء وقال علیه السلام ان لله علمین علم مکنون مخزون لا یعلمه الا هو من ذلک یکون البداء و علم علّمه ملائکته ورسله وانبیاءه و نحن نعلمه و علم مکنون مخزون همان اسم مکنون مخزون و حرف رابع کلمهٔ تامه است که آن لوح محفوظ و ام الکتاب و علانیهٔ اش بداء و لوح محو است تا انکه تجلیات بدائیه و بارقات محویه مکانیان را بشارات صحویه رسانیده معنی بعض آیه کلام نسخته را در هیاکل نسمات سرمدیهٔ ظاهره بیان بواسطه دلالات ملکوتیه بعلامات جبروتیات در طلعات و آثار کم فی الاثار ذرات هبائیه رحمن حقایق آزال و ظواهر لایزال و مظاهر حق متعال بنور فیهم ملأت سماءک و ارضک

بضیاء

بضیاء عرش بهاء استواء رحمانی که از ظهور قمر لایح حمیر در لیلة القدر بعد از مغرب صبح صمدانی بر فؤاد که رکن حمراء و صل سیناء است منور و تجلیات مدارک قاموسیه و همای را بسکینه نازله نقطه ثبات و سکون ساکن و هو خلق ساکن لا یدرک بالسکون که نفس حرکت بر نفس است و بداء ظاهر در تو لوح حفیظ و حقیقت محیطه محاط است و بداء غیبی که بر نفوس نجوم اربعه عشر فلک ولایت مطلقه محیط بجه اولیاء و انبیاء و ملائکه و رسل بان عالم نجه اثر بلکه به بمومیت سرمدی از آن مستمد و مستنیر بدو ندای لو لا نبی د لنفد ما عندنا را اکه شرح مقاله سید اکبر صلی الله علیه و آله که الفخر الفقر فخری است در لجه عبودیت ظاهر فرموده و قوابل امکانیه را بخطاب حجابی ادن منی بمعراج اوج ربوبیت بزم غناء خوانده پس بکر افلاک و دوران انجم و کواکب سیار برودت قمر لیلی را بحرارت شمس نهاری زایل و تمامی مواد صالحه را بربوبیت و ستر بداء مایل و اصل تا انکه بداء و اداء و قضاء و امضاء در مقام نقش حقیقی اطلاق

از حضیض بعد عبودیت ... ذروهٔ ...

و ثابتات ...

بارادات ایشان متعین او جوا از افق سماء خصوصیات
طالع و ظاهر آنی شؤن لانهایه بدون تروی و فکر حکم
و برفراز رزم هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب
باستجابت ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة
اعین واجعلنا للمتقین اماما بعد از حکم ولکم
فی رسول الله اسوة حسنة بفوز عظیم و من عمیم خداوند
کریم بر اسماء ثلثه و سبعین و مسمای آن در عرش ظهور ابداء
بدع است فائق و در کل کینونات بکل کینونات ساریه
فاتق و راتق و بشهادات اربعه در ناسوت در ربوبیه که
فوق لاهوتیان در رسالت از شجره خلد طور ناطق که انا المتجلی علی
المتجلی فی اکوار اذنی لمن بی فتدلی فی الافق الاعلی من
العلی الاعلی و ذلک حکم ما کذب الفؤاد ما رای
فلا تمارونه علی ما یری الکم الذکر وله الانثی تلک اذا قسمة
ضیزی (ناقص) در ارض ظهور با آیات الف غیر معطوفه حقیقت ولی
الله در نفوس زاکیه و قلوب صافیه مستنیره بنور الله مستبان
و لامع است که ان الله یطلب بکل مکان و یک عرفانک

در س

در اسم مخزون که ظاهر در کل کن فیکون است ساطع
و لایح است که اعرفوا الله بالله فوق ما کان و ما یکون
و اشاره قرآنیه که اقلام احلام نومیه بمداد سواد بر لوح
الواح بتجلی فرعی از شمس ولایت ازلیه بتوسط نقباء عظام
و کملین شیعیان امام علیه السلام ظاهر بنحو بعض از وجوه
تفاسیر بطون سبعمائه قرآنیه است که آن شأن ضعفاست
در بدو بسط ید الله العلیا در سطر افعیینا بالخلق الاول
بل هم فی لبس من خلق جدید که سر بداء جوهریات
هندسیه صعودیه است در طراز اول آن که بهاء هواء
هباء شرک صرف است فنستغفر الله علی ذلک کله و
نستشفع الی الله بالشفیع الاکبر محمد و آله سادات البر و البحر
سلام الله علیهم بعدد کل حجر و مدر و شوک و شجر و ما تعلق
به القدر الباهر المستتر والرکن الاحمر والسطر المحمر والشمس المعتبر
مادام النهار مستمر فی الافق الذی لیس له لیل و لا سحر و لا شوک و لا شجر
و از شؤن الهیه در ملک حدوث عکوسات انوار ملک قدیم است
در نشأه مشیات و ارادات متعلقه بمطرزات بدائیه مشیت و اراده است

در رتبهٔ حرارت نار قضا، قبل از مضا، و بعد از تمام آن
در رتبهٔ کتاب تکوین بسر حرف مقدر ما بین کاف و نون
که مسطر در لوح بوقلمون بنعت لا شرقیه و لا غربیه طلعت
متلجلجهٔ حضرت بیچون بیدایات دلیل و بنهایات رهنمون
است که ان المشیة والارادة من صفات الافعال
فمن زعم ان الله لم یزل شائیا مریدا فلیس بموحد
بسر التوحید نفی التعطیل ثابت و بنور ان الله
لم یتجل لشیء مرتین نفی التشبیه محقق است بشهادت العیان
المطابق للبرهان والعقل المستعان المؤید بالخبر والقرآن
بتاکید خبر الضوء علی سلیمان که ان الله یعلم بما هو کائن وما کان
واذا هاب ما اوحی الی سید الامکان ولم یأت وهو علی
ذلک قدیر سلطان کما یظهر فی آخر الزمان فتذکر ایها الانسان
بان ما سیظهر سر الفرقان وبطن القرآن من ذکر الرحمن تعالی
شانه عن التبیان الا انه هو نفس البیان وعین المیزان وهو
الذکر الاول وغیب الامکان وشهادة الامر
وعلانیة الاکوان ونور الاعیان وظهور الاذعان والایمان

و اصل شجره و اراده در بیت التثلیث است که سر ولایت
و نبوت است که ارادة الرب فی مقادیر اموره
تهبط الیکم بمقناطیس الحب ثم یصدر من
بیوتکم الصادر عما فصل من احکام العباد
که آن تلجلج حکم کل شیء است در کل شیء بدون رجحان
من دون الدلیل والبرهان فانها شأن محبوب الزمان
وتالی القرآن الذی یلعنهم بکل لسان کما قال نبی المنان
رب تالی القرآن والقرآن یلعنه ولقد
کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک
فبصرک الیوم حدید که شهید خداوند وحید است
در نفوس جامعه و کلمهٔ تامه و حجت بالغه و قدرت شامله
که و باسمائک التی ملأت ارکان کل شیء بنقطهٔ حرمین
از علم الحروف الله نور السموات والارض بها کل
عدهٔ حروف جواد که وجه معطی مشکاة جسم و زجاجهٔ
جان را منور نمود تا آنکه فروغ تمام سبع و عشرین حرف علم
در نفوس نقوش وجود است بکشف غطا این جامع نور شامل

ایها الذاکر لیوم الموعود

در کل بکل از کل در هر آن مستضیئی و رفع ظلمات آیات
تخالف و تعارض کردد و الآن کما کان فسبحان الکل
الظاهر فی الکل بنفس الکل للکل لدی العالمین جمیعا
و سبحان المحیط بالمربع الربوبی النبوی العلوی الامامی النوری
جامعا منیرا ۱۱ دیا شهیدا مهدیا وحیدا صمدیا و
سبحان النور من النور فی النور للنور لدی النوریین بدیعا
فمن اعرض عن النور فله نورا علیا و من اقبل علیه فله نورا طریا
و من اسلم او توقف و تحیر او شک فان له نورا قدیما
و سرا اخفیا و من آمن و عرف فهو فی الحب امینا ثم فی
البطن طلیعا ثم فی الظهر جریا باسر بعیا فلا احد الا هو نور الانوار
قدیما بدیعا جلیا علیا و از جمله شئون الهیه حقیقت
محمدیه که ظهور جامع ما کان امکان و ما یکون اکوان و خاتم
انبیاء سالف الزمان و نذیر عالمیان و صاحب قرآن و فرقان
است در کل بکل از کل از برای کل و در تمام شئونات ابنائیه
که محمد رسول الله مکتوب بر هر جبیت چنانکه قرآن کتاب تبیان
تمام اکوان و تبیان جامع امکان است بر جبه ظاهر

ودر

و در مرتبه باطن بر قضاء نضج استعداد زمان وی الی
یوم القیمه و شرع مستدام آنجناب روح شرایع
و طور سادس است چون اول اشراق شمس نبوت
و بدو ظهور برق انذار و هدایت الطلوع الفجر لهذا الخلائق
روح آن آن در طور اول از اطوار سته است و لا بد است
از تکمیل آن بظهور باطن نبوت که سر آن است در جریده اطهار
ائمه انام که مؤدی الشرایع و مربی سته آنند تا اینکه
استعداد شرع جدید و سنت جامعه بعد از طور سادس
که کمال روح است در نقطه مفصله علوم و قهیه از فطرت
ارواح کائنات بدون تروی و فکر متشعشع و هر کس
مستغنی از همکنان باشد تا تاسی بسید کائنات از برای
مخلوقات ظاهر و اتصاف بسر و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة امام
انام و وجه الله التام بطلعت عام در اطوار وجوبیه متقلب
بهر ظهور و مصور بای صورة شاء در ذرات مستنیرات
و حجابات ساجات احدیه تجلی نماید تا و یل سر بهم ابائنا

فی الآفاق وفی انفسهم از برای کل بی‌حجاب منجلی کرد
تا مفهوم وفی انفسکم افلا تبصرون معلوم شده
مصداق امتنان کلام منان ولقد منّ الله
علیکم اذ بعث فیکم رسولا واضح از شغل سایر
اطاعت باجلال مثلی که احسن تقویم است متقمص بقمیص
عصمت وحاکی طراز ما عصیتک حین عصیتک
وانا جاحد بربوبیتک گردیده قدم در مقام
وما رمیت گذاشته صاحب شفاعت وحاکی نبوت
ورسالت بجلباب ما آتاکم الرسول فخذوه وما
نهاکم عنه فانتهوا منعوت بنعت لیس کمثله شیء مصداق
ویطهرکم تطهیرا باسلام نفس اماره وطاعت بلقیس شرک
سلیمان عقل را در زمره شیعتنا منا در آمده شده
فضل النبی العربی علی الخلق کفضل الله علی العالمین جمیعا
نماید واز روی عین الیقین بنقطه قطع اینکه آنجناب را
شبیهی در علیین امکان ونه در سجین اوهام منافقان
نیست رسیده شهادت دهد او است نبی باطن وظاهر

تعبد از اینکه

کرده

باعلام

باقامه خداوند حکیم او را در مقام خود در اداء وقضاء
وامضاء وبداء چنانچه در شرایع متصرف بوده است
حلال محمد حلال الی یوم القیمة خصوصیات
شرعی مسبوق باحکام مطلقه است قبل از قبل مایل عقل
در قوس نزول که مقر انسان دار الرضوان ومأمور
بمنطوق وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین
مؤید است بخطاب وما تشاؤن الا ان یشاء الله
که طوف برحول اراده است بر علت غائی ایجاد در نشاه
الوجاد فخلقت الخلق لکی اعرف است گردان عرفان رب بنفس
آن مشاهده طلعت جمال لم یزلی است در نفس جامعه باقتضا
آن در فتق ورتق وتصرف وربوبیت وولایت مطلقه است
در عالم انسانی بحکم انطواء عالم کبیر در صغیر بشرط معمول
داشتن مضمون فاسلکی سبل ربک ذللا وآیه
لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین
تا اینکه باب علم بایحاءات الهیه والهامات سبحانیه لازم شاید
وچون استشعار تقارب از روی ظهر از لحاظ شک تماشای

اولیه فطریه

بجود نفس

نقصان [illegible]

انتقام را کاشف از ترک اولای قدیر علام بود در حق او
خطاب قهرآمیز رب الارباب در رسید که مذنب مذنب
برو بیرون خرام و نامه اخراج را اهبطوا مصراً بمضمون فعصی آدم
ربه فغوی بشهادت ولقد عهدنا الی
آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزماً در ملأ اعلی بجهر کرد و بیان
و غیرت ایشان خواهند که ما عهد ولایت را در عالم ذر
از او و از ذریه او که تمام سلسله ثانیه است گرفتیم
با آنکه ما ترا ما فوق ایجاد نکردیم بلکه در تو مقامات را
بر اقتضاء قدرت و علم و غنای خود مقدر گردانیدیم
لامن شیء بی آنکه فرقی مابین ما و تو باشد در کمالات مگر تقدم
و حدوث و از تو بر حسب ارادات تو با رفع مانع
مودوعات کمالیه و اسرار نوریه جمالیه ظاهر شد
عهد ما را فراموش کرده از دار القرار فرار بدیار
غربت نمود تا آنکه فوائد خمس موعود را در سفر دریافت
کرده باز گردد و اوراد صلوة خمسه بجهة ازاحه سواد جسد و ازاله
اعراض درین اغراض و آثار آداب خاصه بر همیر دادند تا بعد از برهه مرض

وحصول

وحصول صحت و نعمت که بانقضاء طغیان دولت ضلالت
تو ألان و افول قمر سرطان و انطفاء سورت برودت
غرایز امکان و اتصال نقطه ختم بمبدء نور بدیع انسان
و طلوع کوکب حار و یابس محرق هواهای شیطان و معدم
اباطیل اهل عرفان و مجدد مواد و صور اکوان و اعیان
و مجدد سنت جدیده منعوت بذو بان است که در قوس صعود
هر شیء بمشابه اربعه مرجع کل است بحکم سنریهم آیاتنا
راجع و شاه بنقطه منشاء جامعه در مرکز قلب عامل با اقتضاء
مراتب مشاهده در وجود علی ما هو علیه فی الکل بالکل للکل
من الکل الیه و در غیب و علانیه راضی باشد و ظهور مسئله عولیه
شریفه نظر بمبادی علل و اسباب خصوصیات بر وجه
اطلاق و لاتعین که آن نقطه صلوح و نفس امکان و اول
تعین ظهور حضرت سبحان است مظاهر تعینات جنسیه و شخصیه
در کل عوالم و انحاء طلعات لانهایات بدائیه وقف بر
نقطه ینبوع جداول انهار خصوصیات ناظر بر علل راجع
که آن صلوح اعمال لابشرطی است مدد قوابل بشرطی باختیار هر یک

از خصوصیاتیکه مجالی و مظاهر آن واقع شود بر
حسب اقتضاآت اسبابیه ولا زال شیئی وقف جایب
صلوح مطلق است و باستدعاء طلب قوابل خاصه منصبغ و بطرز
بطر از قید کرد د و لم یزل کلی لا بشرط ظاهر بقیود خصوصیات
فردیه است و لهذا در هر اوان و زمان باقتضاء نضج قابلیات
ظاهر شود بلکه در حین واحد باختلاف مقام سائلین و طلبه احکام
مختلف آید چنانچه با بن ناظر اختلافات اخبار و آیات در
اشراق وجه لا نهایات مصداق و ما امرنا الا واحدة
فهذه وکن من شاکرین و اختلاف احکام باعتبار موضوعات
متجدده در هر آن بحکم ان الله لا یغیر بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم دلیل بر علم خداوند حکیم است و الآن کما کان اللازم له
هر گاه اختلاف مرتفع باشد باید در زمان نضج استعدادات و ارتفاع
موانعات جهالات در حین ظهور احکام و قضیه سحکم لیه ابا
اختلافش مناسب با طبایع کل است چنانچه کل اغذیه بر معتدل
المزاج مجوز و نافع است اختیار میکند هر یکی از آنها که اراده
الحق طلب نماید از روی فطرت سازج سلیم و طبع موزون مستقیم

ایضاح باب م

در همه ازمان بعض موضوعات مختلفه جاریست م

و نفس خلایق در اول بد و صعود شرعی فرعی تجلی ظهور
ظاهر شمس نبوت و قمر ولایت مستشرق بل بحکم فنحونا آیة
اللیل که آیه ولایت و ستر نبوت است احکام تقیه در حق کل

بعیده ظلمانیه م

اصل در تشریع حق در عالم فضل ربوبیت ثانی ارادی
لا تعین است که اول تعین آن اباحه و اصل احکام اربعه
عدلیه است لیمیز الخبیث من الطیب در قوس نزول
در امواج کثرات تم و احدیت و الیه الاشاره بقوله
وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا
لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی
عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی الذین
هدی الله و باصل حصر حیثیت اشاره است
ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم
وجه الله چه تعینات مسبوق بلا تعین است و علماء الله
در هر مقام و قفند یکی در ذل عبودیت خاصه بتعبدات
خاصه عامل و دیگری در ظل ربوبیت اطلاقی و قف نشر عرش
اطلاقات است بر حسب اقتضاآت و اضافات
بلکه بحکم ان القرآن نزل بایاک اعنی واسمعی یا جاره
مورد خطاب قسمین است منه منه

من عذاب الیم ومن لم یجب داعی الله فلیس بمعجز فی
الأرض ولیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال
مبین و آن در اول ظهور است تا اکثر خطاب قابلو هم حتی لا
فتنة و یکون الدین کله لله در زمان و عرض مردم بر نار الله
و قائم بتطهیر ارض است بر حکم آیه و یوم یعرض الذین کفروا
علی النار الیس هذا بالحق در آن یوم است پس این تجلی عام

از خصوصیاتیکه مجالی و مظاهر آن واقع شوند بر
حسب اقتضاآت اسبابیه و لا زال شئی و قف جاب
صلوح مطلق است تا باشد علی طلب قوابل خاصه منصبغ و منظرز

ایضاح باب [illegible]

ما بانفسهم دلیل بر علم خداوند حکیم است و الآن هذا ادام
هرگاه اختلاف مراتب بها بجا در زمان تفسح استعدادات و ارتفاع
موانعات جبلات در حین ظهور احکام و قضیه است حکم ابدا
اختلافش مناسب با طبایع کل است چنانچه کل اغذیه بر معتدل
المزاج مجوز و نافع است اختیار میکند هر یکی از آنها که اراده
الحق طلب نماید از روی فطرت سالم سلیم و طبع موزون مستقیم

و نفس خلایق در اول به وصعود شرعی فرعی تجلی ظهور
ظاهر شمس نبوت و قمر ولایت مستشرق بل بحکم فمحونا آیة
اللیل که آیه ولایت و سر نبوت است احکام تقیه در حق کل
الا القلیل جاری و بعد خذلانی مستمد و مأمور باخذ علم
از افواه رجال الحجة با عراض از قران ولایت و نور هدایت
از صرف حق منصرف و احکم و اقهر محجوب و بجواب لن ترانی
محجاب که لا ترونه الی یوم الوقت المعلوم که زمان ظهور
دولت و رجوع حق و ارشاد بان یهدی الی الحق و الی
طریق مستقیم است ندا فرماید که یا قومنا اجیبوا
داعی الله و آمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم
من عذاب الیم و من لم یجب داعی الله فلیس بمعجز فی
الارض و لیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال
مبین و آن در اول ظهور است تا اینکه خطاب قاتلوهم حتی لا
تکون فتنة و یکون الدین کله لله در رسد و عرض مردم بر نار الله
در قائم بتطهیر ارض است بر حکم آیه و یوم یعرض الذین کفروا
علی النار الیس هذا بالحق در آن یوم است پس این تجلی عام

بعیده ظلمانیه

وظهور تمام و دفع امراض مانعه و کدورات حاجبه لام خواهد شد و بعد از
رفع رطوبات و غواشی اوهام و ظاهر صاعدین در هر ارض قشر قمری با جان نفوس
مستأهل باطن اشراق طلعت سمای نیرین در جمیع احکام
و کل مرام خواهد بود تا آنکه عرش رحمانیت کل مستمد نور و اهل فیض
ظهور متجلی بر طور کل امکان بل کینونت اسماء رحمن گردیده
کل را بکل از کل در کل بندای اذن حقیقی دعوت و از
انجا بندای شجرهٔ انی انا الحق و از انجا بندای جامع اجمالی
انی انا النقطة تحت الباء و از انجا بندای تفصیلی
در تمام ذرات بتمام ذرات مستوره نسبت و فضل در مظهر عدل
محمد و علی که استوا فیض لم یزلی است در کل شیء از کل شیء
بکل شیء لکل شیء در کل آنات مستفیض که هر وقت اشراق
باطن شمس قبه ان اذعان بجمیع معانی آن و حجیت ظواهر
و بواطن و اشارات و حقایق و لطایف و دقایق و نوادر
و رقایق و رموزات و لحن مقال و لحن الخطاب و فحوی الخطاب
و مفاهیم و تاویلات و تفسیرات آن در حسب جامعیت ارادهٔ
رحمن است و ایقان با آنکه هر حرفی دارای تمام احکام کلیات

از مقتضیات مذهب است چنانچه اخبار آل اطهار در این باب
بی شمار است که لو شئت لاستخرجت جمیع ما یحتاج
الیه الناس بلکه از ضروریات دین است که خداوند
عادل و قادر و غنی است ترک اولی بهیچ وجه جایز نمیشمارد | بروی
بل کل شیء را جامع کل شیء بحکم و کل شیء احصیناه
کتابا بنقطهٔ هر حکم گردانیده حتی لایقال لو کان کذا لکان
احسن حتی آنکه حجة الله بالغه است فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا
انما انزل بعلم الله ان لا اله الا هو و تمام معانی
که باراده و علم الله تعالی نازل است معمول است و منطوق اخبار
صادقین علیهم السلام که من آمن بالظاهر و لم یؤمن بالباطن لم یک
ینفعهم ایمانهم و من آمن بالباطن و لم یؤمن بالظاهر
لم یک ینفعهم ایمانهم لا ظاهر الا بالباطن و لا
باطن الا بالظاهر علم اهل ایمان و واردین لجة عرفان
ظاهر و باطن قران است بالبرهان و العیان فی کل حین و اوان
و بهر یک که قبایل نائید مراد رحمن است و اوفق بر حکم فان فیض الله دائم السیلان
و ینبوع الاراده فی الفوران و قلم العلم فی لوح العمل فی الجریان

والكل في الكل بالكل سرمدي السريان وفلك الذات المحيط على
الكل في الدوران فاعرف ايها الانسان فان الانجماد و
التعطيل معدومان من حين الذى خلق الامكان ذلك
فضل الله سبحانه لاهل طمطام الوحدية من اصحاب البرهان
والميزان فان شأن اهل الواردين في اللجة فانهم اهل
الفطرة والانشاء والعيان لا يمتاز بين الكتاب والتبيان
على ما يعرفه اشباه الانسان فان كلا مامور بما هو عنده من
مصدر القران فاستمسك بما اوحي اليك من ربك
واجتنب من النسيان فانه ما انساك الا الشيطان
فاذا اعملت بذلك فان لك الجنان بل انت مخلد الا ان
در كلام الله و ايات حضرت سبحان از شئونات فعليه متكلم
وتمام معاني احكام آن بجميع آنها بما لا نهايه فوق لا نهايه
حجت و مامور بها است وخداوند حكيم و فعلش در نهايت
اتقان است ولغو در ايجاد شئون ربوبيت وطومار تدوينش
نيست پس مكلف بتمام آنها در عمل مختار است وكتاب
تكوين بر طبق تدوين است اقرء كتابك كفى بنفسك

من قبل

در كل آن

اليوم

اليوم عليك حسيبا ولكم في رسول الله اسوة
حسنة وحكم حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا
واقع ونفخ في الصور ثابت واذا وقعت الواقعة
كائن وحشر خلايق عند الله لدى المعراج موجود وحال منتظره
از براي بصيرت الله وتا الى كتاب نفس كه بر طبق نسخ قرآنات صامت
است و اساس شريعت سمحه سهلا كه متقربين بحق در رتبه
وانما يسعني قلب عبدي المومن عين الله و لسان الله
و اذن الله و روح الله و يد الله است وعملش هم ما تشاؤن
الا ان يشاء الله وطايف حول اراده الله است هر گاه در
سيرش در كتاب عبوديت شد كه احكام از سماء اراده بر قلبش
هابط والا از او در قلوب عالميان نازل است و ميشود در
آن وجد هر هر باشد بلكه از براي كل در كل بكل از كل تمام اقسام
جاري است لمن كان له قلب ستنير و از براي حكمي در قرآن
بر حسب افهام مختلفه افراد انسان معاني عديده است بر اقتضاء
هر عالمي از هزار هزار عالم بل بما شاء الله بلكه معاني هر حكم
از آن بر تطابق سلاسل امكان است چنانچه صلوة ماخوذ از وصل

بر توقيف

اختلاف مراتب در درجات مكلفين

وصله و اتصال و تقرب است که بعضی از افراد آن ارکان
مخصوصه است و بعض تحیة الصلوة است و بعض صلوة لهه و صلوة
الملائکه و صلوة الجمادات است بلکه کل شیء موجود مشود مکر
بصلوة که آن حدود و هیاکل ولایت او و هر شیء هیکل ولایت
و نفس خضوع و عبودیت و مستمد از محبوب و متصل بعنایت
اوست بل ظاهر شیء صلوة است و باطنش آیه توحید و
نفس کلمه اقرار بوحدت پروردکار سبحان من دانت له
السموات و الارض بالعبودیة و اقرت له بالوحدانیة
هیچ چیزی نباشد که نفس تسبیح پروردکار نباشد چه در وحدت
و کمال و تاثیر و حدود دست خود شبیهی ندارد و بهمین معنی
که نفس وجود اوست منزه میدارد پروردکار وحید را از شریک
و کنه هر عبودیت ربوبیت است و هر چیزی باین نظر کتابیه
اصول و فروع است و مفتاح تلاوت مغلقات آن الهام
فطرت است بر حد عموم و ان من شیء الا عندنا خزائنه
و ما ننزله الا بقدر معلوم هر کاه جهات طرق
نزول مراد الله تسلیط آمال و شکوک شیطانیه نشد نکهبان

بلکه مقام اهل این رتبه محیط بر ملک و شیطان است
بل بزرگان نمیدانند که شیطان مجعول است یا نه چگونه
محیط نباشند و حال آنکه در محل وجه اللهی و طلعت الرب
شاهد و مهیمن اند بر سر حقایق منتشره در هر شیئی بهر شیئی
بلکه واقفند در مقامیکه تفسیر فاینما تولوا فثم وجه الله
ایشان در عیان بتفسیر غیر ایشان از اهل سابق الزمان
نسبت کفر است با ایمان و خلق الآن در اعمال خود واقف
بر ارض چون آن اطلاق انه و از برای هیچ موجودی حکم از
احکام اربعه نمیدانند بل ناظر انما تنزل من فوارة
القدر علی الرمز المسطر و [illegible] السر المعمی و الامر المبهم
که آن امتلاء عالم است با نحاء اختلافات آن از طلعت شان
بل عوالم لانهایات بما لا نهایة بتمام خود بر کرده بلکه انک
الآن فی الدنیا عند ربک لاهوتیا جبروتیا ملکوتیا ناسوتیا نوریا
یستغفر لک کل شیء حتی الحیتان فی البحار بل صلوات میفرستند
بر تو خدا و زمکان بکل شیء فی کل شیء لکل شیء و اسرار حقیقت
عالم و علوم و اعمال و آداب بارز است بعد از آنکه شأن

مترفع المقام ح

نسبت ح

عروجی در هر چیز بهر چیز بنفسه بجمیع مراتب شیئی در عوالم
غیر محدوده حتی در اعراض و ازمان و احیان و اوقات
صلوات در کل آفاق تبرکت بنیا و آدم بین الماء
والطین که بجسم خود اجسام و بروح خود ارواح و بعقل
خود عقول و بنفس خود نفوس و بآثار خود آثار را پر کرد تا اثبات
نفس واحده وجه الله بالغه و انذار عالمیان تا تمام و حلال
محمد حلال الی یوم القیمه و حرامه حرام الی یوم القیمه صادق آید
هر گاه محلل با محرم یکی است از آنها او باشد و تا اثبات انا
و علی ابوا هذه الامة صحیح بلکه مصداق سیادت کلیه بر کل
پر کرد بجسم خود لاهوتیات زنجیه و کینونات کافوریه را
بنفس آنها بلکه از مسجد الحرام عبودیت تا مسجد اقصی او ادنی ربوبیت
را بآثار خود ممتلی کرده اند ولکن مستور بود تا اینکه در طلوع قمر
تلویح این معنی از برای کل ذرات در کل در تمام آنات بدون
تعطیل و انجماد نتیجه بخش آیه تفسیر ولکم فی رسول الله اسوة
حسنه را انجام داده تا اینکه نفی هر چیزی نفی رسول باشد بلکه
همان نفی رسول است و فی انفسکم افلا تبصرون تلک آیات الله

نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون
و بآیات بینات اشاره فرموده در حدیث جابر انصاری که رسول الله
فرموده اول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره و اشتقه من
جلال عظمته فاقبل یطوف بالقدرة حتی وصل الی جلال
العظمة فی ثمانین الف سنة ثم سجد لله تعظیما ففتق منه
نور علی علیه السلم فکان نوری محیطا بالعظمة و نور
علی محیطا بالقدرة ثم خلق العرش و اللوح و الشمس و ضوء
النهار و نور الابصار و العقل و المعرفة و ابصار العباد
و اسماعهم و قلوبهم من نوری و نوری مشتق من نوره تعالی
فنحن الاولون و نحن الاخرون و نحن السابقون و نحن المسبحون
و نحن الشافعون و نحن کلمة الله و نحن خاصة الله و نحن احباء
الله و نحن جنب الله و نحن عین الله و نحن امناء الله و نحن خزنة وحی الله
و سدنة غیب الله و نحن معدن التنزیل و معنی التاویل و فی
ابیاتنا هبط جبرئیل و نحن محال قدس الله و نحن مصابیح الحکمة
و نحن مفاتیح الرحمة و نحن ینابیع النعمة و نحن شرف
الامة و نحن سادة الائمة و نحن نوامیس العصر و احبار الدهر

نقطه کمال و ظهور نطفه
جمال لا یزال بر
سبیل اجمال

و نحن سادة العباد و نحن ساسة البلاد و نحن الکفاة و الولاة
و الحماة و الدعاة و طریق النجاة و نحن السبیل و نحن النهج القویم
و الصراط المستقیم من آمن بنا آمن بالله و من رد علینا رد علی
الله و من شک فینا شک فی الله و من عرفنا عرف الله و من
تولی عنا فقد تولی عن الله و من اطاعنا اطاع الله و نحن
الوسیلة الی الله و الوصلة الی رضوان الله و لنا العصمة و الخلافة
در انجناب با فتقار خود بافتخار رسید که جمله کائنات را البر
و المؤمن من کل امر بابتدا از خود بخود و نور الله نور السموات
و الارض که شأن منطوق و لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز
علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم است جملگی را
بنفس نفیس خود بنفس اشیاء خلعت شفاعت کبری پوشانیده کل را
بکل در کل بنور کل از برای کل شفیع نمود فسبحان من نبی محیط
لم یکن له شریک فی النبوة و لم یکن فی العالمین العالمین
سواه نبیا عطوفا و سبحانه عما ینعته الجاحدون المجددون تسبیحا فریدا
که نیستی خود هستی نور الرحمن علی العرش استوی را در اطوار کائنات
بنفس شأن ظاهر بل کل معانی قران و حدیث بنیانش را در شأن آیت کل شیء

ظهور

بصورت هر حرفی و هر حرفی را بهیکل کتاب جامع خود بصورت
و کل شیء احصیناه کتابا بتعمیم وحدت و ما امرنا الا واحدة
مخلع در مقام ان الله غنی عن العالمین ناطق بو ما خلقنا
السموات و الارض و ما بینهما لاعبین که ما رأیت
شیئا الا و رأیت الله فیه بل بنظر هو الاول و الاخر
و الظاهر و الباطن بصیر تا شأن عدل را از روی فضل در
اطوار موجودات بنقطه لطفه روح دین بدون تعطیل و تحدید
طلعت ازل ظاهر را بنفی تنافی ما بین اشیاء عالیه و سافله
لامع و حقایق را با آن متلامع گردانید تا اکبر سلطان عجایب
وجود و سر غیب الغیب و نور شهود اشهاد از مکمن هستی
تمام برآورد رنگ صمدانیت جلوه کل را بکل نمایان بالحمد رب العالمین کرد آه
و از شئون الهیه اشراق جامع جامع خلیفه رسول الله است
که در مقام باطن ولایت و در رتبه امامت ظاهر و در فوق باطن و ظاهر
در نقطه حقیقت انا و علی من نور واحد و در مقامی اخو الرسول
و در مقامی ابن عم و زوج البتول و در مقامی صورت ابن عمه
و در مقامی ذات الذوات فی الذوات و در مقامی سیف الله المسلول

و در مقامی منزل من سلوی و در مقامی لنفس الله وایة الکبری
و در مقامی عبد رسول الله وباب مدینه علم و در مقامی
یا علی جسمک جسمی و روحک روحی و دمک دمی
ولحمک لحمی و در مقامی قدرت مستطیله وما قدروا الله حق
قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات
مطویات بیمینه و در مقامی قدرت متجلیه مشیت ماضیه
و در مقامی علم نافذ که کل را الکل در کل بنور کل از برای کل طلعت
ظاهر وباطن واول واخر خود بر کرده که ظاهری امامة
وباطنه غیب منیع لا یدرک ونداى بیجدر عنی السیل
ولا یرقی الی الطیر ابتفیر ولا یطمع فی ادراکه طامع
ببیان معجز تبیان اصدق اهل امکان سید علمیان که
لا تسبوا علیا فان علیا ممسوس بذات الله بسامع
جهانیان رسانیده وفرموده که من مات ولم یعرف امام
زمانه مات میتة جاهلیة چنانچه حضرت مرتضوی
شرح این مقاله را بسلمان اشاره نموده که معرفتی بالنورانیة
معرفة الله ومعرفة الله معرفتی وهذا هو الدین الخالص

و در مقامی

و در مقام جمع الجمع نقطه کتاب الله الوجودی در تکوین وتدوین
که طلعت نور تفصیل جلالش اسماء ومسمیات ومبدء ومعاد
وشئونات دنیا وبرزخ وشئونات حشریه را بنقطه اوجو
ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله وفرعه ومعدنه و
ماویه ومنتهاه ممتلی نموده جسمش اجسام وروحش ارواح
وذاتش ذوات واثارش اثار را در مقام تفصیل از خود محو
کرده تاویل کل شئ هالک الا وجهه را در کل بکل از کل
از برای کل بنور کل سرایان داده که منهم قطب افاضات
وینبوع خیرات ومتصرف در مکونات وباطن نبوات
وفانی در متابعت اشرف البریات ومنهم صاحب کرامات
ودرجات ومنهم کسیکه لا یقع علیه اسم ولا صفة ومنهم
قمص نور وطلعت ظهور که هالک شد در وی محب غالی ومبغض قالی
ونجات یافت نمط اوسط که از حد افراط وتفریط خارج
وبنقطه اعتدال مستقر است شیخ صدوق در کتاب توحید خود
از امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند که آنجناب فرموده
انا علم الله وانا قلب الله وانا لسان الله الناطق وجنب الله

و ید الله و انا الهادی و انا المهدی و انا ابو الیتامی
و المساکین و زوج الارامل و انا ملجأ کل ضعیف
و انا مأمن کل خائف انا قائد المؤمنین الی الجنة
انا حبل الله المتین انا عروة الله الوثقی انا کلمة
التقوی انا عین الله و لسانه الصادق و انا جنب الله
الذی ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله
انا ید الله المبسوطة علی عباده بالرحمة و المغفرة من عرفنی
و عرف حقی فقد عرف ربه لانی وصی نبیه فی ارضه و
حجته علی خلقه لا ینکر هذا الا راد علی الله و علی رسوله
ذوات و صفات منعوته مطلقا در مجالی قدرت متجلیه و مظاهر از مظاهر
ظاهر است در کل بکل از کل از برای کل بنور کل ترقیات
آن صفات و علامات در اطوار بدعیات بلا بدایات
و لا نهایات که شأن کریم است در اکوار و ادوار و
ماوراء آثار فسبحان المتعال الاعلی عن الشرک فی الذوات مؤثرات و مر
و الصفات و المعکوسات بنعت الجلال و الجمال و الکرات
و الطمطامات و الواحدیات الاحدیات یا بالاحدیات الواحدیات

تجلیاتی

تسبیحا علیا و اعلای شاق مطلوب کل طالب فی الکل بالکل
مدح حضرت خداوند خبر است که و لو ان ما فی
الارض من شجرة و البحر یمده من بعده سبعة ابحر
ما نفدت کلمات الله کلمات الله بتعبیر موسی بن جعفر ع
آل ائمه اند و خبر ابا ع مجمله از فضائل الجناب که در لیله معراج
جناب رسول الله صلعم دیده ابتدائی از برای آن و نهایتی
حدی و جهتی نداشتند معروف است و ابحر سبعه عوالم سبعه جسم
و مثال و ماده و طبیعت و نفس و روح و عقل است بلکه
مراتب سبعه قصبه یاقوت مفعولی در رتبه اول صادر
از مشیت بلکه مراتب سبعه فعل است که با شش حدودش
که او را بدو و ختمی نیست هرگاه در فضل آنحضرت الی ما شاء
الله بقلم قدرت متجلیه بر لوح کائنات نوشته شود جزئی
از کرور کرور مقام قشرش نوشته نشود فانه غیب منیع   ابیات؟
لا یدرک و بیت رفیع اذن الله ان ترفع و بآن
بزرگوار دین کامل شد و ذریه رسول الله از صلب اوست در غدیر خم
فرمود معاشر الناس ذریة کل نبی من صلبه و ذریتی من صلب علی ع

معاشر الناس اکمل الله دینکم بامامة علی ومن یقوم مقامه من ولدی من صلبه الی یوم القیمة بل کل وجود دون انقطاع
از نور محمدی وصنع علوی است وماشیء منا الا
وانتم له السبب واراده پروردکار برایشان نازل
واحکام تکوین وتشریع بآن متوجه کردند ثم خلق الاشیاء
بالمشیة وکل مشیئات تعین نور حقیقت مقدسه واحجاب
ذات مشیت است آتاکم الله مالم یؤت احدا من
العالمین طاطا کل شریف لشرفکم وبخع کل متکبر
لطاعتکم وذل کل شیء لکم چه امام علیه السلام منبع خیرات
ومصدر وجود ومنشأ کمالات وصفات جمله مجعولات
است پس واجد کل کمالات است بازیابی وکرنه باب الله
وولی الله ومحیط بر خلق وشاهد ومهیمن ومفیض ومحیط بر ایشان
نبودی هرگاه انقص یا مساوی بودی با ایشان زیراکه
لازم میآید ترجیح مرجوح یا ترجیح بلا مرجح بلکه کل در الکل
لسلطنت وجبروت اللتی انزجر لها العمق الاکبر
منفعل ومنقاد شده الا له الخلق والامر والیه یرجع الامر کله

[illegible]

نی نی کل کائنات از ادنی شأنی از شؤون صفات فعلیه اوست
هیهات هیهات ضلت العقول وتاهت
الحلوم وحارت الالباب وخسئت العیون
وتصاغرت العظماء وتحیرت الحکماء و
تقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت
الالباء وکلت الشعراء وعجزت الادباء
وعییت البلغاء عن وصف شأن من
شأنه او فضیلة من فضائله واقرت
بالعجز والتقصیر وکیف یوصف بکله او
ینعت بکنهه او یفهم شیء من امره فان
بجمیع معانی لانهایه اش بکلمه کن که بعضی از شؤون متکلم
وآن بعضی از صفات فعلیه است وآنها حادث واز جمله
مقامات لانهایات طلعات حضرت بجت آیات نقطة
الذوات والصفات ومرجع الاسماء والمسمیات اوست
سبحان ربه المنیع المنزه عن الوصف والبیان والسکوت
واللسان والحدیث والقران وسبحانه سبحانه عما یقوله المشرکون

نفس نفس اللهی که آن شجرهٔ مبارکه حقایق و نبات بر یا
و نبراج میرش امواج بحار متراکمات متطورات رشحات
آثارش متشعشع از ذات بزرگوار است که طغرای صفش
مزین بو من حاربکه مشرک که نفس توحید بل صل
آن است که فیهم ملائت سماءک و ارضک
حتی ظهر ان لا اله الا انت سماوات و ارض
عوالم اطوار طفحات قلازم کافوریات آیات باهرات نور ضوء
عکوسات ظلال عبودیت اجبار شهود اولیاء رحمن است
و در هر زمانی بصور مختلفه و هیاکل لانهایه متقلبست
چون شاخص و مرایا و او است اصل موجودات و نقطه
کائنات و قطب دائرات و لب سحاب مکفهرات
ماء الذی به حیوة کل شیء بل مادهٔ کائنات و هیاکل
معینات مرئیات و اسم اعظم عالیات و افلاک
و انوار متلئلئات کل موجودات است بنفس آنها در کل
آنها بکل آنها از کل آنها و محیط است بر آنها با آنها و غیر
باو لا غیر فارد و حید فرداً متی بلحوق اللاحق و لقد

علمت ما فوق الفردوس الاعلی و ما تحت السابعة السفلی
و فیهما السموات العلی و ما بینهما و ما تحت الثری
کل ذلک علم احاطة لا علم اخبار و بتاویل و کل شیء
احصیناه فی امام مبین که ایاب خلق و حساب ایشان
و نصرت انبیاء و قسیم جنت و نار و مرجع همو او است ان
الی ربک المنتهی تکلموا فی آلاء الله و لا تکلموا فی
ذات الله بلکه سخن در آثار و هیاکل نور صبح الازل است
در وراء طمطام یم حدیث و غشوات حجبات و شیئی
نیست مگر آنکه تسبیح میکند پروردگارا بطلعت اشراق نقطه
باء در حسین و اوان و در خبر مفضل اشاره است که قلت
یا مولای تلک الصورة التی رایت علی المنابر تدعو
من فوقها انها بالمعبودیة و تصرح باللاهوتیة قلت
انها لیست کلیة البارئ و لا البارئ سواها فکیف
یعلم حقیقة هذا القول قال علیه السلام لا هی هو و لا
هو غیرها محتجب بالنور ظاهر بالتجلی کل یراه علی حسب معرفته
و ینال مقدار طاقته فمنهم من یراه قریبا و منهم من یراه بعیدا

و اثبات امامت ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم باخبار و آثار
و معجزات مستغنی از ذکر است و در خبر سلمان و ابوذر و مقداد
در حق آل الله فی البلاد قال رسول الله صلعم من اطاعهم فقد
اطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله هم مع القرآن
و القرآن معهم و لا یفارقونه حتی یردوا علی الحوض
اولهم علی و هو افضلهم ثم ابنی الحسن و الحسین ثم
فاطمة الزهراء و التسعة من اولاد الحسین علیهم السلام
و در خبر ابن مسعود عن انس عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال اطلبوا
الشمس فاذا غابت فاطلبوا القمر فاذا غاب فاطلبوا الزهرة
فاذا غابت الزهرة فاطلبوا الفرقدین که مقرر بنجباء خمسه است
و حدیث جعفر بن محمد ع در رقی مستخرج از بیت سر رطب نخله که از
هسته دیگری فی الساعة نبت شد و بر آن مکتوب بود در سطر اول لا اله
الا الله محمد رسول الله و بر جانب دیگر ان عدة الشهور عند الله
اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض منها
اربعة حرم ذلک الدین القیم امیر المؤمنین تا باخر ائمه اثنی عشر
و در خبر ابن عباس در تفسیر و السماء ذات البروج فرموده ام سماء

خبر مجمع م

در علم

معروف است م

و بروج

و بروج خلفاء منند و رجعت محمد و آلش علیهم السلام
با شیعیان از شئون معارف الهیه و ارکان ایقان اهل ایمان است
تا آنکه غالب شود دین حق بر تمام دینها بلکه باقی نماند دینی الا
دین حق حتی یکون کله لله و ثمره رجعت استخلاف مستضعفین و
ظهور ولایت در مؤمنین است و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین
وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی
الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا و یوم نحشر من کل امة فوجا مفسر رجعت است
بقرینه حشر بعض و بسوی حشر کل در آخرت اشاره فرموده و حشرناهم
فلم نغادر منهم احدا و زمان آن موقت نیست یسئلونک
عن الساعة قل علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی
السموات و الارض و ما یدریک لعل الساعة قریبا یستعجل بها
الذین لا یؤمنون بها و الذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون
انها الحق الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید

الدین م

تکون

موجودات که آثار و انوار منیر حقند لازال در رجعتند انا لله و انا الیه راجعون بلکه در کل مظاهر مشرق اند بخلق بدیع بدون تعطیلی که منافی شأن ربوبیت است بلکه بهر جزء از هر چیزی مشرق و هر جزء از هر چیزی مستشرق است قبل القبل و بعد البعد بدون حالت منتظره و جیادهم فی الاجساد و ارواحهم فی الارواح و انفسهم فی النفوس و آثارهم فی الآثار بلکه اسماء و تجلیات پروردگار است در نظر محیط جای رجوع اشخاص محدوده نگذشته مگر از برای اصحاب الحاد که در معرفت محمد و آل محمد قاصراند که تکیه میکنند اشنزاد در ازمنه و امکنه خاصه بلی چون بنیه عالم نضج میگیرد آن بزرگواران بهر نحو و بهر صورت که خواهند ظاهر میشوند و گرنه در وجود ایشان قصوری نیست و هیچ موجودی حکم و اسمی و تعینی نیست مگر اینکه ایشان بهر اسمیکه بخواهند تسمیه کنند و شاید شیئی واحد را در آن واحد باسماء عدیده متقابله بنامند چنانچه ظهور رجعت و قیامت بر یکمعنی است و صاحب الامکان علیه السلام بهر شکلی و از هر مکان و محلیکه خدا بخواهد ظاهر است بلکه متولد از هر شیئی

محمد و آل محمد را در آفاق و انفس

احاطه ام

دظاهر در هر جا و هر جا ظاهر است

و ظاهر در هر جا فاینما تولوا فثم وجه الله و احتجاب در ساحت عز منیع و رتبه فضل رفیع لم یلد و لم یولد است و از ذات بحته صمدی تعالی شأنه چیزی خارج نه و بجاذی نباشد پس بنفسها است و تمام اشیاء نفس اویند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام نفس الله است و رجوع منیر لازم دارد رجوع نور را که نفس اوست و آنحضرت صاحب رجعات و کرات است بدون تعطیل و هر شیء فرع و تابع است بل همه چیزی بهر چیزی در هر چیزی رجعت دارد چنانچه جسمها با اجسام و با ارواح و نفوس و انوار و اعراض و ذوات هر یک با دیگری حکم و ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة را میرساند که لا انساب بینهم و اسماء هر مردی ادم و اسماء کل نساء فاطمه بر اسم هر جزی در جهة علیا غلط و در جهة ظهور محمد است در رجال و در نساء فاطمه و حواء در باطن و ظاهر و ظاهرند ابد یعنیات و لطایف بر حقیقت جامعه اربعه عشر است و باطن طایف بر ظاهر مستر مقام ام ابیها چنانچه رجال اربعین طایف بر ستر صادر اول و اولاد اوالله

وستوله

در نشأه عبودیت از نشآت اربعه و مشاهد مربعه ذلک احسان
من الله لمن کان تقیا ذلک احسان لمن کان نقیا ذلک
احسان لمن کان من الکل علیا علیا و کل شیئی در رتبه علیا
ذکر و در رتبه سفلی انثی و گاهی بعکس است و در رتبه فوق الفوق
دون ذلک و باین مقام ناظر است استهال هر شیئی اسم
هر شیئی را که کل شیئ فیه معنی کل شیئ فتفطن و صرف
الی کثرة لا تتناهی عددا قد طوتها وحدة الواحد
و در ظهور نفس واحده حکم مواساة بل حکم کل شیئ بر کل
شیئ وارد است بنوعیکه آن واحد ثانی در زمان از
برای هر شخص مختلف باشد بر حسب سرعت و بطوء سیر مقام
چنانچه حضرت باقر ع در خبر شامی باید که زمان حضور شامی از ده
عالم هر عالمی سبعه نشاه دنیا سیر فرمود و از برای عزرائیل حاطه
نبود و آنچه مشهود است در نظر اصحاب حقیقت مطلقه بینش
نقطه جامعه لا بشرطی است که ورای کثرات احکام متقابله است
و لهذا هر حکمی را برای هر جزئی در آن واحد باری بنحو سلسلات
متعاقبه که اسرع از طائر عقول محیطات بر دنیا و آخرت است

و شان

و شان ارباب حقیقت از جهه ورای اطلاق و احکام است ان ذلک
لا بد رکبه الا الفانون فی الحق بالحق حقا حقیقا
و حکم هر شیئی در جامعیت حکم شجره جنت است که مثمر بکل اثمار
و هر ثمری ملون بکل الوان و هیاکل و هر کونی متلون بکل
لون و هر لونی آن استشمام کل روایح و ذوق کل طعوم
و کل خواص و فوائد و غایات موجود است و در زمان ظهور
دولت حق هر علوم حقایق کافوریات و کینونات که ساذجیات
و اطلاقات سرمدیات و جبروتیات و ملکوتیات و ناسوتیات
از برای ایشان منکشف است و صاحب برجحد مشرکین انه افضل
از کل حجاب البتین انه کما فی الخبر انه علیه السلم قال طوبی
لنا و طوبی لشیعتنا قائمنا و طوباهم افضل من طوبانا
فانهم حملوا امرا لا تحملون ثم قال لا بد من فتنة
دهماء صماء صیلم مظلم بهنام حتی یسقط منها کل ذی
ولیجة و بطانة و فی الخبر یمحص الناس حتی یخرج منهم
لشعته اعشار و فی اخره حتی لا یبقی الا الاقل و فی اخر
لا یکون الامر الذی تنتظرون حتی یتبرء بعضکم من بعض و یتفل

صحاب [illegible]

[illegible] عن ذلک قال علیه السلم

بعضكم في وجوه بعض وحتى يلعن بعضكم بعضاً وحتى
يسمي بعضكم بعضاً كذابين وقال عليه السلام في قوله تعالى أحسب الناس
أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون والله لتميزن
والله لتمحصن والله لتغربلن كما تغربل الزوان من القمح وقال عليه السلام إن
لصاحب الأمر غيبة فالمتمسك فيها كالخارط للقتاد حتى
من يشق الشعر بشعرتين سئل المفضل يا سيدي يعود شاباً
أو يظهر في شيبته فقال سبحان الله هل يعرف ذلك يظهر
كيف يشاء وبأي صورة شاء إذا جاء الأمر مجده جل ذكره
وقال عليه السلام في بقية الله عليه السلام يدخل في الجبل ذليلاً ويخرج منه عزيزاً
ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي
الصالحون وعن أبي جعفر عليهما السلام في قول الله عز وجل اعلموا أن
الله يحيي الأرض بعد موتها قال عليه السلام يحيي الله تعالى بالقائم بعد موتها
كفر أهلها والكافر ميت قال علي عليه السلام ولتعلمن نبأه بعد حين
قال عند خروج القائم عليه السلام وقال عليه السلام في قوله تعالى ولقد آتينا موسى
الكتاب فاختلف فيه قال اختلفوا كما اختلفوا هذه الأمة في
الكتاب وسيختلفون في الكتاب الذي مع القائم عليه السلام الذي يأتيهم به

يخرج

حتى ينكره ناس كثير فيقدمهم فيضرب أعناقهم وقال عليه السلام في
قوله تعالى قل جاء الحق وزهق الباطل والذين يصدقون بيوم
الدين قال عليه السلام بخروج القائم عليه السلام وقال عليه السلام في قوله تعالى وأذان
من الله ورسوله إلى الناس يوم الحج الأكبر قال خروج القائم عليه السلام وأذان
دعوته إلى نفسه وقوله تعالى يريدون ليطفؤا نور الله
بأفواههم قال عليه السلام لو تركتم هذا الأمر ما ترك الله وقال تعالى أينما
تكونوا يأت بكم الله جميعاً قال عليه السلام أصحاب القائم عليه السلام يجمعهم الله في يوم واحد
وقال عليه السلام في قوله ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون قال
لا يكون ذلك حتى لا يبقى يهودي ولا نصراني ولا صاحب ملة
إلا دخل في الإسلام حتى يأمن الشاة والذئب والبقرة
والأسد والإنسان والحية وحتى لا تقرض فأرة جراباً
وذلك عند قيام القائم عليه السلام وإذا ظهر القائم عليه السلام يسند ظهره
إلى الكعبة ويقول يا معشر الخلائق ألا ومن أراد أن ينظر إلى
آدم وشيث فها أنا ذا آدم وشيث ألا ومن أراد أن ينظر إلى
نوح وولده سام فها أنا ذا نوح وسام ومن أراد أن ينظر إلى
إبراهيم وإسمعيل فها أنا إبراهيم وإسمعيل ألا ومن أراد

ان ينظر الى موسى ويوشع فها انا ذا موسى و يوشع الا ومن اراد ان
ينظر الى عيسى وشمعون فها انا ذا عيسى وشمعون الا
ومن اراد ان ينظر الى محمد وامير المؤمنين فها انا ذا محمد وامير المؤمنين
الا ومن اراد ان ينظر الى الحسن والحسين فها انا ذا الحسن والحسين
الا ومن اراد ان ينظر الى الائمة من ولد الحسين فها انا ذا
الائمة من ولد الحسين ع اجيبوا الى مسئلتي ثم يقرء الكتب و
الصحف التي انزلها الله على انبيائه فيصدقونه اهل التورية والانجيل
الشام والزبور والقران چون ظاهر شود بر سه علم با شريك اكملت لكم
دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا وبر ديگري
يوفون بالنذر ويخافون يوما كان شره مستطيرا وبر سيم
لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله ووصي رسوله
علي ولي الله ووصي رسوله والحسن والائمة من ولد
الحسين حجج الله على خلقه ذكر الصدوق عن ابي عبد الله عليه السلام
يحكم بحكم ادم فيرد عليه اصحابه فيقتلهم الى ان يحكم بحكم
محمد ص فلا ينكر عليه احد وظاهر است نفس ثم يحكم بحكم داود وابراهيم ثم يحكم بحكم ... اصحابه فيقتلهم
دران تمام حرف سبع وعشرين علم را و از برابر علم نيز

سعون

سبعون وجه بر عدد کلمه کن که سر بدی لا بدایه ولا نهایه است
وقال ان قائمنا اذا قام اتى الناس وكلمهم بتاويل عليه كتاب
الله يحتج به ثم قال عليه السلام اما والله ليدخلن عليهم عدله جوف
بيوتهم كما يدخل الحر والقر وقال عليه السلام اذا خرج القائم
خرج من هذا الامر من كان يرى انه اهله ودخل في سنته عبدة
الشمس والقمر وفي الانوار النعمانية والمجلسي في الرجعة قال امير المؤمنين
كاني انظر الى الشيعة قد بنوا الخيام بمسجد الكوفة وجعلوا
يعلمون القران الجديد للناس في العوالم قال ع وكاني بشيعة علي
بايديهم المثاني يعلمون الناس في الارشاد قال ع اذا قام القائم
جاء بامر جديد كما دعى رسول الله في بدو الاسلام الى امر جديد
وقال تعالى الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها مثاني تقشعر
منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله
وسئل ابو عبد الله عليه السلام من سيرة المهدي كيف سيرته قال
يصنع ما يصنع رسول الله صلى الله عليه وآله يهدم ما كان
قبله كما هدم رسول الله صلى الله عليه وآله امر الجاهلية
ويستانف الاسلام جديدا وفي الدعاء اين المدخر لتجديد

الفرايض والسنن ابن المخبر لاعادة الملة والشريعة
ابن الموصل لاحياء الكتاب وحدوده ابن محيي معالم الدين
وقال عليه السلام في قوله تعالى واذا وقع القول عليهم اخرجنا
لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون
قال صلى فاذا كان اخر الزمان اخرجك الله في احسن صورة ومعك
ميسم تسم به اعداءك وقوله تعالى وفي السماء رزقكم وما
توعدون فورب السماء والارض انه لحق مثل ما انكم تنطقون
قال عليه السلام قيام القائم ومنه قوله تعالى ان نشا ننزل عليهم من
السماء اية فظلت اعناقهم لها خاضعين ومنه قوله تعالى
قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غورا فمن ياتيكم بماء معين
وقال تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما اتيتكم من كتاب
وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه
قال ءاقررتم واخذتم على ذلكم اصري قالوا اقررنا قال
فاشهدوا وانا معكم من الشاهدين فمن تولى بعد ذلك
فاولئك هم الفاسقون وقوع نصرت بن اخر الزمان برجعت
پیغمبران وسایر شیعان است از اصحاب قایم علیه السلام در زمان

قال علي عليه السلام اذا اجتمعوا تحت شجرة دوحة
مد تناول اغصانها على اطراف بحيرة الطبرية فحينئذ
يبدا لو صبح الحق وينعدم ظلام الباطل وباين شد
ست تاويل قوله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك
تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فانزل السكينة عليهم
واثابهم فتحا قريبا فتح قريب در تحت شجره بحيره طبريه است
و[illegible] ره بعدد اصحاب قائم ع است كما في تفسير قوله تعالى
ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي
الصالحون اما الذكر فعند الله واما عباده الصالحون
فاصحاب القائم ع في الخبر لا يكون من اصحاب القائم من
العرب الا نفر يسير وفي خبر اخر لا يكون من العرب اثنان ولا
واحد وعن امير المؤمنين عليه السلام فوالذي فلق الحبة وبرء النسمة
ليظهرن قوم يضربون الهام على تاويل القران كما نزل به رسول الله
على تنزيله وذلك حكم من الرحمن عليكم في اخر الزمان وفي خبر
المفضل ان اصحاب القائم ع لا يجدون الم مس الحديد قلنا يا نار
كوني بردا وسلاما على ابراهيم في العوالم اكمال الدين عن ابي

بصیر قال قلت للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام یا ابن
رسول الله سمعت من ابیك انه قال یکون بعد القائم اثنا عشر
مهدیا فقال انما قال اثنی عشر مهدیا ولم یقل اثنی عشر اماما
ولکنهم قوم من شیعتنا یدعون الناس الی موالاتنا ومعرفة
حقنا وفی دعاء یوم الثالث من شعبان فی مولود الحسین علیه السلام
والشفاء فی تربته والفوز معه فی اوبته والاوصیاء من عترته بعد
قائمهم وغیبته حتی یدرکوا الاوتار ویثاروا الثار ویرضوا
الجبار ویکونوا خیر انصار عن النبی صلی الله علیه وآله لن یضل قوم انا
اولهم والمهدی وسطهم وعیسی بن مریم آخرهم وقال ع
من جحد بنی فی الاولی فاتاه عترتی فی الثانیة حشره الله مع
الدجال فی الثالثة فی الغوالی اذا ظهرت رایة الحق لعنها
اهل الشرق والغرب وقال ع فی القائم ع یدخل الجبل
ذلیلا ویخرج عزیزا فی الخبر اول من یبایعه رسول الله وفی
خبر ان الطائر الابیض فی وصف القائم ع یخبر عن الذات
ویبرهن عن الصفات فی الکافی فی وصف اهل الحق قال ع
ان الله خلق اقواما للحق فاذا مر بهم باب من الحق قبلته

قلوبهم

قلوبهم وان کانوا الایهم غیر واقواما اذا مر بهم باب من
الباطل انکرته قلوبهم ولو کانوا الایهم قومهم چنانچه ابدال ونفس
مجاهده میکنند در راه خدا بدون ریب واضطراب از برای
قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا
ولما یدخل الایمان فی قلوبکم انما المؤمنون الذین امنوا
بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم
فی سبیل الله اولئک هم الصادقون فی علامات الظهور کافی
الدیوان قال علی علیه السلام لابنه الحسن علیه السلام بنی اذا ما جاشت
الترك فانتظر ولایة مهدی یقوم ویعدل
وذل ملوك الارض من آل هاشم وبویع منهم من یلذ ویهزل
صبی من الصبیان لا رای عنده ولا عنده جد ولا هو یعقل
فثم یقوم القائم الحق منکم وبالحق یاتیکم وبالحق یعمل
سمی نبی الله نفسی فداؤه فلا تخذلوه یا بنی وعجلوا
اذا دار الزمان علی حروف بسم الله فالمهدی قاما
سیظهر بالحطیم عقیب صوم الا فاقراه من عندی سلاما
مراد از حروف محسوبه بسمله در اینجا ملفوظ است نه مکتوب

چنانکه الف الله والف لام الرحمن والرحیم محجوب نیست
ورا در الرحمن والرحیم چهار است حروف بسمله ملفوظ را با
حروف صوم جمع کنی عدد ۶ ۲ ۱ اخواهد بود للسید حسین الجفار
یجئ رب الکم فی النشأتین ؛ لیحیی الدین بعد الراد و غیق
فان زیدت علیها الفا فاعلم ؛ فانی ما کتمت اسم عینیه
فاضرب نفس هو فی عدد نفسه ؛ فهذا اسم قطب العالمین
خذ المح قبل مد بعد ضم ؛ فادرجها تحت المدرجین ۷ قوله
والذین امنوا وعملوا الصالحات وامنوا بما نزل علی
محمد وهو الحق کفر عنهم سیئاتهم واصلح بالهم قوله
بنا بر قرائت منزل نزل ازرای فاعل وقرائت کلام علی محمد بر دون
الفتح وتاکید نیست تاویل قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
لا تقدموا بین یدی الله ورسوله ید الله علی ورسول
محمد است جمع آن علی محمد است من شاء فلیؤمن ومن شاء
فلیکفر ان الله غنی عن العالمین جمیعا ولکن منیر بعد از
فتح قریب مفتح فتح قائم ۴ است در رحمت وبرکات
علوم واطمینان قلب وسرور ونشاط وبهجت از حجب مسولات

وقد ورد فی خبر مفضل ولا یبقی فی وجه الارض اعمی ولا مقعد
ولا مبتلی الا کشف الله عنه بلاءه بنا اهل البیت
ولینزلن البرکة من السماء الی الارض حتی ان الشجرة
لتنقصف بما یزید الله فیها من الثمرة ولتاکلن ثمرة
الشتاء فی الصیف وثمرة الصیف فی الشتاء وذلک
قوله تعالی ولو ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا
علیهم برکات من السما والارض ولکن کذبوا فاخذناهم
بما کانوا یکسبون ثم ان الله لیهب لشیعتنا کرامة لا یخفی
علیهم شیء فی الارض وما کان فیها حتی ان الرجل منهم یرید
ان یعلم علم اهل بیته فیخبرهم بعلم ما یعلمون واز شئون
تجلیات الطیب ایمان شیعیان لام ۴ دارکان حملهٔ منوضات و
واسطه امر تکوینیات وتشریعیات ۴ امن الرسول بما انزل
الیه من ربه والمؤمنون کل امن بالله وملائکته وکتبه
ورسله لا نفرق بین احد من رسله چه نبوت انبیاء از اشعهٔ
نور شمس الازل محمدی اند در این رتبه غیر منفکند وحجاب محمدی
امکان مستعلی بر هر ذره مکتوب است انبیاء نیز در کل ابلا از کل الکل

واز نفی شئ واحد از اشیاء نفی کل شئون متقدمه لازم آید
وانوجاد سلسله انبیاء از ایجاد نور جسم سلسله اولیا که سلاسل
مرتبه وجود من الغیب والشهود اند [illegible] از سبع عشر هم
حضرت فاطمه علیها السلام بود وظهور نور بعد از تمامیت مراتب
شئ است واکمال صنع واتقان امر موقوف است بماده وصورت
مطلقه در خلق اول ومقیده در خلق ثانی در ایجاد غیب وصنع
شهادت بحکم وحدت امر نیز موقوف بر اربعه مزبوره است
ومراتب شئ در حمله عرش وجود ونید ثمانیه است فؤاد وعقل و
روح ونفس در صنع غیب طبیعت وماده ومثال وجسم در
صنع شهادت وبعد از اتمام مراتب نور جسم الازل خلق الاول
سلاسل مترتبه انوار جمال نور الازل وشئون کمال کائن اولند
بحکم نحن صنایع الله والخلق صنایع لنا بتایید ثم
خلق الاشیاء بالمشیة بر صحیفه الغی فی هویتها مثاله
فاظهر عنها افعاله بظهور بیوت وارکان اربعه که
از او آیل شیعیان وحمله اقدار انوار شانند در کل وجود
برحسب طبع هر مفقود وموجود حضرت عیسی وخضر والیاس وادریس است

ماده وصورت

له

که الآن احیاء ومظهر انوار اربعه کونیه اند وهیکل تربیع جامع
اضداد ومؤلف متخالفات است وهر موجودی بسر وحدة
امر در استواء عدد رحمت کسب مربع است که آن جهة قابل ومقبول
ونسبت وانتساب است وکل عوالم وجودیه بر حذ کریمه ومن کل
شئ خلقنا زوجین مربع آمده چنین مراتب مثل که مثلث
واراده وقدر وقضاء وعقل وروح ونفس وطبیعت
وعناصر والوان وطیور وافلاک وحمله عرش وکلمات
اسلام وبسمله وحروف اسم اعظم وشهادات مرتعبند
وخلق ورزق وموت وحیوة که دوران سلسله مجعولات
بآنهاست نیز مربعت وافتقار بارکان در نظم ترتب اجزاء
عالم امکان در نزد اهل میزان ببرهان بطلان طفره ثابت است
وما منا الا له مقام معلوم ودوران اشیاء بها.
وانطواء کل شئ فی کل شئ بدیهی ومأثور است ومفاد فیک
انطوی العالم الاکبر محقق ایات انبیاء در هر ذره بحکم
تجلی لها بها ثابت فلا تنس نصیبک وقل الحمد لله رب العالمین
واز شئون الهیه طلعت جامع بجوامع وکور دس از سابع

که متصل بشمس ابداع و مظهر لامع حضرت اختراع در
لم یکن بینه و بین ربه قاب قوسین او ادنی تقرب است
که منعوت بجامعیت شئون حروف اربعهٔ ایمان وارکان سبعه
لازمهٔ ایقان وعرفان است اسم الله ظاهر مکنون عهد
معهود من سئل عنه فهو کافر ملعون ؛ ومن اجاب عنه
فهو مشرک مسجون ؛ است معروض بر کائنات و اسماء
و مسمیات و کل ذوات و صفات و ظهورات ؛ طور درس
روح دین ؛ حق خالص لامین ؛ ثمرهٔ شجرهٔ سابقین ؛
جامع الاسمین ؛ اسم المهیمن ؛ مرموز کتابین ؛ مشار
الیه فی یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله
و رسوله مذکور الاسم قبل قید الاعراب فی والذین
امنوا و عملوا الصالحات و امنوا بما نزل علی محمد
و هو الحق من ربهم منطوق بذکر ذکر در یا ایها الذین
امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا
الی ذکر الله و ذروا البیع و لا تقعدوا بکل صراط
توعدون اقترب للناس حسابهم وهم فی

غفلة معرضون ما یأتیهم من ذکر محدث
الا استمعوه وهم یلعبون فویل للقاسیة
قلوبهم عن ذکر الله قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون لیس البر ان تولوا وجوهکم
قبل المشرق والمغرب ولکن البر من اتقی
واتوا البیوت من ابوابها وقلنا لهم ادخلوا الباب
سجدا ومن دخله کان امنا ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر
فان الله غنی عن العالمین وطهر بیتی للطائفین
والقائمین والرکع السجود هر ان ونترل من
القرآن ما هو شفاء للمؤمنین یخرج من بطونها
بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس وجعلنا من الماء
الوانه فیه شفاء للناس وجعلنا من الماء
کل شیء حی افلا یؤمنون ؛ ما ء حیات وجود عیات
عسل شفاء کل کائنات مخترعات ؛ صراط الله المستقیم
الی الجنات ؛ باب بیت الله الحرام فی الخیرات ؛ ذکر الله

یا ایها الذین امنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله

الاعلا فی المنشآت غایة الغایات وثمرة البدایات
والنهایات فی کل بکل شیء مرکل شیء لکل شیء فی اطوار
المنجذبات جوهرهٔ صافیه فطرت مستقیمهٔ کافیه
حقیقت صمدانیت ظهور رحمانیت فلسفهٔ اعتدال
نفس مزکای نفس الله المتعال هویت لاتعین مخزون
اسم منفی الحدود بارز مکنون طلعت اشراق شان تجلیم
صورت انسان وسر الکاف والنون قسطاس
لاشرقیه ولاغربیه میزان لاجنوبیه ولاشمالیه نقطهٔ
لاجهاتیه جهاتیه کاف مستدیره بر نفس فوق ماکان وما هو
سیکون باب الله حاکی مرآت صافی وافی سراج الله
المنیر الکافی آیات بینات ساطعات مؤلف حروف
مقطعات سابقات جامع کلمات عرجات هندسیات
منشرح الصدر للبارقات النازلات منور القلب للشارقات
الواردات مظهر شموس طالعات مصدر انوار اقمار
بازغات منبع مراد کلاً نمد هؤلاء وهؤلاء ربوبیات
وعبودیات سر اجمهٔ قصبات اولیات نقطهٔ

النقاط حروف کلمات ما هو آت ضوء ذاتی ظاهر
کتاب منشور باهر لوح جامع زاهر سر منظور وناظر
شاهد ومشهود جاحد ومجحود وجه وجه الله المعبود
منیر نور الغیب والشهود درهٔ نفس اول و آخر
کوهر بحر باطن وظاهر لؤلؤ لؤلؤ هر موجود ومفقود
رمز عین هر ساجد ومسجود عبد بقیة الله فی السر والظهور
فارجع البصر ثم ارجع البصر هل تری من فطور عالم ربانی معلم
اول وثانی نقیب نقباء الابواب سر سر نجباء
الحجاب انیس بزم حضور لمعهٔ نفس الله الغیور عین
غنای صبور لب کال شکور نعمت الله الدائم الباقی
رشح رشح تیم الساقی منبع احکام مطلقه مفسر انوار
مجمله محیی شریعت مهمله فوارهٔ قدر الام قرینهٔ ظاهرهٔ
انام منبت اشجار اثمار حلال وحرام ینبوع طلاقات
انشاءات حرث علام مخرب ابنیهٔ بدعت وضلالت
منور طرق هدایت وضلالت سعادات سر بداء واداء
وقضاء وامضاء منشأ حکم ما سیأتی وما مضی جوهر آیات

محكمات المجبوط نفس علامات متشابهات ، شرف الاشرف ،
قمص لبس الله بكاف ، واحد متكثر عارف متحير ، بصير
مستبصر ، ميزان اعمال ، صراط هدايت وضلال ، نار به
موقدة ، عذاب لهم موصدة ، قبس شهاب فنده ، مفنى
لاهوت ، محقق ناسوت ، مأصل ماهوت ، معذب جبروت
وملكوت بناسوت ، مؤلم لاهوت ببرهوت وحضرموت ،
فاتق ذوات ، راتق اسماء وصفات ، سكر وهم مره
يعملون ، صحو ما رميت اذ رميت وما تشاؤن ، تمام مطلق
نور ظلام حق ، حي الحق ، موطن قريب القريب ، مأوى
بعيد الغريب ، نفس الجمع وجمع الفرق ، اصل الغرب والشرق ،
داعي حاق بغفور ، مؤيد عنود كفور ، مميت اهل زور ،
مهلك ابليس غرور ، عيش ضنك كفرى وفجور ، ذائد
جاحد از شراب طهور ، مانع المجوج از عين الكافور ،
ساقي زنجبيل حبيب وخليل ، مربي سالكان سبيل نعم
بسلسبيل ، قرين عالم وجاهل ، كافل بي نياز وارامل ،
مشرق مغارب ومشارق ، رفيق قاطن وطارق ،

وصل مجاهد ومجاهد ، امر الله للاعمى والبصير ان قد ، سفينة
النجاة للهداة والطغاة ، صراط المتقين السداد ، حامي
عصات وحماة ، محرم قالى وغلات ، سر ظاهر
في كل المرآت ، عدل الله في البلاد ، فضل الله في العباد ،
قلم الله والمداد ، كتاب الله في لوح الايجاد ، مزال
اقدام فئة الاوائل والاواخر ، الظاهر في المؤمن و
الكافر والخاسر والفاجر ، نقطة الهداية ، اصل البداية
والنهاية ، صاحب الآيات العجيبات ، قامع الهدايات
والضلالات ، محقق حكم مبدع الاشياء والذوات ،
مصحح نوع تجليات صفات وجهات ، مشيئ الشؤن
بما هو كائن كالمرآت ، باني علوم الهية ، مؤسس آداب
رسوم بدعية سبحانيه ، عين الدنيا والاخرة ، والخلق جاري
بالساهرة ، اماته الاباطيل متقابله ، ابطال امور متمائله ،
عطاء الله الممدود ، وجه الله الساجد المسجود ، نور نور الله
في السموات والارضين ، ظلال الحق في المبدئين ،
كاسر ثابتات ، واضع فانيات ، جاعل عادمات ،

عطاء العالمین ؛ حجاب الشأتین ؛ ضیاء الاولین
والاخرین ؛ فیض الله فی التشریع والتکوین ؛ الذائب
الجامد ؛ المطلوب العابد ؛ الراکع الساجد ؛ العالی الحامد
قالع الاسماء والمسمیات ؛ مبطل المقامات والعلامات ؛
معدم العالیات والسافلات ؛ نیر الخالقین والمخلوقات ؛
عبد الله فی الدهماء العمیاء والظلمات ؛ علم النافذ فی
الدائرات والمکورات ؛ مَنْ جهله فقد ضل ومات ؛
مَن عَرَفه فقد کفر فی کل الالحان واللغات ؛ مَن قربه
نجی من الهلکات ؛ ومن انکره انکر شئون السابقات ؛
لطیف الکینونة والذات ؛ صفی الطویة والسمات ؛
حامل فیض عام ؛ نور مطلق تمام ؛ سفیر امام ع للانام ؛
طائف حول اراده ؛ نافی فائه و استفاده ؛ مصدر
قران وفرقان ؛ مشیع سید انس وجان ؛ مظهر اسماء
عظام الرحمن ؛ مجلای عفو وستر وغفران ؛ متعشق
شرع علی حمید ؛ مبلغ سنت جدید ؛ داعی حکمت انیقه ؛
منادی فطرت سلیمه ؛ معادی ثباتات قدیمه غیر مستقیمه ؛

برمعطل امام زمان ؛ آه رحی سحاب ملک امکان ؛ ارض نبات رضوی رضوان ؛ ارزم هرة الطاغ ... والالوان ... عمان ؛

حجة الله البالغة علی الوری ؛ هادی غیهب اختلافات
دجی ؛ معطی ما هو سیأتی وما تولی ؛ ماء عذب سائغ
برظماء ؛ شرب فرات دنی فتدلی ؛ دلیل مهالک ؛ ۵
سبیل واضح سالک ؛ نور الله القدیم الحادث المالک ؛
سحاب ماطر ابرار ؛ شمس مشرقه رابعة النهار ؛ ضوء
ظاهر بر منار ؛ ارض بسیطه عبودیت ؛ نار اثیره ربوبیت ؛
ملجأ اخیار ؛ کهف انوار و اشرار ؛ مجمع بواطن و اسرار ؛
عالم غیوب ؛ منزه از عیوب ؛ اس الاصول ؛ لب الالباب
بلا فصول ؛ واقف الامر سر باالتی به الرسول ؛ سمی زوج
البتول ؛ حمید فیما قیل ویقال فی القول ؛ سر الله
فی الاسرار ؛ نجوم افلاک الاقدار ؛ قطب رحای
وجود ؛ مرکز دائره موجود ؛ عالم مهیمن بکل ؛ معلم جل وقل ؛
ذکر الله الازهر ناموس العلی الاکبر ؛ حامل رکن الاحمر ؛ بل الابیض
والاصفر والاخضر ؛ قبل طلوع شمس الاول والعمر ؛ سطر الازل
المخزون المستر المستتر ؛ وحید الدهر ؛ محیط البحر ؛ نجم السحر ؛
جامع الشمس والقمر ؛ مولج النهار فی اللیل اذا دبر ؛ لیس لاحد منها

برکل جم

مفرّ ولا فيها مستقرّ ؛ ان ذلك ادهى من قبل وامرّ ؛
ان كنت طالبا فاستقرّ ؛ فان للمنكر بئس مصير سقر ؛
فاستبشر ثم استبشر ؛ بجنات باسقات الطلع ونهر ؛
نفس الشفاء ؛ عين الوفاء ؛ حق الاداء ؛ نور الادنى ؛
ضوء الاعلى ؛ جذب القصوى ؛ رسم العماء ؛ حرف المعمى ؛
ذات القضاء ؛ نفس البداء ؛ عين الاداء والامضاء ؛ هذا
رشح من طمطام يم نعت نقيب النجيب ؛ الرفيع المنيع الجليل
الحبيب ؛ سلام الله عليه ما طلعت شمس الابداع بالابداع ؛
وما غربت قمر الاختراع بالاختراع ؛ وجعلنا بينهم
وبين القرى التى باركنا فيها قرى ظاهرة وقدرنا
فيها السير سيروا فيها امن يهدى الى الحق
احق ان يتبع امن لا يهدى الا ان يهدى
فاسئلوا اهل الذكر والذين جاهدوا فينا
لنهدينهم سبلنا ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم
ولا تقف ما ليس لك به علم ان الظن لا يغنى
من الحق شيئا بشر عبادى الذين يستمعون

القول فيتبعون احسنه علم لازال از حضرت لم يزل
جديد وبر جداول قلوب مستفيضين از فواره قدر
تا كه احوال اعيان موجودات در يوم الشأن جاريست
ولكم فى رسول الله اسوة حسنة احكام فرقانيه
وآيات بينات قرآنيه جز احوال كينونات غيبيه و
هويات شهوديه وما لا تعلمون چيزى ديگر نباشد ايشان
علم الطباع نقيب ومقصود قول على عليه السلام كه هجم
بهم العلم على حقايق الامور وباشروا روح
اليقين واستلانوا ما استوعره المترفون
وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا
الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحل
الاعلى اولئك خلفاء الله فى ارضه الدعاة
الى دينه اه شوقا الى رؤيتهم علم فطرى نفس اوست
وبعلم سر بدا كه قذف علوم نشائيه است لا من شىء علم
لدنى محقق است در حضرت خداوند كامل قدير عالم قادر
وكامل وخبير است در حاق ذات تا دلالت تمام وستلزم تركاو لم و نقص نباشد

ستر

و عدهٔ نقبای اعلام در اول امر که قبل اعداد لازمهٔ ست
واحد و در واقع غیر محصورند و حق تعالی در یوم الابد آنجا
کل را بصفات مختص گردانید بمقامات سبعهٔ عرفان
متخلق و در یوم یغنی الله کلا من سعته که یوم استوا
عدالت رحمت و وسعت است مستکنات سبعهٔ مستوره عطاء از
بحجابات نزول منکشف گرداند والآن کما کان و علامات ایشان در
مقام صمدیت آنکه بغیر از حق بحق بعد از کشف نهایات
و سبحات از خود بخود باجدا اسطهٔ حکمت و نزاهت گرد ذنوب
تجالوست بلا کیف و لا حجاب بلکه نفی صفاتش در جهات و ماهیات
مهیات حدود و قیودات نفس عرفان حقیقت و ذات و اسم
اسماء آیات است متصرف در مخلوقات و متطور باطوار
مختلفات در فروع و معتقدات اند مهبط ملائکه و محبوب
اهل سموات و عرش علیا تند بل از ازل رتبهٔ ایشان
در مقام تعبیر و بیان اسم مکنون مخزون و رسم مطلق
جامع مصون و نور الله فیما کان و ما یکون که منعوت
بتری عن الامکنة و الحدود و واجد کمالات بدیعه

ولعی

و نفس حاکی نقیب بذوبان طلعت اشراق هندسیات
الواح را باستواء کامل منجذب از خود بخود با خود بهمه سائره
بغرای مبارکه و منیه حصینه ببلد الامین محبوب دائم الحضور
فرماید که نفس تجلیل سیر نور ذات الازل در هر آن ثابت
و متلو لو ندای الطریق غیر مسدود و الطلب غیر مردود را
بواجدان اعرفوا الله بالله القا نماید که ورای عرفان
حق بحق جز عدم چیزی نیست و عرفان بدیلون و بیان و کلام
و تبیانش همان دلالت حق بحق است بل اهتداء بعموره
در لیل الیل بنبح کلاب استدلال از حضرت ذو الجلال
است بجناب ذو الجمال المتعال که لا یسمع صوتا الا
صوتک نمیشناسی آن جناب محیط غیب لامکانی
علانیه الاکوان را در بدو امر مگر قلیلی از آحاد ناس
بلکه جلسا و اهل او عارف بحقش باشند تا حینیکه
نیر اعظم غوث الحق ع از کل آفاق بر حقایق ارباب نفاق
و شقاق طالع کل را از کل بکل در کل بتجلی کل اشراق
نمود با نجذاب صرف توحید احدی از احدی هم محتجب نباشد

والآن کما کان و بعد از استصعاد و انجذاب احدی
از نقباء بعالم غیب یکی از مستعدین نجباء شیعه که
صاحب فطرت جاذبه و طویت قابله صافیه و سنوت گزینت
سازج است مستشرق بنور صبح شمس ازل امام علیه السلام
و مشرف به بزم حضور باهر النور منیر امکان الامام بدل و
قائم مقام نقیب است در ایصال فیض تشریع و تکوین لواسطه
ارکان در غیب امکان و علانیه اکوان و ابد ذات فیض
ابدی حق از غوث مطلق بر بستر نقیب و قلب حبیب است
و بعده بعرش اعظم و کرسی قدم و سایر افلاک و عناصر
موالید و بنی آدم متجلی و کل بکل در کل بنور کل از کل بحق
منجذب باز دو الآن کما کان و اما عرفان تطورات
نجباء بتطورات نقباء که شأنی از اواخر شئون
سبعه الهیه است لازم است و گر نه بر ضلالت
باشد هرگاه از برای وی عرفان این رتبه از برای حاصل
باشد هر چند بمقامات سته دیگر عارف و کما هو آنرا اذعان
داشته باشد فان الحق نقطة لا یصلح اولها الا باخرها

ولا یتم آخرها الا باولها ابواب سبعه فی قمص الحق
عرفان نجیب که باب وصول به بیت نقیب که او نیز باب رکن
وصول بغوث است از برای وصول بولایت معانی
و دخول در بلده ذات رفیع الدرجات حضرت متعالی
الصفات در اطوار کائنات بشئون بروق لمعات
که نفس عین الکافور ذات منفی الصفات احدی
الجهات است لازم است و گر نه مستلزم انقطاع فیض
است چه نجیب باب الطالب باب باب باب باب
بیت الحق و شأن الشئون و جمال الطلعات است از
برای مستفیضین تکوین و تشریع و فرق رتبه سابعه در مقام
فرق با رتبه سادسه که مقام نقابت است تابع و متبوعیت
بر حسب مصمم لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لکفره
و قتله با حصول عرفان حق تعیان از برای ایشان و کشف
حجابات و ازاله موهومات مانعه از تجلی رحمن و وقوف
بمواقع امر و نهی و اطلاع بمصدر خیر است امکان محتجب از
شرف ملاقات بزم حضور امام زمان الغز در حالت نقیطه الا ما شاء المنان

در ترجمان ق نجباء حامل فیض کلی و اسرار شموس انوار کردگار و عدول
نافین منتحلین و تحریف غالین از بواسطهٔ نقباء بر حسب رتبهٔ
ایشان بر مقتضای مصلحت شهودی و عیان بابداع
و ذوبان دون للانجاء بالبرهان و موهوم المیزان فانه
خسران و نیران بلی در نظر کاملین اهل وحدت و بیان
و وارد دین لجهٔ حدیث بنیان حدود و قیود و میزان
برهان و حرمان نفس ادراک و وجدان است فابذل
جهدک ایها الانسان لتفوز بالبر و الاحسان و تستظل
فی الرضوان بشهادة الحق فی کل شیء و کل آن فانه
لیس قریه وراء عبادان و شأن سواء اخوان
الصفاء در دین و دنیا که مشروط الاتحاد است در ذر
رابع مولا از لوازم دین و کمال ایمان است و انکار
ذر رابع شأن جامع حی است انکار کل شئون است که
کلمه واحده له نیس نفی حرفی از آن نفی کل است و شروط احکام
اخوت مشفق و محبت ایشان منهی است یا ایها الذین
امنوا لا تتخذوا اباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا

باشفاءم

الکفر

الکفر علی الایمان و من یتولهم منهم
فاولئک هم الظالمون و یحلفون بالله
انهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون
لو یجدون ملجأ او مغارات او مدخلا
لولوا الیه و هم یجمحون قاتلوا الذین
لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون
ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی
الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون
نور الله باب الله و آیة الله و جمال الله است و عالم کون نور
جمال حق است انکار حرفی از آن انکار حق است و لی در
دولت باطل که حق مستور النور و غیر مستولی الظهور است
مدارات با ارباب انکار لازم و اوفق با اتمام حجت است ادفع
بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة
کانه ولی حمیم و ما یلقیها الا الذین
صبروا و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم انما المؤمنون

الذین بالله و رسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا
باموالهم وانفسهم فی سبیل الله اولئک
هم الصادقون مؤمنون ثانی معتدل الطبع و مصفی
المزاج است از کدورات متغیرات بل ثابت و شابه
سبع شداد است برفع اضداد بعد از تزکیه نفس از ما
سوای حق و الیه الاشارة فی قوله علیه السلام ان الانسان ذا
نفس ناطقة ان زکاها بالعلم والعمل فقد
شابهت جواهر اوائل عللها واذا اعتدل
مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارک بها السبع
الشداد و اعلی مراتب سلوک که نقطه آن مرعات محبت اهل بیت علیهم السلام
عامه است با انواع آثار مختلفه که شئون سراج منیر و لامع خیر زمان
است پس حسب اصل و حد ذوات و اطوار ارباب اطوار منتهی باصل
نور کل خیر و ینبوع تمام مرادات مطلوب است و ان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها و اقسام کلیات نعیم از نقطه کاف و نونیات
تا کلمه ناسوتیات و ظهورات لا نهایه است و مؤمن جامع مملکت حق
کل و مسمی تمام اسماء است و اشاره بعض ماثور است که المؤمن

علوی هاشمی قرشی عجمی عربی بطحی مهاجری انصاری
مجاهد اعداء الله فی دولة الباطل بالتقیة وفی دولة
الحق بالسیف عالم آل محمد علیهم السلام حاکی امام و مرات تمام واجد وحی
والهام و صاحب شئون اربعه ربوبیت و نبوت و ولایت و عبودیت
است و حاکی بطن و ظاهر و بطن ظاهر حق است حکایتش در هر
چیز بارادهٔ ابداعی است بلکه مندرج در تحت قانونی یا مستنبط
از مقدماتی است و احکام عالم برحق هرگاه با عیون کدره محشورات
در قوس کدار محبت نفس الامریت بملاحظات مواقع و خصوصیات
و هرگاه در قوس انوار با اخیار مأنوس است حکم واقعی ثابت الاصل است
و آن حکم ابرار است قبل از ایلاج لیل و نهار و حکم طهارت
و حلیت و اطلاق و نظافت و صدق و سرور و بهجت
و کمال نافذ و سته ذاتیت در کل بکل از کل از برای کل
بنور کل در این رتبه است و الآن کما کان و قال علیه السلام من
کان صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هواه مطیعا
لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه وذلک لا یکون الا بعض فقهاء
الشیعة لا جمیعهم فان من رکب من القبائح والفواحش مراکب

فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عنا ولا كرامة

متجليه — لكن قدرت در نفس امام است در نفس شیعه بعلم قدرت و الهامی

وعمل نظر و انسداد باب علم وعدم ربط مع الله از مذهب عامه است

مظنون — رسا بل ظنون مجوزة لعمل شرعا حق است بشرط اطمینان

خاطر با کمه حکم الله است وایذاء مؤمنین مؤمنات برمی کفر

وغلو و زنا و غیر آن از مذهب (از اباطیل) حق نباشد والذین یؤذون

المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا

بهتانا واثما مبینا وقال صلی الله علیه وآله من اذی مؤمنا

فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فهو

ملعون فی التورٰة والانجیل والزبور والفرقان قال تعالی

ولا تقل لمن القی الیک السلام لست مؤمنا وعن علی

علیه السلام عن النبی صلی الله علیه وآله قال من قال فی مؤمن ما رأت

عیناه وسمعت اذناه مما یشینه ویهدم مروته فهو من

الذین قال الله فیهم ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة

فی الذین امنوا لهم عذاب الیم الا لهم الویل دائما

من عرف الله منع فاه من الکلام وبطنه من الطعام وعنا

نفسه

نفسه بالصیام والقیام هر چیز که حجاب از حق است

خواه کلام یا طعام یا صیام یا قیام یا غیر آن باطل است

بل حجاب از حق حق است بدون ظهر یان باطل سراب

بلکه همه شیئی نقش کمال و قدرت متجلیه حق است

از آنجاست که مطاع بر حق است که خود در انفس علم و نطق

برارادة و مسطور بر شؤنات غیبی و صاحب علم فطری و شاهد

و مهیمن بر حروف نفس و آیات شهودیه نشآئیه و منزه از شکوک

و شبهات شکیه دانسته بل در هر حال روح الله و لسان الله

واذن الله و قدرة الله وعنوان کمالات ازلیه متجلیه باشد

هر چند بحرفی از علوم معروفه عارف (بین الناس) نباشد بلکه اذعان تام دارد که

کمالات متجلیه در قوس صعود آنا فانا در تزاید و تصاعد است

وازشؤن جامعه عود بهدیه الهیه اذعان

بمعاد کل شیئی است بکل شیئ بنفسه بالله سبحانه کما هو علیه

فی کل آن بلا بدایة ولا نهایة که اشیاء و کینونات دیمومی

البدو و الختم اند بل ختم نفس بدو و معاد عین مبدء و رجوع هر شیئی

بهر شیئی در مراتب سبعه عرفان بر حسب مفاد الله لا اله الا هو

لیجمعنکم یوم القیمة واقع است که افحسبتم انما
خلقناکم عبثاً وانکم الینا لا ترجعون بانکه
ایجاد که بدؤ است نفس ختم است که نفس رجوع الی الله است
در حین الوجاد که لا ریب فیه ومن اصدق من الله
حدیثاً وعند الله سبحانه هر جزئی بحکم جفاف القلم
الطری واقع است بدون حالت منتظره از برای
حق سبحانه در طلعت جامعه لو تعلمون علم الیقین
لترون الجحیم واذا الجحیم سعرت واذا الجنة
ازلفت اذا وقعت الواقعة لیس
لوقعتها کاذبة خافضة رافعة
در تموج ساحلین طمطام یم وحدت که سیر عباد الله
بین القوسین است که آن عالم اضداد جنت ونار است
وفوق نشأة تقابل سمات وعلامات واحد ودرهم منفی
ومرتفع است وقیامت صغری در ویسئلونک
عن الساعة قل علمها عند ربی لا یجلیها
لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض

معز

مفسر بقیام قائم آل محمد علیه السلام است که بمفاد و
یحشر من کل امة فوجاً حشر کل نیست وقیامت
کبری از نص وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً
لایح است که حشر کل است وقیامت اکبر فوق
اینها وجمیع هر دو است ودر قرآن ذرة بذرة
بر حالتی بحالتی حشر بتمام معانی وشئون لا نهایه
حاصل است ولکن الناس عن آیات الله لمعرضون
وحضرت آیات خداوندی که مبدء ومعاد است
متعالی از طریان فقدان واستظهار ومبرا از نعت
انتقال ومعرا از وصف فنا ودثور ومجلی از سمت
زوال وقصور بل عظمتش که فوریت ذات وسلطنت
ملک وصفات تجلیات طلعتش مقدس از حدثان
تباین وتنافی است واشتغال اولیاء الله بلکل شیء که
شئون وآیات حقند از داری بداری که آن طلعت
بعد از طلعتی است منافی شأن بل امواج بحر اشراق
جمال فرد متعال لم یزل ولا یزال از بحر کمال

معتاد در

طرازم

در بحر راجع بحر است که انا لله وانا الیه راجعون
مفسر با باب الخلق الیکم است که مفصل از واحکم
فی الارواح است که مشروح بکل شیء هالك
الا وجهه است والآن کما کان و تجلیات
شأنیه که طرازات لمعات بارقات کمالات
ظاهره و علامات و مقامات شارقات
باهره است در هر آن از طراز فخلقت خلقا
بطن از کنت کنزا مخفیا و بعث کما
بدأکم تعودون هر شیئی بنفسه لنفسه فی نفسه در رتبه
خود بما صدق وما منا الا له مقام معلوم
بتمام شئون مبدو و مختوم است که کافوریات کینونیه
و سائر حیات نفسانیه و لاهوتیات ذاتیه و ازلیات
صفاتیه و سرمدیات اطلاقیه و هویات عقول
و ارواح و نفوس و طبایع و هیولیات و اشباح
و برازخ و امثال و اجسام بالاربعة التقییدیه
هر یک در محل خود در مشهد قیامت عند الله

اجمال کون فی الاکوان

جسم عبارت از انتم ... متعلق بتعین است کامله در حیز ... والملکوت

بحکم

بحکم الآن کما کان بتمام ظهور است لا نهایة بما لا نهایة
محشور است بل حشر کل شیء بکل شیء فی کل شیء لکل شیء
عند الله در کل مراتب و تعینات و لا تعینات
فوق تعبیرات در ملأ اعلی عند العلی الاعلی در نشأه
دنیا در برزخ و لنجمعنکم اجمعین ذلك
یوم مجموع لا تری فیها عوجا ولا
امتا در افق اکبر که فوق ازل و سرمد و عالم
امر و خلق که تعینات متقابله محدوده احاطه
بحته ذاتی موجود و استغفر الله فی شؤوناته القیومی
عن التوصیف و الاسماء و اسبحه عن الذکر و التبیان
تسبیحا علیا و از آنجائیکه عوالم امر و خلق در تحت
رتبه مشیت بل ازوی مبدو پس آن مختوم است چون
بدو و ختم نور نیر ... و سر که مختم نفس مبدء ندا
بحکم هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم
ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم
من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون شرک است

ایجاد شأنی و حیات شأنی است که موجود محیی نفس در شأن ابد
برجست و ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة
چون مشیت واحده که اشیاء متکثره شئون اوست
و مراتب بدو و ختم شیء واحد در عوالم متطوره که تنزل
اوست از عالم اتم تا الی غایات عالم خلق بلا غایات تا آنکه
منتهی بمبدایات لا بدایات عالم امر لا یحد و فیض الله لا
یعد شده در هر عالمی او را بدوی و ختمی است که قعل فعال
اوست و سلسلهٔ قوس نزول مترامیا در آخر مرتبهٔ تنزل
در عالم ناسوت متطور بطرز ظهور گردد و بعده در قوس
صعود که نشأهٔ عود است متقمص بجامعیت کمالات گردیده
نقطهٔ ختم بنقطهٔ بدو منتهی بل متحد گردد مجملی
از مفصل نزول و صعود نور ربانی و نفس فهو انی و خطاب
شفاهی الکه بمفاد تغربت عن الاوطان فی طلب العلی است
بادبار از بدء که نفس قتال است در عوالم طرازات قمص
اشراقات متطور و سایح در بحار اقدار تجلیات
و کمالات الهیات از برای تحقق مقامات گردیده نقطه

بعد از اتمام شئونات نزول و صعودات

کینونت متلبس بالف غیبیه و آن بالف لینیه و آن
بالف غیبیه متحرکه و آن بحروف شده وارد بر بلدهٔ ملکوت
صرفه و از آنجا بینبوع اسمائیه و جداول نواعیه صفات و از
آنجا بمصدر معانی صفات جلال و جمال و کبریائی و در
عظمت و هیمنه و قیومیت و جبروت و از آنجا بمقام
قاب قوسین و عقل مرتفع و مستوی و منخفض و سدرة
المنتهی و ارض زعفران روح و رفرف اخضر در مقام نفس
و ذر تفاصیل اشیاء و امتیاز و نشو اختلافات
و کثرات الذی هم فیه مختلفون است و از آنجا
بکثیب احمر و بعده بعالم طبیعت که نور احمر و نار قضاء
است نازل برتبهٔ هیولی و جوهر هبا که هولی جسمانیه
است که بجر یاقوتهٔ حمراء است که مادهٔ اجسام علوی و
سفلی است که از دخان لطیفش سموات و از زبد کثیفش
ارضین است و از آنجا وارد بعالم مثال و اشباح
و جنت جابلقا و جابلصا و از آنجا بعرش محدد الجهات
بمحدب آن اولا و بمقعرش ثانیا و بعده بفلک کرسی

وفلک البروج وفلک المنازل وبعده نازل بفلک
شمس پس از آن بفلک زحل وقمر واز آن ثانیاً
بفلک مشتری وعطارد واز آن ثالثاً بفلک
مریخ وزهره پس نازل بکرهٔ نار وهوا وآب وتراب
که مظهر اسم الله الممیت است ومرتبه جماد که آخرین مقام
نزول است جامع المراتب بر سبیل صلوح وتهیّئ
از برای ظهور است اول مرتبه صعود معدن وبعد ازان
نبات است که بحرکات افلاک وادوار وکر لیل ونهار
وشعلات کواکب آثار هر یک از عناصر در وی ظاهر است
وبعده باسباب مزبوره بازیادتی نضج طبیعت نباتی
روح حیوانی از فلک قمر متعلق گردد وبعد از ازدیاد
نضج واعتدال طبع وکثرت حرارت غریزیه وتدبیر ملائکه
مدبرات بعنایات خاصهٔ حضرت رحمن بواسطه نجباء ونقباء
وارکان روح انسان صوری بکالبدش متعلق وظاهر
شود پس جهل انسانی باقتضاء تکلیف واسباب موصله
بدرجات نازله نحو رجوع قبول وانکار تا آنکه بهیاکل

وبعد از ادوار

قابله

قابله صعودی باقتضاء ما اراد الله تمام شده منکشف الغطاء
هر شیئی ارادهٔ مقام واطوار واحوال ودرجات
مالانهایات خود را بنظر عیان مشاهده نماید وکشف
حجابات بذوبان ظاهر وباطن است بکسر وصوغ الناس
نیام اذا ماتوا انتبهوا وهمچنین نسبت عوالم متصاعده
آنکه هر سابق نوم وثانی انتباه است تا آنکه حین داخل ارض رضا
شود فهناک لیس لهم نوم ولا سنة وکار
باشد در صعود تمام عوالم لانهایه در آن واقع شود بلکه
در نفس الامر صعود ونزول هاش بلکه محتاج باسباب موصله
نیز است وهر چیزی بهر نحوی عند الله بنفس کمال است
که نمیرسد اقول لو کان کذا لکان احسن
وگرنه مستلزم تعطیل وثبات حالت منتظره است از برای
شؤن وآیات الٰهیه سیما کاه معادی که بنفس مبدا است
نباشد بلکه انکار معاد وشؤن ارض محشر بعینه انکار حق
وشبهه حکماء فلاسفه در نفی معاد که متمسک باعادهٔ
معدوم ومسئله آکل ماکول شده لغز از عدم بصیرت

عند کل طراز

بحضرت کامل بالذات محیط خداوندیست و بالضرورة
معلوم نفس علم است و هیچ موجود از علم و قدرت وی
خارج نیست بل هر چیزی در هر شأنی عند الله تمام قدرت
اوست بلکه هر جزئی در هر جزئی بجمیع انحاء اطوار ذات
لانهایات موجودات بدون تحدید و لا تعطیل
له فی کل مکان فان الله تعالی خلق الخلق
کما هم علیه کما هو علیه و اجسام کالارواح ساری
و نافذ له در تمام شئون بدون انحصار مع ذلک هیچ چیز
از محل خود خارج نشود و هیچ چیز محتاج هیچ چیز نباشد
و عاید عین ذاهب است و در تمام ایجادات جدیده
لانهایه مصداق اقام الاشیاء باظلتها است
و فهم این مسئله متفرع بر فهم مبدء است و هیچ چیز هم
جزء هیچ چیز نباشد هر چند از یکدیگر استمداد و تغذی
نمایند چنانچه شمس شبحیه بصر که منطبع در حدقه است
اختلافی در شمس نشود هر چند آلاف الوف بصر ناظر بآن
باشند و در حضرت شمس سماء با شموس عیع فی کلا

محشو

محشورند هر یک در محل خود بدون اختلافی در شمس ساوی
و مانند آیت کلمات منظوره و اغذیه ماکوله چنانچه
در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام در ذبح طیور اربعه
و کوفتن آنها و تقسیم بر اجزاء عشره و دعوت آنها و
جدا شدن اجزاء آنها از یکدیگر معروف و مشروح است
و لحم و اجزاء غریبه و عوض جسم دیگر منافی کمال و توحید
خالص است و شرح معاد و حقایق آن از مبدء مطلوب است
که نشئه معاد که نفس قمیص شأن مبدء است در کل
آنات بلانهایات در نزد ارباب عرفان و ایقان
قیامت مشهود است بدون حجابی و از برای هر جزئی
در هر آنی بدوی و ختمی است بدون تصرم و
انقطاع و فرقی در این حکم مابین کینونات و صفات
و حرکات و سکنات و لحظات سریه و جهریه نباشد
بلکه همه کاه بنظر حدید مشاهده بشود تمام شئونات حشریه
از حساب و میزان و صراط و حوض و غیر آن در دنیا
بنظر فؤاد در افق المبین لایح است در حین ایجاد بدوی

و انی ح

و عرضیه آنها و ذاتیه هم

و نفس انوجاد حتمی است و عرفان شهودی بر هر نفسی لازم است
و اسهل از عرفان حق و آیات شأنیه الٰهیه فیه و انفسیه
اقرب از آن چیزی نیست و علم لشعرهٔ علم تمام کائنات
و مطلوبات است العلم نقطة هر گاه منکشف گردد عطاء
موهومی مقصود بلا زایده و نقصان عرفی و محسوس و معقول
کل است تمام اشراقات و عکوسات و مبادی و نهایات
و عوالم لانهایه بدو و ختم در معارف سبعهٔ مزبوره جنت
جابر مجمع است که اشاره بمراتب جنان است بل جنت
اصل با اختلاف درجات وحدت است و جنات واقفین
در شأن عبودیت وراء جنات واقفین در شأن
ربوبیت و غیر آن است و جنات اصحاب مشاهد اربعه
در نزد اهل عرفان جامع که خامس است نقطهٔ وحده است
و اقرار بمعاد و عود انوجاد با ایجاد رکن اذعان
بعرفان صمدانیت و جلال و نقطهٔ ایمان لشئونات
طرازات فعل و جبروت و احاطه و قیومیت طلعت
جمال مقامات ایات رفیع الدرجات دیمومی

الصفات

الصفات بحت بات وجه الله لا تعطیل لها فی کل مکان است
و منکر عود کافر بخداوند فرید و والآیات است
بل بحجه حرفی از شأن اصل حشر و رجوع کفر نیز ثابت
و آن انقطاع فیض و نفس تعطیل و تحدید و فقدان و عجز
و جهل و نقصان است تعالی الواحد الفرد الاحد
الصمد الغنی المحیط الکامل علیا قدوسا و تمامیت شیء تمام
بدو و ختم است بدائرهٔ تامة الاستدارة علی نفس مرکزها
که آن اصل فعل و انفعال است بشأن غیب و شهادة
و نفس موجود معاد و محشور است بدوا ازلیا و عودا
ابدیا سرمدیا لا انقطاع له ابدا و هر عایدی بصورت
ملکات نفسانیهٔ خود است بر حسب فتنها و وقوف
آن در طرازات جلوهٔ جمال الی ما لا نهایة بما لا نهایة
و نقطهٔ امر عرفان اذعان بذات ذو مقامات
و درجات لا نهایات است فیما ذکر و ما لم یذکر
من نعمت الله الجبیرة و ان تعدوا نعمت الله
لا تحصوها و تمام نعمت و آلاء عائد وی

جنت الرضوان است در کل بکل از کل بنور کل
ولکن بحبه لفیض الله التفصیلا و احاطه جنت نفس رحمت
حق است نفس اشیاء و عینها فی الارض و سماء
است و جنة عرضها السموات والارض
اعدت للمتقین و جنت مطلوبه اهل الجنة
احدیت فوق جنت الاضداد و سر نقطه ایجاد و
انوجاد و ظاهر در آفاق و انفس است که نیست
شیئ در آنها مگر مطلوب و محبوب و بالبدیهه هر شیئ
مغمور الحب است بل کل شیء محبوب و مطلوب کل شیئ
و نفس واحده اند چون اجزاء ساعت و اعضاء
و آلات انسانی در تحقق آن و هر چیزی
واجد جنت الاحدیه و جنت الوحدیت است
که آن جنت ذات و جنت صفات است در
جنت الواحدیه از برای اهل جمال که کشف سبحات
جلال نموده اند شهود شان نور طلعت وجه و از برای
اصحاب جلال که در غشوات حجابتند شهود اشان

نار نقمت عدل است چون ماء نیل از برای سبطیان
و فرعونیان و جنت الحق را ضدی نیست بل
بحکم عمومیت ما رایت شیئا الا و رایت الله فیه
که شامل اول و آخر و باطن و ظاهر است شهود
اهل الحق در هر مجلی جز حق نباشد اثبات بر قیضای ان
و نفی بر حسب طلب این کلا نمد هؤلاء و هؤلاء
من عطاء ربک که آن نار لا شرقیه و لا غربیه
و اسم مخزون غیر منعوت بجنه و انجارات در
کل نشات یا الغیبی و جنتی و یا دنیای
و آخرتی و خبر من اهتم لرزقه کتبت له سیئة
در همین مقام در نظر اللهی است حسنه محسوب است
و خبر حرمت دنیا بر اهل آخرت کالعکس از برای صحاب
اضداد و عیون که دره است و جنت در نظر اهل
توحید و قرار متجدد الشئون است چون ذوق کائنات
در کل سلاسل عالیات و سافلات و اشیا
کیفما کانوا اقرار لذت ثابتند در مجال و مظاهر خود

علی حسب ما علم الله واراد بنفس الاشیا کما هی
و شئون مشهد قیامت بالاصل اهل آنست
که در خارج مشهود و حافظ ظاهر با انهار و میزان
و صراط و جنت و نار و کتاب اعمال و حوض
کوثر و سایر اطوار شده و بلحاظ عدل فضل
که انطواء کل شیئ است در کل شیئ اطلاق اسما
کل اشیاء بر کل اشیاء بر وجه اطلاق حقیقت
است و اخبار متکاثره در آن وارد است از
انبیاء و اولیاء و علماء و هر ذو کفتین است که
آن تمام وجود است بکفه وجه رب فوالو که جهه ایجاد
و یمین است اعمال خیر موزون و بکفه وجه نفس
شمال او جای اعمال شر موزون است
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال
ذرة شرا یره در یوم تبلی السرائر آثار ذرة عن
ازمنه محدوده و امکنه مقیده است ظاهر گردد بدون
طریان حیطی در آنها و صراط نفس علی است وجه الله است

در کل شیئ بنفس آیات موصله و علامات واصله
حق است بنفس حق بنفس آیت که صراط الله و وجه الله است
در ظهور بمقامی است که سبیل نفس مطلوب و آیه
شأن ذو الآیه و سائل و مجیب واحد و حاکم
و محکوم متحد آمده عباراتنا شتی و حسنک واحد
و کل الی ذاک الجمال یشیر اصل حوض کوثر از
نقطه مراتب اربعه فعل وارد بر انهار اربعه دهریه
با الوان مربعه از فواره عناصر دنیوی ظاهر از
تنبوشه مثال تمام مراتب قوس صعود در اتجاوز
نمو وارد بر ماده المولود فعل الله کالنهر المستدیر
بر مرکز قطب شهادات اربع و فی انفسکم افلا
تبصرون بدون توقف بحرکه ذاتیه متحرک بسکون
است و هر کس از شربش محظوظ باشد فقدان
و هجران بر هوش نگردد بلکه در آن وجودش
در مشاهد جنت عند الله فی الدنیا عند کل شیئ
حاضر است بنحوی که احاطه نمیکند او را الا او وحده

لا نعت لربه لدى الجمع عند الفرق لا اله يخرج
من بطونه شراب مختلف الوانه فيه شفاء
للكينونات بديعا و از براى متشأنين بشأن
عبوديت در تحصيل ذوبان ناچار است از دو
موتات اربعه يا بن آدم لا يخلص عملك حتى
تذوق اربع موتات الاحمر والاصفر و
الابيض والاسود فالاحمر احتمال الجفا
وكف الاذى والاصفر الجوع والابيض
العزلة والاسود مخالفة النفس والهوى
موافقت نفس الله المشرقة فى الشىء حيوة مطلوبه است فوق
الموت والحيوة و شىء منافى بانفس الله الطالعة المتطرزة
بكل طرز نيست مگر نفى و اثبات طلعت نفس لا غير سبحان
ربى عن الشرك وحده لا شريك له التوحيد عليا
و موت صغرا و اكبر باعتبار طول و قصر وقت است
در اضافه و تعبير بدوران محورى و قطبى و
عرضى وذاتى نيز معمول است و آنها ولادتان من

طلوع

طلعة السبحان بعين العيان عند افول حرارة شمس الانسان
لغلبة البرودة قبله طلوع قمر السرطان و نوم برمثال
موت است النوم موت الاصغر كما تنامون
تستيقظون تموتون تبعثون و در هنگام
نوم اكبر اموال و عيال و اعمال كلا طلعت حق و
افعال حضرت لا يزال و نافعند شخص را در جميع
احوال بنفخ زيح منسيه كه نور لطف ذو الجلال است
بحضور محمد و آل ع و نفخ مسخيه از براى توجه و اقبال ابن
بسوى جذبه جمال و نشأه جلال و مؤمن مبشر برضوان
الله و كافر مبشر بعذاب الله است و طلاق مؤمن
و كافر هر يك جايز چنانچه ولى بر هر دو روا است
و انتقال اولياء الله از طلعت دنيوى بطلعت اخروى
موت است كه نفس حيوة بر تطور از حيوة بحيوه است
و لا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتا
بل احياء عند ربهم يرزقون قال عليه السلام
من مات فى ولايتنا فقد مات شهيدا

و بنیاد آفرینش و صل اشراق انوار و عکوسات آثار
در فرار و قرار علم و استشعار بطلعت میتسر مدور رضای بر
طلوع وار دات علمیت هو الذی خلق الموت
والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملاً
که نفس ابو جاد کائنا ما کان علمست چنانچه ایجاد
نفس علمست العلم یهتف بالعمل حروف
علم و عمل متحد و اختلاف بتقدیم حرف ولایت و حرف
نبوت است در مظهر تقدیم ولایت بر نبوت
و عمل بر طبق خبر کل میسر لما خلق له واقع است
از کوزه همان برون تراود که در اوست یا ابن
آدم تُرید و اُرید و لا یکون الا ما اُرید
و بید الخیر و خلق الظلمات و النور در تحت
انا النقطة تحت الباء ظهور است و ساعات
لیلیه و نهاریه و آنات وقتیه از دهریه و سرمدیه
و ازلیه اشراق نور قمر ولایت و ضیاء شمس نبوت‌اند
در ستر عماء و علانیه بهاء بدون عطل و نقصان

[illegible]

فان الشمس و القمر رضوان سبحانک ما خلقت
هذا باطلا و حکم ربح و خسران و هدایت و کفران
ضنافی است و شیئ در واقع طلعت اطلاقی بلا
حکمت و مضمون الدنیا سجن المؤمن مراد
کنت کنزاً مخفیا و الهیکم التکاثر
حتی زرتم المقابر که مفسر بقشر و ظاهر است
نفس باطن آیه التوحید ظاهره فی باطنه و
باطنه فی ظاهره چنانچه دنیا همان آخرت است
باز یادتی انجبار اطراز طلعت اشراق از برای مشاهده
جمال محبوب در کل آفاق باسرعت سیر زمان در
ابراز این و اخفاء آن کیع آمده ام ترا ببینم بروم
دنیا و آخرت طلعت یمین و شمال ذات‌اند بل
یداه مبسوطتان و شیئین نعمت ظاهره و علوم
باهره است که نفس معلومات است که طعم روح و غذای
وی بآن هاست فلینظر الانسان الی طعامه
ای الی علمه ممن یأخذه معلومات نفسیه و آفاقیه بتبع عالم

از برای اهل عیان نبت تفاسیر است قرآن و شرحی
ما بین کتاب تکوین و تدوین شامل تکوینی حاصل [illegible]
بل غذاء معروف علم و علم غذاء ع و غذی خلقه منه
در غذا باش آنچه در حق است در بدا باش آنچه در صحو است
یا معشر انوار الرحمن من الرجال و النسوان الم انتم
هائمون الم انتم خامدون الم انتم جامدون الی متی
انتم قاعدون الی متی انتم صامتون الی متی انتم والهون
ها انتم العالون فی عرش العلی ها انتم الهائمون فی
سر الندی ها انتم الاموات فی عین الحیوة ها انتم
الاحیاء فی نفس الممات ها انصرفوا الی الجنان
ها انصرفوا الی النیران ها انهما طور السبحان ها انهما
فوق البیان ها انهما شأن الانسان ها انهما نفس
الرحمن ها انهما مدخولتان ها انهما متداخلتان
ان الدنیا معمولة للاولیاء و انها مدخولة للازکیاء.
ع اولیاء انوار بحر وحدتند ع طالب حقند در هر طلعتی
یا دنیای و آخرتی ع وجه حق در هر مظهری قرب حق در قیدستی

بودن است هستی آنکه این جهان و آن جهان نیستی
فانی بود اندر میان صور است قبل ایجاد صوت
و حتوه میکند نه اعدام فاذا نفخ فی الصور فصعق
من فی السموات و الارض فاذا نفخ
فی الصور نفخة واحدة فاذا هم قیام بالسا
هرة که نفخه صحو است و نفختین همان محو الموهوم
و صحو المعلوم است و این دو مرجع حرفین هو و کاف
و نون است که اداة محذوفه بینهما بجهتین خود مظهر
نفختین بل نفس صور و نقر ناقور و محیی من و ممیت ما
فی الظهور است قل الله یتوفی الانفس حین موتها
و من قتلته فانا دیته مفسر آن که ما عندکم
ینفد و ما عند الله باق ع تو چون بیرون
شدی او اندر آید من مات فقد قامت
قیامته فی کل شیء تر کل شیء لکل شیء و کسیکه محبوب
بشود کل شیء محبوب است و همچنین در سائر شئون کما فی قوله
من قتل نفسا فکانما قتل الناس جمیعا

بکل شیء

از اینجاست که انکار حق و رفع غلو اهل ایمان و ارباب عرفان
و وقف بر ستر قرآن انکار خدا و رسول و اولیاء
اوست بلکه قتل روحانی است و روح عوالم شأنیه
الهیه روح الله است که فلما سویته فنفخت فیه
من روحی و تمام افراد موجودات از حیث مقام
وحدت مظاهر ارکان اربعه ظاهره در مراتب اربعین
سمی باد مند و بنظری ارواح اربعه اند که آن ارواح
شهادات اربعه و غیر آن از مرتبعات است
و انواع انوار ارواح جمادات و معادن و نباتات و
حیوانات و جنه و املاک و سایر غیبیات و ملکوتات
آنها در رتبه وحدیت از شئون قدرت متجلیه فعل
و در رتبه احدیت از شئون قدرت ذاتیه است
که نفی ملاحظه صفات است و روح هر شئی از اشیا
لا یتناهی بما لا یتناهی از سنخ همان شئی لا من شئ لیس کمثله
شئی است بلکه کل ارواح در کل ارواح بکل ارواح متشابک
و متحد است و فرق مابین روح و جسم بذوبان و انجماد است

بلکه هر ظاهری روح و هر مظهری جسم است و در بعضی اخبار آن روح
جسم لطیف البس قالبا کثیفا و تمام کائنات
بلحاظ ذوبان روح و بلحاظ انجماد جسمند و انجماد
شئ تعین آن است و اعمال معینه که اعراض اضافیه آن
اجسامند که بعد از کشف قناع از کمین غیب آشکار شود
و خروج روح تعلق گرفتن است بنشأه دیگر که ورای
طلع تعلق آن است و مقر آن بعد از خروجش جنت
جسمانی است هرگاه متخلق بملکات فاضله آن باشد و گرنه
جهنم جسمانیت هرگاه ملکاتش رذایل و رتبه سرمدیت
هرگاه فعال و اعمالش از عالم امر و مطالعش باراده
و لاهوت الازل است هرگاه مقرش بر نقطه مشیت و
ذات آن باشد و محیط بر کل مذکورات است هرگاه واقف
در مقام جامع باشد و لقد اشار علی علیه السلام فی خطبة یوم
الغدیر والجمعة الی بعض المقامات واشهد ان محمدا عبده
ورسوله استخلصه الله فی القدم علی سائر الامم
اقامه مقامه فی سائر عالمه فی الاداء مقامه

بے سائر عالمه فی الاداء مقامه اذ لا تدرکه
الابصار فهو یدرک الابصار از ازل ظاهر و قائم
مقام حضرت حق و امام ع ظاهر و شیعه ظاهر امام ع
و نور وی در تمام عوالم است و عبد مؤمنیکه خداوند عالم
تردد در قبض روح او میکند بجهة کراهت مؤمن شامل کل
است سبحان من دانت له السموات و الارض بالعبودیة
و اقرت له بالوحدانیة و هر موجودی در شأن
ایجادی عالم و در شأن الوجادی عامل است ۷
و بعد از خروج روح و قرارش در محل مناسب او از عوالم
غیبیه را اثر عمل اوست که با وی قرین است در یوم الحشر ندای
ایتها الارواح الخارجة و العظام النخرة و الاجسام
البالیة و العروق المنقطعة و الجلود
الممزقة و الشعور المتساقطة قوموا الی فصل
القضاء فاذا هم قیام بالساهرة در رسد
و کسی بصورت عمل خویش مصور در صحرای محشر که یوم
یحشر المتقین الی الرحمن وفدا و نسوق المجرمین الی جهنم وردا است

محشور بصورت قرده و خنازیر و کلاب و سکاری و حمار و ...
والا بر صورت حالت ... و این تناسخ و تراسخ و تفاسخ و تماسخ
نباشد بلکه صور ظاهره همان صورت باطن عمل ایشان است
و ظهور منبر وسیله و اجتماع خلق اولین و آخرین در حول
منبر از برای حساب و انضمام خلق بعضی ببعضی و ضیق مردم
و اشتداد حرارت جهنم محیطه بر ایشان و غرق ببحر عرق بسیاری
در مقام استغاثه ربنا ارحمنا و لو الی النار
در آید و اهل الله در ظلال انس با محبوب در مقام رضوان
آرمیده در تمام مرات خود مشاهده طلعت حضرت اوست
خواه در جنان و خواه در نیران و عبد لا زال عالم بالله
و بائن از خلق و والی بسوی معبود است بلا حجاب
و کل شیء الآن فی الدنیا عند الله فی کل شیء کما کان و
کتاب طائر حق که بشؤن مراتب مطلقه ظاهر در عنق
احصیناه کتابا معلق است و تبدیل سیئات بحسنات کالعکس
در مغتابین و نقل حسنات ظالمین بصحیفه مظلومین بحکم
و لیحملن اثقالا مع اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم

و لیسئلن یوم القیمة عما کانوا یعملون از برای اصحاب
متقابلین ثابت است و گاه میشود که تبدیل نفسه باشد
چون استحالات و انقلابات که بواسطه نار توجه و
اقبال بحضرت لایزال و شؤونات متعالش تبدل برو
بلکه ارباب نفس واحده که در بحر حدیث با یجند بحکم
و لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان غیر مسئولند
و در خبر مزبور است محاسبه خلق در رجب میگذرد
بجانب کل حسین بن علی علیه السلام و در آخرت که
قیامت کبری است بعث الی الجنه و بعث الی النار
و در رتبه نفس واحده حکم مساوات است در اعمال بر فوق
مساوات است اعمال کل از کل و مقام کل از کل و طاعت
کل از کل و عصیان کل از کل است کما فی قوله تعالی لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک بل در مقام که معاصی
نباشد و فقد و شفاعت کبری شفاعت کل است از برای
کل چون نسبت اجزاء ساعت بساعت که حافظ و مقوم
و شفیع یکدیگر اند و مستضعفین را در آخرت تکلیف کنند

[illegible]

که ا

که آنها طفل غیر بالغ و اموات زمان فترت و شیخله ادراک زمان
نبی و حجت را ننموده باشد و یا شاعر نباشد و ابله و مجنون و اصم
و ابکم و الحاق ابناء اهل ایمان با آباء ایشان و ابناء کفار با آباء
خواهد بود و جواب سؤال قبل از جنایت الولد سر ابیه است
و اعطاء کتب طایره منشوره بیمین و شمال اهل هدایت و
ضلال ثابت و جامعیت کتاب اعمال بر حسب مفاد ما
لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا
احصیها و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک
احدا و اعمال اشباح و مثال متجسد بمکان و زمان شده کتاب حاضر است
چنانچه هرگاه بنظر خیال ملتفت باشی بعملیکه روز سه شنبه ۲۳
شهر جمادی الاولی از هزار و دویست و شصت و پنج است
از خیر و شر لازال خود را در غیب امکان و زمان مشغول
مشغول بآن عمل در یوم الکشف بر تو هر چیزی در محل خود معلوم است
و کتاب ابرار در علیین و کتاب فجار در سجین است
هر چند محل واحد ظرف عمل خیر و شر واقع شود و ارض محشر
قاع صفصف است بی اعوجاج شیئی و منع شیئی از شیئی

[illegible]

بحیثیکه

مساوی میشود و جبال راسیات رافعات اولیات با اراضی
نازلات لا تری فیها عوجا و لا امتا و یوم الله
و ظهور ملک کبیر و حشر کل است بکل با فرار مرء از اساسات
خاصه حجاب از یوم یفر المرء من اخیه و امه
صاحبته و بنیه لکل امرء یومئذ شأن یغنیه
و فرار اهل حق جامع بسوی خداوند حق است با حشر وی با
کل که انس اوست با حضرت قدس در هر حال بدون
وجود کل این است سعة الله که میفرماید یغن الله کلا من سعته
و حشر کل بسوی خداوند است ثم الی ربهم یحشرون
و کی حشر هر چیزی بسوی هر چیزی حشر بسوی خدا و انبیاء
و اولیاء و دار الرضوان و تمام مجالی عرفان است
و حیوة ابدی در این حشر است بذبح موت بصورت کبش
املح بین الجنة و النار بشفرة یحیی که یا اهل الجنة خلود
و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت
و ان الدار الآخرة لهی الحیوان و الآن کما کان
و جنت و نار الآن در هر چیز موجود و هر کسی از بهشت و ...

الآن

و این بنیان در نشأه انسان نور جهت رحمن و طغیان است
اقبال بتوجه الرحمن بنعیم و التفات بانیت حاجب جحیم است
و ارواح اهل نعمت و نقمت از یوم الایجاد در مقر خود
ابد الآباد در حالت انوجاد هستند بلکه معلوم هر شیء — یزل
ازل بعد ازل ولی ظهور آن از برای عرفای امکان
آنا بعد آن مستمر است و جنت و نار در دولت
حق مشوب بباطل است و در دولت حق صرف مصیر
بینبوع متقابلات در هیکل قرآن هیکل انسان
ظاهر در هر چیزی بآیه و کل شیء احصیناه
کتابا که ظهور رعد الست رحمت است در هر شیء کتابت
و قراءت آن مأمور به است خفیا در عالم انوار و اسرار
اطوارات دهریه و زمانیه که متقمص بقمایص کلمات رقمیه
باشد و تطورات قبایی در نزول و صعود حین تطورات
و تعینات لانهایات انسان است حرفا بحرف
و هر کس عرفان نفس او در میسر است قراءت قرآن او
نیز حاصل خواهد بود بخلاف اصحاب اکنه و حجاب که منکر مقید و پابند

که احکام وقعیه آنرا ندانند و آیه لهم قلوب لا یفقهون بها
در شان ایشان نازل است و قرائت کتاب تفسیر لازم
ندارد و عرفان لغات و اصطلاحات متداوله را بلکه علم نور الله
است عطا فرموده هر کس که مقبل حق و بر از باطلات
قاری قرآن شارب از حوض الرضوان است
که بعضی از شئون مقامات تجلیات جامع است حضرت کلام
الله الناطق تطورات خود را بنفس ایشان بکاس عرفان
مشروب سازد که بهیچ وجه ظما او را طاری نشود
بعلامت الله اکبری او را مستجاب سازد و بحکم انما
هی اعمالکم ترد الیکم عرفان بسر کوثر بر هیکل
حوض مصور است و هر که زیاده رقیق تر
هر نفسی را حوض بل منبع انهار اربعین و از عان نماید
که کل از کل مشروب بندد هر نفسی مصداق یخرج من بطونها
شراب مختلف الوانه که اشاره بالوان اربعه که ینبوع انهار
و جعلنا من الماء کل شیء حی که ماء اول ما خلق است فاشربوا
منها ان کنتم صادقین فی دجله فهو جزاء هو بل تمام مراتب

ابار

آیات نفسانی جمعا و اشتاتا میزان اند چنانچه نوع
ادراک مدرکات هر یک میزان طلعت حواس
باصره میزان الوان و اشکال و هیئات سامعه میزان
اصوات ذائقه میزان طعوم مختلفات
شامه میزان روایح خبیثات و طیبات
لامسه محیطه میزان لینات و خشونات و برودات
و حرارات از اشیاء شهوانیات و حواس
باطنه میزان عقلیات و فؤاد میزان الموازین
بل جاعل الموازین است بل همه یک از مشاعر
و مراتب میزان آن دیگری بل میزان و موزون متحدند
بل هر جزوی میزان هر جزوی بر حسب مقتضیات
مختلفه فکل شیء میزان فی الکل بالکل من الکل بعلم
و نضع موازین القسط و هم الانبیاء و الاوصیاء
ماده دهر از سنخ نبوت و صورت دهر ملکوتی
از سنخ ولایت است و متابعت و حسنات نفس
کفه مخالفت و سیئات است و اکبر کفه آن اوسع از اطباق

طلعت ار

بالکل

جزو

عقل کفه

رحمن م

سموات و ارض مشیت قدرت کفه حساب است بر یمین عرش و کفه سیئات
بر یسار آن است و نصب میزان لاصحاب البحج و الخسران
دون الواقفین فی الرضوان فان میزانهم الرضا بما
یاتیهم ربهم الرحمن فی کل ساعة و آن و صراط
نیز بعضی از حروف نفس است بل ان النفس الانسانیة
هی الصراط المستقیم الی کل خیر از برای موحد
صرف و هی الجسر الممدود بین الجنة و النار
از برای شنویین طمطامیین المستغرقین فی بحر الظلمة
و النور و الذات و الظهور و هر نفسی میزان هر
نفسی است چنانچه هر نفسی جنت و نار هر نفسی است بلکه
هر نفسی از صراط خود بجحیم و نعیم خود فی کل آن وارد است
ان الله لم یخلق شیئا فردا قائما بنفسه
للذی اراد من الدلالة علیه و فی الخبر
ان الصراط هو الامام المفترض الطاعة
و هو الطریق الی معرفة الله امام عز و جل الله المحیط
چنانچه هر نفسی طریق عرفان حضرت سبحان مطلوب بکل مکان است

کتاب م

علی حد قوله اعرفوا الله بالله پس هر جزئی تابع و متبوع
و سبیل معرفت و معروف است و طریق عرفان حق سبحانه
در ذات و صفات و افعال و عبادت صورت بزرخ
و هر که بصراط عالم ساکن در زمره من کان فی هذه اعمی فهو
فی الآخرة اعمی محشور است بل واقفین بنقطه علم
لا زال از انهار اربعه حوض الحق سرمست و این با
میزان عادل واضح البنیان بر صراط محیط بر دهر و سرمد
و زمان فوق رتبة الامکان سائر که ادنی جلوه شرق
برق طراز ظهورش موصوف باول و آخر و باطن و ظاهر است
بل هر که لا زال شارب و بر صراط ماشی است از جوار حق
بحق طالب و مطلوب است و لکنهم فی سکرتهم صامتون
و هم فیها یعمهون و هم فیها عالمون جاهلون
و هم فیها نائمون مستیقظون کلا سیعلمون اذا
جمع الشمس و القمر و الجنة و السقر و النور
الشرر و العمر و القدر فوق السر المستسر قبل
القبل فی الازل الازل فی الدنیا لدی کل حجر و مدر

بل دنو وعلو وتقصیر وغلوی در اینمقام معقول بل موجود باشد
بلکه هر کس از اهل انوار در قطره وبحار مساوی وبرابر
طریقه بر صراطند فمن یرد الله ان یهدیه یشرح
صدره للاسلام ومن یرد ان یضله
یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی
السماء کذلک یجعل الله الرجس على الذین
لا یؤمنون وهذا صراط ربک مستقیما
قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون
پس نجم زهره وشمس وقمر وما فوق عرش علا وشعر وذر
وجاعل مخلوقات وموجد قدر در مقام ما رایت
شیئا الا ورایت الله فیه که حوض رحمت ومیزان
عدالت وصراط استقامت است فرقی ندارد ع
بر اسم که بنگرم تو نموداری ع هر که غیر این بیند مشرکست
وما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی
على صراط مستقیم ودابه ارض امکان واکوان
واعیان وحیوان نفس طلعت مستمده حق است کالشعرة

والسراج وتری الجبال تحسبها جامدة وهی
تمر مر السحاب پس مستمدات منجذبات منقهر قدرت
وبدیع ملکوت کل شیء بر صراط مستقیم حق سایر
بسوی نعیم وجحیم وشارب کافور وزنجبیل که انهار نار
ونور انهر لا زال بید الرحمن من کأس الفیضان سیر
الریان مستریح بر ظلال رضوان انس وثبات متکی لذ
وهمه جزئی علل اربعه بیجزئی ومبدء ومنتهی
محاسب هر جزئی است والآن کما کان این صراط
هر الموزون المستدیر که اوسع از سموات تا سر بلدات
در حالتیکه اضیق از مائة الف کرور از اجزاء شعره
دقیقه است واستغفر الله من التحدید بما هو فوق الکثیر والقلیل
وفرقی ما بین سریع وبطی ووقف ومشی وجاه ووداب
وواقع در نار وجائز از ان نیست ولو انکم ادلیتم بحبل
الى الارض السفلى لهبطتم على الله وامام علیه السلام
وقرینه ظاهره وهادی انام بسوی مدینه ملک حمید علام صراط است
من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة

دواب م

از عین

الجلیل م

که نفس مقصود است در سیر آیات باهرات آفاق و علامات
ظاهره است وفاق و شقاق که نقطهٔ بسمله تکوین و
اصل بیان و تعیین و فرع خسران و تزیین است این است
صراط خاص که ضدی و مغایری ندارد و آیت ایقان فرقهٔ
واحدهٔ ناجیه که آن سیر تو است بقدم علم و عرفان عقیده
تو مطابق توحید خداوندی و شئون ولایت در نفس تو که طور
نور وارض ظهور و فی الارض آیات للموقنین و فی
انفسکم افلا تبصرون است و صراط ممدود بر جحیم که
معبر کل خلایق است صورت ولایت امیر المؤمنین و
هادی مسلمین است در هر اوان و زمان که در مقام علم
صورت سیر عامل است در قیام او با وامر بارقات و
نواهی شارقات و نشآء اطلاقات فوق اراده الارادات
و صراط صورت عمل است که ممدود بر متن جهنم نفس است که ذی
اربعه شعب است که آن شعبهٔ لاهوت و جبروت و ملکوت
و ناسوت است در مقام حافظهٔ آن بر ارکان اربعه مسطوره که
اساطیر الاولین است و آن جهنم لمحیطة بالکافرین

واهل

اشاره به ... بیان تعیین ... اشاره بمعانی ... بیان ...

و اهل شعب اربعه کافرانند جمعا و شتاتا هر که باشد از
عرفان بمقام جامع نباشد چه مقامات و تعبیرات در جامع
مترادفند و ارتزاق اصحاب نعیم و جحیم بمثل و ضدیت است
چنانچه اهل نار را نار و نخیل و اهل نور را نور و کافور یا بعکس عطا شد
و رزق جحیم دوره لذ حقیق بعینه رزق نعیم سابقین است
کما فی قوله حسنات الابرار سیئات المقربین
و مبدء فیض کل فی الکل واحد است و هو قوله تعالی کلا
نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک
و ما کان عطاء ربک محظورا
اشراق وجه شمسی وجه قصار را اسود و وجه کرباس را
سفید نماید این است یاد اش محاسبهٔ کل بکل و ما امرنا
الا واحدة که عابد و معبود در جهنم اند و ما تعبدون
من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون
لاجل اینکه وصف عابدیت و معبودیت کفران قدرت
و نعمت است بلکه تحدیر و قران بلکه اهل جو دابة الارض و طایر
سماء اند که حشر شان بسوی رب است در کل مقامات جذبات.

اکرم

بارقه و طلعات منجذبات لامعه که کثرت نوعیهٔ آنها نشآت
اربعه است و کیفیت حساب یوم العود بر طبق خطاب یوم
البدو است که بکلمهٔ واحدهٔ سرمدیهٔ ممتدهٔ الست بربکم
خطاب عام در تمام اطوار از ذرات اصلاب و ارحام بسامع
و خزائن در تمام نشآت امکان و اکوان و اعیان و
احیان میسر با وحدت خطاب همچنین است حساب کلمهٔ آن واحده در
کل ذرات متعاقبه واقع است چنانچه نور شمس طالعه بر حاضرین
مستنیر بر شیئا فشیئا مشرق و فروزان و متجلی و درخشان است
بر حسب تدرج ایشان در عالم قید و زمان لکن حساب
قدر رب محاسب که مطابق است با نفس مقدور در عالم آن فاما
مَنْ اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا
وینقلب الی اهله مسرورا که بتبدیل سیئات ایشان است
بحسنات و در آن روز که یوم یرجع الی اصله هر چیزی راجع
باصل خود است بلکه هر چیزی راجع بهر چیزی است در نفس منشا بل
در منشآت چه مبدء و مشتق واحد است و در لطخ مرور است
خلل ملطخ زجیع بصبر است نه بحل چنانچه حموضت صبر ملطخ بحل راجع

بحل است نه بصبر و ما ربک بظلام للعبید و
حاسبوا قبل ان تحاسبوا از برای سلاک است
که یدخلون الجنة بغیر حساب بلکه ورود اهل الجنة بغیر
حق را طالب نشد؛ خدایا زاهد از تو حور میخواهد قصور ببر
بین؛ بجنت میگریزد از درت یارب شعورش بین؛ ولی
همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت؛ خواه حور و خواه جنان
و خواه نیران و خواه غیر آن در نظر عارف مساویست که
کل طلعت طیر از نور جمال جلال ذات لایزال متعال است
و عکوسات اشراقات انوار طرازات طلعات لانهایات
اوست فلا اله الا هو وحده لا شریک له ربا علیا حمیدا
و بعد از تفریق حساب شئون رب الارباب بنفس ایشان فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر ایشانست حکم جمال
مبدء و معاد ساجین در طمطام ظلام تیم و وحدت است
که شأن ارباب عبودیت است و اما حکم مقامات ایشان
حجاب ولایت و نبوت و ربوبیت که تصرف و حکم است
و هم حیث شأن حکم اهل جامع که فوق مقامات اربعه و وراء آنهاست.

قال علیه السلام ویل لمن قال کیف ذا و
کیف ذا العلم نقطة کثرها الجاهلون
امر بمعروف ونهی از منکر وتحدیدات وتعزیرات
وقصاص وجهاد وسایر جرح وتعدیلات داخل علم
نقطه است وعلم بکینونات شارقات وذوات
بازغات لامعات که شئونات ذات بحت بات
منزه الجهات اصول وعلم بصفات وعوارض افعال
از حرکات وسکنات بر طبق ارادة الارادات
فروع است که بر حسب اقتضاء مقامات وطلب قوابل
قرانات مقید کردیده است واختلاف احکام رب علام
که ظاهر است از حقایق وهویات والقی فی
هویتها مثاله فاظهر عنها افعاله و این
معنی شهر عدلت حق در کل که نفس شئون قیومی او باهر
است ولی در تمام آنها بحکم لا تعطیل لها فی کل مکان
که مفتقر بخلق جدید معبر بکل یوم هو فی شان
که مطابق مصداق کریمه یمحوا الله ما یشاء ویثبت

وعنده

وعنده ام الکتاب است بداء در کل جاری است
مراد کلام لسان الله الحکیم العلام که ما عبد الله
بشیء اعظم من البداء وکرنه انقطاع فیض بل انعدام
شئونات باشد هرگاه بداء نباشد وصبغة الله
در همه شأن انور واحسن از قبل است کلما دفعت
لهم علما وضعت لهم حلما لیس لمحبتی غایة
ولا نهایة قال تعالی بجوع شیء نی بجرد تتصل
یا احمد ان احببت ان تجد حلاوة الایمان
فجوع نفسک والزم لسانک الصمت یا
احمد اول العبادة الصوم والجوع وطول
الصمت والانفراد عن الناس ان اولیاء
الله سکوتهم فکر وکلامهم ذکر ونظرهم
اعتبار ونطقهم حکمة ومشیهم بین
الناس برکة تبارک الذی بیده
الملک وهو علی کل شیء قدیر له الشکر والثناء
بلسانه الذی لیس له غایة ولا ابتداء والحمد لله رب العالمین

